



شما اینجا هستید: خانه (/index.php) ▶ درس خارج اصول ▶ مباحث حجج ▶ تنبیه سوم: حجیت اخبار مع الواسطه
تقرير مباحث حجج (/index.php/تقریرات-خارج-اصول/مباحث-حجج/2019-04-13-20-51) ▶ تنبیه سوم: حجیت اخبار مع الواسطه

تنبیه سوم: حجیت اخبار مع الواسطه

تنبیه سوم: حجیت اخبار مع الواسطه

سومین تنبیه در بیان اشکالات به اخبار مع الواسطه است. روایاتی که از معصومین علیهم صلوات الله برای ما بازگو شده اخبار مع الواسطه است که شیخ کلینی به چند واسطه از صفار و او از ابراهیم ابن هاشم و او از دیگران تا می‌رسد به اهل بیت. اشکالاتی بیان شده تحت این عنوان که أدله حجیت خبر واحد شامل اخبار مع الواسطه نمی‌شود.

مرحوم نائینی در فوائد الأصول [4] وجوهی از این اشکالات را بیان میکنند. ما به اهم این وجوه اشاره میکنیم بعد هم در این نوشته های جدید یکی دو اشکال مطرح شده که بررسی خواهیم کرد.

اشکال اول: انصراف أدله از خبر مع الواسطه

ادعا شده أدله حجیت خبر واحد انصراف دارد از اخبار مع الواسطه. این محذور و پاسخش را در تهذیب الأصول [5] حضرت امام مطالعه کنید. مستشکل می‌گوید دلیل حجیت خبر واحد اگر دلیل لفظی است ما ادعای انصراف می‌کنیم، که اگر یک یا دو واسطه باشد می‌گوییم أدله حجیت شاملش می‌شود اما اگر وسائط متعدد بود معلوم نیست أدله لفظیه شامل چنین خبر واحدی بشود.

دلیل لبی هم که بناء عقلاء است و به تعبیر مرحوم امام می‌فرمایند دلیل وحید ما بر حجیت خبر واحد بناء عقلاء است مستشکل می‌گوید دلیل لبی قدر متیقن دارد و احراز نمی‌کنیم بناء عقلاء شامل اخبار با وسائط زیاد باشد.

علاوه بر اینکه اخبار با وسائط متعدده در مرئی و منظر شارع نبوده تا از سکوت شارع کشف کنیم رضایتش را به بناء عقلاء بر حجیت اخبار با وسائط متعدد.

پاسخ مرحوم امام

مرحوم امام در پاسخ از این اشکال می‌فرمایند قبول داریم اگر واسطه‌ها زیاد باشد به تعبیر ما بیست واسطه باشد ممکن است أدله لفظیه انصراف داشته باشد، لکن واقعیت موجود روایات فقهی ما کثرت وسائط به حدی نیست که أدله لفظی شامل اینها نشود. می‌فرمایند از طرفی نقل شیخ کلینی، شیخ صدوق یا شیخ طوسی در کتب أربعة و یا ابن قولویه و دیگران در کتبشان برای ما محرز است و احتیاج به واسطه نداریم زیرا انتساب این کتب به مؤلفانشان یا به تواتر یا به استفاضه مفید قطع برای ما محرز است. هر چند ما چند صد سال با شیخ کلینی فاصله داریم اما یقین داریم کتاب کافی از شیخ کلینی است پس واسطه‌ای بین ما و مرحوم کلینی نیست. بین این بزرگواران هم تا زمان معصومین چند واسطه اندک است. بین زمان غیبت صغری تا زمان امام صادق علیه السلام نهایتاً پنج راوی است. پس گویا روایاتی که از اهل بیت نقل می‌کنیم به پنج واسطه است و أدله لفظیه حجیت خبر واحد شامل این گونه اخبار مع الواسطه می‌شود و از آنها انصراف ندارد.

اما دليل لبي که بناء عقلاء است می‌فرمایند به تعبیر ما صحیح است که أدله لبیة قدر متیقن دارد اما گاهی اطمینان داریم همین قدر متیقن شامل محل نزاع می‌شود. می‌فرمایند قطعاً بناء عقلاء شامل می‌شود این گونه اخبار در کتب فقهی ما را که شش یا هفت واسطه می‌خورد زیرا ما به روشنی می‌بینیم عقلاء نقلهایی را که به وسائلی بسیار بیشتر از این وسائط به دستشان می‌رسد اعتنا دارند. به تعبیر بنده عقلاء و علماء که من العقلاء هستند در کتبشان مسائل تاریخی دو یا سه هزار سال قبل را با استناد به اخبار آحاد بررسی کرده و از علل زوالشان گزارشگری می‌کنند.

به نقد قسمتی از این کلام خواهیم رسید.

اشکال دوم: تقدم معلول بر علت

یک محذور عقلی است [9] با استفاده از رابطه موضوع و حکم که همان رابطه بین علت و معلول است. این محذور به دو بیان مطرح شده: [10]

بیان اول: تا موضوع فعلی نباشد فعلیت حکم معنا ندارد لذا وحدت موضوع و حکم استحاله دارد زیرا وحدت علت و معلول استحاله دارد، مستشکل می‌گوید در اخبار بلا واسطه هیچ مشکلی پیش نمی‌آید، امام صادق علیه السلام بفرمایند صدق العادل، زید می‌گوید عمرو از سفر آمده، نتیجه صدق العادل قبول خبر زید است. پس موضوع که خبر زید باشد ثابت شد سپس حکم تصدیق و حجیت هم بر آن جاری و فعلی شد. لکن در اخبار مع الواسطه که شیخ کلینی برای شما نقل می‌کند عن الصفار عن علی بن ابراهیم عن أبیه عن زراره عن الصادق علیه السلام، أدله حجیت خبر واحد می‌گوید صدق العادل، ما هم شیخ کلینی را تصدیق می‌کنیم، اثر این تصدیق آن است که صفار را تصدیق کنیم، یعنی حکم حجیت و تصدیق شیخ کلینی موضوع ساخت برای حکم به صدق العادل در صفار، به عبارت دیگر صدق العادل موضوع شد برای حکم به صدق العادل.

بیان دوم: اینکه حکم موضوع ساز باشد استحاله دارد زیرا بطبیعة الحال حکم تأخر دارد از موضوع پس اینکه متأخر متقدم را بسازد استحاله دارد بلکه موضوع باید همیشه قبل حکم باشد. اگر صدق العادل تولید کند صدق العادل را حکم می‌شود موضوع ساز و معنا ندارد معلول علت بسازد. شیخ کلینی متأخر از صفار است، با صدق العادل در شیخ کلینی متأخر می‌خواهیم تولید کنیم صدق العادل در صفار متقدم را پس متأخر علت شد برای متقدم و این استحاله دارد.

پاسخ مرحوم خوئی

مرحوم خوئی در مصباح الأصول ج 2، ص 180 از این محذور یک جواب نقضی دارند و یک جواب حلی. [11]

اما جواب نقضی: می‌فرمایند شما می‌گویید حکم موضوع را درست می‌کند و این هم محال است ما دو مورد دیگر هم اینگونه داریم هر جوابی آنجا می‌دهید اینجا هم جاری است.

مورد اول: الإقرار علی الإقرار مگر در فقه نمی‌گویید حجت است. زید می‌گوید من اقرار می‌کنم که دیروز نزد قاضی اقرار کردم که عمرو طلبکار است از من. می‌فرمایند این اقرار، اقرار ساز است، اقرار العقلاء علی انفسهم نافذ می‌گوید اقرار امروز را قبول کن تا اقرار دیروز ثابت شود پس اقرار، اقرار ساز شد.

مورد دوم: البينة علی البينة، بینه شهادت می‌دهد که بینه فلان مطلب را گفت، تا شهادت بینه امروز نباشد شهادت بینه دیروز ثابت نمی‌شود. چگونه وجوب قبول بینه موضوع ساز شد برای شهادت بینه، حکم موضوع درست کرد.

جواب حلی هم خواهد آمد.

[1]. جلسه 60، مسلسل 752، چهارشنبه، 97.10.19.

[4]. فوائد الأصول، ج 3، ص 177: الوجه الأول: دعوی انصراف الأدلة عن الأخبار بالواسطة. وهذا الوجه ضعيف غاية، فانه لا موجب للانصراف، مع أنّ كل واسطة من الوسائط إنّما تخبر عن الخبر السابق عليها، فكل لا حق يخبر عن سابقه بلا واسطة.

[5]. تهذيب الأصول، ج 2، ص 186 (مجلد دوم چاپ قدیم): لكنه مدفوع بمنع الانصراف بالنسبة إلى الأخبار الدارجة بيننا فإنه انما يصح لو كانت الوسائط كثيرة بحيث أسقطه كثرة الوسائط عن الاعتبار و اما الأخبار الدائرة بيننا، فصدورها عن مؤلفيها اما متواترة كالكتب الأربعة أو مستفيضة و لا نحتاج في إثبات صدورها عن هؤلاء الاعلام إلى أدلة الحجية، و اما الوسائط بينهم و بين أئمة الدين فليست على حد يخرجها عن

الاعتبار أو يوجب انصراف الأدلة و اما اللبى من الأدلة فلا وجه للتردد فى شموله لما نحن فيه ضرورة ان العقلاء يحتجون بما وصل إليهم بوسائل كثيرة أكثر مما هو الموجود فى أخبارنا فكيف بتلك الوسائل القليلة.

[9]. مصباح الأصول ج 1 (شماره روى كتاب جلد دو است)، ص 179 (الوجه الأول) - ان فعلية كل حكم متوقفة على فعلية موضوعه، فلا بد من إحراز الموضوع ليحرز فعلية الحكم، و فى المقام الخبر المحرز لنا بالوجدان هو خبر الكلينى (ره) أو الشيخ (ره) أو غيرهما ممن هو فى آخر سلسلة الرواة فيحكم بحجته بمقتضى أدلة حجية الخبر. و اما خبر من يروى عنه الكلينى (ره) و خبر من تقدمه من الرواة إلى ان ينتهى إلى المعصوم عليه السلام، فهو غير محرز لنا بالوجدان بل يحرز بالحكم بحجية خبر الكلينى (ره) فهو متأخر عن الحكم بالحجية، فكيف يحكم عليه بهذا الحكم، فانه من تأخر الموضوع عن حكمه. و (بعبارة أخرى) إن موضوع كل حكم متقدم عليه رتبة، لاستحالة فعلية الحكم بلا فعلية موضوعه فيستحيل أن يكون حكم موجباً لإحراز موضوعه، فإذا فرض ان حكماً أوجب إحراز موضوع امتنع ثبوت ذلك الحكم له، ففى المقام يحرز خبر من تقدم على الكلينى (ره) بحجية خبر الكلينى، فيمتنع أن يحكم عليه بالحجية، و إلّا لزم تأخر الموضوع عن الحكم.

[10]. مقرر: عبارات استاد در اشكال دوم را با مقدارى تصرف آوردهام.

[11]. مصباح الأصول ج 1 (شماره روى كتاب جلد دو است)، ص 180: و يمكن الجواب عن هذا الإشكال (أولاً) بالنقض بالإقرار بالإقرار، فانه يحكم بنفوذ إقراره الفعلى بمقتضى قاعدة الإقرار، و يثبت به إقراره الأول ثم يحكم بمقتضاه، و بالبينة على البينة، فانه يحكم بحجيتها بمقتضى أدلة حجية البينة، و بها تثبت البينة المشهود بها ثم يحكم بحجيتها. و (ثانياً) - بالحل، و هو انه ليس هنا حكم شخصى لموضوعات متعددة كان إحراز بعضها مستنداً إلى ثبوت ذلك الحكم لبعض آخر منها، حتى يتوجه الإشكال المذكور، فان حجية الخبر مجعولة بنحو القضية الحقيقية، كما هو الحال فى سائر الأحكام الشرعية، و هى منحلة إلى أحكام متعددة حسب تعدد الموضوع، على ما هو الشأن فى القضايا الحقيقية، فلا محذور فى ان يكون ثبوت الحجية لخبر الكلينى (ره) موجباً لإحراز خبر من يروى عنه الكلينى (ره) فيترتب عليه فرد آخر من الحجية، لا عين الحجية الثابتة لخبر الكلينى (ره) التى بها أحرز هذا الخبر، و هكذا الحال بالنسبة إلى آخر سلسلة الرواة، و كذا الحال فى الإقرار بالإقرار و البينة على البينة، و لا حاجة إلى الإعادة.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

گفتیم در تنبیه سوم اشکالاتی به حجیت اخبار مع الواسطه مطرح شده که به بعضش اشاره می‌کنیم، اشکال دوم این بود که گفته شد اخبار مع الواسطه حجیتشان مستلزم این است که حکم موضوع ساز باشد، و حکمی که تأخر رتبی دارد از موضوع محال است مؤلّد موضوع باشد، از این اشکال مرحوم خوئی نقضا و حلاً پاسخ داده‌اند. جواب نقضی‌شان گذشت.

جواب حلّی: می‌فرمایند [2] مستشکل توهم کرده در جعل احکام شرعیّه چه حکم وضعی و چه تکلیفی شارع یک حکم واحد شخصى جعل میکند برای موضوعات متعدد لذا یک صدق العادل است تطبیق می‌دهیم بر خبر مرحوم کلینی که خودمان شنیده‌ایم، وقتی این صدق العادل را به خبر کلینی تطبیق دادیم موضوع می‌سازد که خبر صفاً باشد بعد یک صدق العادل هم در صفاً پیاده می‌کنیم، این باعث میشود حکم موضوع ساز شود و این هم ممتنع است. در حالی که در جای خودش ثابت شده احکام شرعیّه که جعل می‌شود چه حکم وضعی چه تکلیفی جعل می‌شود به نحو قضیه حقیقیّه و به تعداد هر موضوعی حکم منحل می‌شود و یک حکم مستقل دارد، لله على الناس حجّ البيت، زید مستطیع یک وجوب حج دارد مغایر با وجوب حج عمرو، بكر و خالد، در ما نحن فيه هم حجیت خبر ثقه که یک حکم وضعی است به نحو قضیه حقیقیّه جعل شده هر مصداق خبر واحدی یک وجوب تصدیق دارد لذا خبر مرحوم کلینی را که در کافی دیدیم فرمودند عن صفار، یک صدق الكلینی دارد که وقتی تصدیق کردیم کلینی را از صدق الكلینی خبر صفار تولید می‌شود سپس یک صدق العادل صفار دارد که از او خبر علی بن ابراهیم تولید می‌شود و هکذا پس طولیاً حکمی است و موضوع دیگر درست میکند نه موضوع خودش را، سپس وقتی موضوع و خبر دوم درست شد یک صدق العادل دیگر می‌آید و هکذا، لذا نه تقدم حکم بر موضوع خودش پیش می‌آید و نه اتحاد بین موضوع و حکم پیش می‌آید لذا اشکال دوم بر طرف می‌شود.

اشکال سوم: فقدان اثر شرعی

گفته شده تعبد به حجیت خبر ثقه یک اعتبار و تنزیل شرعی است لذا مخبر به آن یا باید مستقیماً حکم شرعی باشد تا اعتبار درست شود یا ذو اثر شرعی باشد تا به خاطر آن اثر شرعی شارع بتواند ما را متعبد کند به آن خبر. مثال: زراره که مستقیم از امام نقل می‌کند وجوب نماز جمعه را، اگر خبر زراره را من مستقیم از او شنیدم ارکانش تمام است، واجب است تعبد به خبر زراره، زیرا اثر شرعی دارد که وجوب جمعه باشد، لذا اگر در تعبد به یک خبر اثر شرعی نبود اینکه شارع ما را متعبد به آن کند لغو است.

به عبارت دیگر مستشکل می‌گوید در اخبار مع الواسطه اثر شرعی خبر راوی اخیر عن المعصوم روشن است اما در سایر سلسله روایات اثر شرعی تعبد به اخبار مع الواسطه چیست؟ کلینی را تصدیق کن، صدق العادل، برای چه چیز؟ مگر کلینی چه می‌گوید؟ شیخ کلینی می‌گوید من از صفار شنیدم، این سماع از صفار نه حکم شرعی است نه اثر شرعی دارد. لذا با قطع نظر از دلیل حجیت، اثر شرعی بر سماع کلینی از صفار مترتب نیست لذا تعبد به خبر کلینی که سماع از صفار باشد لغو است.

به عبارت سوم: موضوع حجیت، مرکب از دو جزء است إخبار عن الشيء و ترتیب اثر شرعی بر آن. اینجا مرحوم کلینی که برای ما خبر صفار را نقل می‌کند إخبار او اثر شرعی ندارد اگر بگویید موضوع اثر، خود حجیت خبر است، اگر حجیت موضوع قرار بگیرد برای حکم حجیت هم معنا ندارد لذا اثر شرعی قبل ترتب حکم تصور نمی‌شود که صدق العادل را بتوانید إجراء کنید.

جواب: مرحوم خوئی در مصباح الأصول ج 2، ص 181 مطالبی در پاسخ این محذور سوم دارند که دو مطلبشان را ذکر می‌کنیم:

مطلب اول: به تبع مرحوم نائینی می‌فرمایند این محذور سوم طبق تفسیری که ما از حجیت امارات بیان کردیم وارد نیست البته مبانی دیگر در تفسیر حجیت باید از این اشکال جواب دهند.

توضیح مطلب: گفتیم در تفسیر حجیت امارات بین اصولیان اختلاف نظر است. مرحوم شیخ انصاری می‌فرمایند أدله حجیت امارات مفادشان تنزیل مؤدی الأمانة منزلة الواقع است، صدق العادل می‌گوید زراره که گفته نماز جمعه واجب است یعنی مؤدای خبر او تعبد واقع است. مرحوم آخوند در یکی از بیاناتشان می‌فرمایند دلیل حجیت أمانة جعل حکم مماثل است، مرحوم نائینی و مرحوم خوئی می‌فرمایند دلیل حجیت امارات تتمیم الکشف است به این معنا که خود خبر ثقه فی نفسه در صدق واقع نما است، فرد ثقه است شصت در صد مفید ظن است، شارع مقدس چهل در صد احتمال خطا و خلاف را که در خبر ثقه هست را تعبداً إلغاء کرده و می‌گوید همان معامله‌ای که با علم انجام می‌دهی با خبر ثقه انجام بده می‌شود تتمیم الکشف لذا خبر ثقه علم تعبداً.

مرحوم نائینی و مرحوم خوئی می‌فرمایند مبانی دیگر در حجیت امارت، در هر خبری باید دنبال اثر شرعی باشند مثلاً مرحوم شیخ که می‌فرمایند حجیت یعنی تنزیل المؤدی منزلة الواقع، جای این سؤال هست که خبر مرحوم کلینی را نازل منزله واقع قرار ده، مؤدایش شنیدن از صفار بود، من شنیدن کلینی را از صفار واقع حساب کنم، این اثر شرعی ندارد، یا جعل حکم مماثل اینجا معنا ندارد، مگر مؤدای شنیدن از صفار خودش یک حکم است که چون ثقه است یک حکم مماثل جعل شود، قائلین به آن مبنا باید جواب دهند. اما طبق مبانی ما مشکل حل است زیرا حجیت امارات را به معنای تتمیم کشف می‌دانیم که مؤدای خبر را علم حساب کن، این علم داشتن من طولیاً در چند خبر منجر به یک اثر شرعی می‌شود، من علم دارم کلینی از صفار شنیده است چون روایت همه ثقه‌اند علم دارم صفار هم از علی بن ابراهیم شنیده است، علم دارم تعبداً او هم از زراره شنیده است، علم دارم تعبداً زراره از امام صادق علیه السلام شنیده نماز جمعه واجب است این شد اثر شرعی. پس می‌فرمایند طبق مبانی ما در معنای حجیت، یک اثر شرعی کافی است و ما خبر های ثقه طولی را تعبداً علم داریم نتیجه می‌گیریم اثر شرعی را که امام صادق علیه السلام فرمودند نماز جمعه واجب است.

مطلب دوم: ظاهراً خوشان هم توجه دارند مطلب اولشان قابل قبول نیست لذا می‌گویند أصح اجوبه این مطلب دوم است که به عنوان الرابع در مصباح الأصول می‌آورند، می‌فرمایند [3] اینکه مؤدای خبر واحد باید حکم شرعی باشد یا اثر شرعی داشته باشد این را نه آیه‌ای می‌گوید نه روایتی دلیل نقلی که نداریم، بلکه حکم عقل است که می‌گوید إعتبار معتبر باید در پیشگاه او اثر داشته باشد و الا لغو است، پس همه نکته این است که عقل می‌گوید اعتبار شرعی نباید لغو باشد خوب در اخبار طولیه اخبار مع الواسطه بالأخره مجموعه‌ای یک اثر شرعی هم داشته باشد لغویت اعتبار را از بین می‌برد و دیگر اعتبار لغو نیست و همین اثر در جعل حجیت برای اخبار مع الواسطه کافی است، آیه و روایت که نمی‌گوید یک یک این خبرها باید اعتبار شرعی داشته باشد، حال شارع بفرماید به اخبار ثقات مع الواسطه ترتیب اثر بده و متعبد به این اخبار باش تا به حکم من بررسی و اگر روایت ثقه باشند انسان در این تعبد بالأخره به حکم شرعی میرسد.

پس اثر واحد که وصول به حکم شرعی است در اخبار مع الواسطه برای جعل حجیت کافی است.

این سه اشکال مهم که عند القدماء و غیر متأخران از اصولیان بر خبر مع الواسطه مطرح کرده‌اند، ما جوابهایی را از منظار مرحوم امام مرحوم نائینی و مرحوم خوئی اشاره کردیم. با بیان چند نکته کلام نهایی را در جواب از این سه محذور بیان خواهیم کرد سپس به جواب شبهات بعضی از جُدد هم خواهیم پرداخت.

[1]. جلسه 61، مسلسل 753، شنبه، 97.10.22.

[2]. عبارتشان در پاورقی جلسه قبل گذشت.

[3]. مصباح الأصول، ج 2، ص 182: (الرابع) - وهو أحسن الوجوه - انه لم يدل دليل من آية أو رواية على لزوم كون مؤدى الامارة حكما شرعيا أو ذا اثر شرعى، وانما نعتبر ذلك من جهة حكم العقل بأن التعبد بأمر لا يكون له اثر شرعى لغو لا يصدر من الحكيم ويكفى فى دفع محذور اللغوية وقوع الخبر فى سلسلة اثبات الحكم الشرعى الصادر من الإمام عليه السلام (وبعبارة أخرى) يكفى فى حجية اخبار الرواة ترتب الأثر الشرعى على مجموعها من حيث المجموع، ولا ملزم لاعتبار ترتب اثر شرعى على كل خبر، مع قطع النظر عن خبر آخر، ولا خفاء فى ترتب الأثر على اخبار مجموع الرواة الواقعة فى سلسلة نقل قول المعصوم عليه السلام. نعم لو كان فى جملة الرواة الواقعة فى سلسلة نقل قول المعصوم فاسق غير موثوق به أو رجل مجهول الحال لا يشمل دليل الحجية لأخبار بقية الرواة الواقعة فى تلك السلسلة، و لو كانوا عدولا أو ثقات، لعدم ترتب اثر شرعى على المجموع من حيث المجموع أيضا، إذ خبر الفاسق خارج عن أدلة الحجية موضوعا، وبخروجه ينقطع اتصال الاخبار إلى المعصوم عليه السلام فلا يقع الباقي من الرواة فى سلسلة اثبات قول المعصوم عليه السلام فلا يكون مشمولا لأدلة الحجية، لعدم ترتب اثر شرعى عليه، فيكون التعبد بحجية لغوا.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

سه اشکال نسبت به عدم شمول أدله حجیت خبر واحد نسبت به اخبار مع الواسطه با جوابشان مطرح شد.

اشاره به سه نکته در ذیل جوابهای از سه اشکال

ذیل جوابهای مذکور به سه نکته اشاره می‌کنیم:

نکته اول: نقد جواب از اشکال سوم

مرحوم خوئی از اشکال سوم که عدم اثر شرعی در اخبار مع الواسطه و لغویت اعتبار چنین خبری بود پاسخ دادند که اخبار طولیه مجموع من حیث المجموع منتهی می‌شود به یک اثر و همین یک اثر برای مجموع کافی است و اعتبار شرعی را از لغویت خارج می‌کند.

عرض می‌کنیم: مرحوم خوئی در پاسخ از محذور دوم فرمودند احکام شرعیه وضع شده است به نحو قضیه حقیقه و هر یک از افرادش حکم مستقلی دارد غیر از حکم دیگری، صدق العادل کلینی غیر از صدق العادل صفار است و آن هم غیر از صدق العادل علی بن ابراهیم است، اگر اخبار مع الواسطه چند خبر طولی هستند و فقط فرض این است که یکی از آنها اثر شرعی دارد که اخبار زراره باشد، آیا اثر شرعی فی خبر واحد، می‌تواند سبب شود در چند مورد دیگر هم شارع صدق العادل جعل کند، و اینکه ایشان ادعا کردند جعل شده به نحو عام مجموعی و مجموع بما هو مجموع یک اثر دارد این خلاف چیزی است که در پاسخ از اشکال دوم فرمودند که احکام منحل به نحو قضایای حقیقه است، لذا جواب ایشان از محذور سوم قابل قبول نیست.

به نظر ما وجه اصح در پاسخ از اشکال سوم این است که خبر هر واسطه‌ای را که ما تحلیل می‌کنیم باید ببینیم مخبره آن چیست، تا وضع هر خبر در هر طبقه روشن شود، آیا عرفا متعلق خبر کلینی صرف سماع است از صفار بدون متعلق این سماع؟ یعنی کلینی می‌گوید من یک چیزی از صفار شنیدم یا نه؟ فی کل طبقه این سماع یک متعلق دارد که شیخ کلینی می‌گوید از صفار او از علی بن ابراهیم او از پدرش او از زراره نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام چنین فرموده‌اند. پس فی کل طبقه، طبقه سابقه برای طبقه لاحق خبر منتهی به قول امام را نقل می‌کند نه صرفا یک سماع را که هیچ اثر شرعی بر این سماع مترتب نیست.

به تعبیر شهید صدر در هر خبری مخبر دو مدلول را نقل می‌کند یک مدلول جزمی و یک مدلول شرطی. مدلول جزمی این است که می‌گوید از صفار این محتوا را شنیدم و مدلول شرطی این است که اگر صفار و من سبق ثقہ باشند امام علیه السلام چنین فرموده است، لذا کل مخبر اخبار می‌کند از قول امام وقتی وسائط ثقہ باشند. فعليه بر هر خبری اثر شرعی مترتب است. لذا کل راو ینقل قول المعصوم لمن بعده

و بر کلّ خبر اثر شرعی مترتب است پس اخبار مع الواسطه بر هر کدامشان اثر شرعی مترتب است و اخبار سماع است با متعلقش.

نکته دوم: تأیید جواب اشکال دوم

جواب مرحوم خوئی به اشکال دوم صحیح است که اتحاد موضوع پیش نمیآید زیرا صدق العادل کلینی یک صدق العادل میسازد که صدق الصغار است و آن هم یک صدق العادل برای علی بن ابراهیم درست میکند و جوابشان صحیح است و در اقرار بر اقرار هم مطلب همین است.

نکته سوم: نقد جواب اشکال اول

مرحوم امام در جواب از اشکال اول که ادعای انصراف أدله حجیت خبر واحد از اخبار مع الواسطه بود فرمودند نسبت به أدله لفظیه اگر وسائط کثیره باشد انصراف را قبول می‌کنیم اما پاسخ این است که اخبار موجود ما وسائط کثیره نیست روایات کتب اربعه متواتر است و بعض کتب دیگر مستفیض است و از آنها هم تا امام معصوم، شش یا هفت واسطه است و أدله حجیت خبر واحد شاملش میشود.

عرض می‌کنیم این تسلّم اشکال توسط مرحوم امام به چه دلیل است. به چه دلیل قبول می‌کنید اگر وسائط کثیره باشد خبر مع الواسطه الکثیره هر چند روات ثقه باشند أدله حجیت خبر انصراف دارد. ایشان نسبت به بناء عقلا فرمودند وسائط کثیر اشکالی ندارد اما در أدله لفظیه انصراف را پذیرفتند. اشکال ما این است که معتبره حمیری و سایر روایات تعلیل می‌کند خبرش را بپذیرید فانه ثقة مأمون، تعلیل آمده، ما طبقه قبل از خودمان مرحوم کلینی است که ثقة مأمون و خبرش را می‌پذیریم و طبقه قبل او هم ثقة مأمون است چرا کلام طبقه های قبل را نپذیریم حتی اگر سی طبقه هم که باشد ثقة مأمون صادق است و لزوم تبعیت دارد. اطلاق روایات میگوید خبر ثقه مأمون را قبول کن چه ضمن وسائط کثیره باشد چه وسائط قلیله. پس اینکه اشکال انصراف را در أدله لفظیه فی الجمله قبول کنیم صحیح نیست.

علاوه بر اینکه یک تناقضی در کلام مرحوم امام هست که از طرفی ایشان در أدله لفظیه فی الجمله انصراف را قبول میکنند. از طرف دیگر می‌فرمایند تنها دلیل بر حجیت خبر واحد بناء عقلا است. أدله لفظیه امضاء بناء عقلا است و بناء عقلا اخبار مع الواسطه را هر چند با وسائط کثیره معتبر می‌دانند، اگر بناء عقلا بر اعتبار اخبار ثقه مع الواسطه الکثیره است و روایات هم امضاء همین بناء است چگونه می‌گویید أدله لفظیه از اخبار مع الواسطه الکثیره انصراف دارد.

اگر مرحوم امام این انصراف را قبول دارند نسبت به کتب أربعة مشکلی پیدا نمی‌کنند اما ما کتب روایی دیگری داریم که اسنادش به مؤلف به تواتر نیست. دهها کتابی که صاحب وسائل از آنها روایت نقل می‌کند. این کتب برای صاحب وسائل وسائط کثیره می‌شود گاهی هفده واسطه می‌خورد لذا اگر انصراف أدله لفظیه را بر وسائط کثیره قبول کنیم نسبت به شمول أدله حجیت خبر نسبت به این روایات باید مرحوم امام پاسخ دهند قبول دارند یا نه؟ البته در فقه که به چنین روایاتی تمسک و استدلال می‌کنند.

شاهد بر اینکه این انصراف در أدله حجیت خبر واحد نیست سیره متشرعه بین شیعه و اهل سنت قاطبه ما شدّ عنهم شادّ است که حجیت اخبار ثقات را مع الواسطه می‌پذیرند و کاملاً قبول می‌کنند و انبوه کتبی که ذیل اشکال بعدی بیان می‌کنیم از زمان امیرمؤمنان و امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام توسط صحابه نوشته شده و مع الواسطه به سایر اصحاب رسیده حتی تا زمان امام عسکری علیه السلام و بعد آن اصحاب به اخبار مذکور در این کتب عمل می‌کنند و هذا امر شایع بین الشیعه و اهل السنة لذا ادعای انصراف أدله حجیت خبر از اخبار مع الواسطه چه دلیل حجیت خبر واحد اخبار باشد چه بناء عقلا، قابل قبول نیست.

اشکال چهارم: وسائط کثیره عامل تغییر محتوای خبر

بعض متأخران گفته‌اند وقتی واسطه ها زیاد میشود هر چند روات ثقه باشند احتمال تغییر و تبدیل محتوا قوی است به حدی که پس از پانزده واسطه وقتی من قول امام صادق علیه السلام را می‌شنوم هیچ اطمینانی به اینکه عین مطلب برای من گزارش شده باشد وجود ندارد، گاهی بعض متجّمین بر احادیث از متسنّین اینگونه می‌نویسند که شما پانزده نفر را در یک اتاق جمع کنید یک خبر دو سطر را به نفر یکم آهسته بگویید و او هم به نفر بعد آرام بگوید، تمام افراد برای هم نقل کنند تا نفر پانزدهم دوباره برای شما نقل کند بالوجدان می‌بینید که محتوای گفته شما تغییر کرده است و این دلیل است بر اینکه اگر وسائط کثیره باشد مخصوصاً در نظام حدیثی که نقل به معنا هم جایز است این نقل به معنا سبب می‌شود محتوا تغییر کند و به شکل واقعی به ما نرسد. این نگاه بین جمعی از کسانی که فی الجمله خودشان را هم عالم به مذهب می‌دانند تسرّب کرده و سبب بی‌اعتنایی اینان به روایات بلکه اسقاط روایات از حجیت و توجه صرف به قرآن شده، کسانی که ما آنها را متسنّین یا قرآن‌گرایان در مکتب تشیع می‌نامیم. لذا می‌بینید کسی که تفسیر نوشته است و حتی در

مباحث فقهی روایات را یا ساقط عن الاعتبار می‌داند یا دست به توجیه می‌زند. در وجوب عینی نماز جمعه می‌گوید قرآن می‌گوید إذا نودی للصلاة من يوم الجمعة، همه روایات را کنار می‌گذارد. در بحث خمس آیه غنیمت را مختص به غنائم جنگی میدانند و روایاتی را که خمس در فوائد مکتسبه را مطرح میکند یا طرح یا توجیه میکند.

عمده اشکال اینان دو نکته است:

- 1- اخبار مع الوسائط الكثيرة به ما رسیده و ما وثوق به این که این مضمون من المعصوم است نداریم.
 - 2- وجود غلاة بین روایات و اقدام آنان بر وضع احادیث و اشراط و إدخال آنها در بین احادیث شیعه ما را به این احادیث کم اطمینان و بی اعتنا کرده است و به این احادیث عمل نمی‌کنیم مگر اینکه شاهی از قرآن داشته باشد.
- پاسخ از این اشکال هم خواهد آمد.

[1]. جلسه 62، مسلسل 754، یکشنبه، 97.10.23.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

پاسخ اشکال چهارم:

قبل از بیان جواب از اشکال چهارم دو مقدمه را بیان می‌کنیم:

مقدمه اول: منع نقل و کتابت حدیث در مکتب خلفا

از خصوصیات مکتب خلفا منع تحدیث، کتابت و تدوین حدیث در برهه‌ای از زمان در صدر اول بوده است، قضیه مسلم تاریخی که محققان از مکتب خلفا با تفسیرهای متفاوتی به آن تصریح می‌کنند این است که در خلافت خلفاء ثلاثه و زمان معاویه اصرار بر عدم تحدیث در برهه‌ای از زمان سپس بر عدم کتابت و عدم تدوین احادیث پیامبر وجود داشته تا عصر عمر بن عبدالعزیز که حدود صد سال است. لذا جمعی از علماء اهل سنت می‌گویند در قرن اول هجری تا نیمه قرن دوم هیچ کتابی در حدیث در مکتب خلفا نگاشته نشد، مقدمات شروح صحیح بخاری را مراجعه کنید از جمله مقدمه فتح الباری [2] از ابن حجر عسقلانی که می‌گوید روایات پیامبر در عصر صحابه و کبار تابعین در جوامع و کتب حدیثی تدوین نشد، دو دلیل هم اقامه می‌کند هر چند أدله دیگر هم گفته شده:

دلیل اول: ترس از اختلاط قرآن با حدیث و عدم تشخیص قرآن از حدیث.

دلیل دوم: در صدر اسلام صحابه سعه حفظ و سیلان ذهنی داشتند و احتیاج به کتابت نبود، بسیاری هم نوشتن نمی‌دانستند.

در بعض نوشته هایشان تعلیل می‌شود اگر اصحاب سرگرم نوشتن می‌شدند شجاعتشان کم می‌شد و از جنگ باز می‌ماندند و امثال این نکات. به حدی این منع شدید بود که گزارشگری‌ها دلالت می‌کند که بعضی افراد حبس شدند به جهت نقل حدیث از پیامبر مانند ابن مسعود، أبالدرداء، ابا مسعود انصاری که امر شدند به کتمان حدیث و کتمان نکردند در زمان خلیفه دوم حبس شدند به علت اینکه أكثرتم الحدیث عن رسول الله. [3] لذا جمعی از اصحاب هم در آن زمان حدیث نقل نمی‌کردند زیرا جو سنگینی علیه شان بود. ابن عبدالبر در جامع بیان العلم و فضله [4] باب ذکر من ذم الإكثار من الحديث لما قدم قرظة بن كعب که از اصحاب پیامبر بود آمد به عراق قالوا حدّثنا فقال نهانا عمر.

سنن دارمی [5] باب من هاب الفتيا مخافة السقط راوی می‌گوید یک سال با عبدالله بن عمر بودم فما سمعته بحدیث عن رسول الله. راوی دیگر می‌گوید با سعد بن ابی وقاص تا مکه رفتیم فما سمعته بحدیث عن رسول الله.

کار به جایی رسید که احادیث مکتوب را هم در زمان خلیفه اول و دوم جمع کردند و آتش زدند. این گزارشگری‌ها را در کتب طبقات ابن سعد [6] در ترجمه قاسم بن محمد بن ابی بکر می‌گوید: عبد الله بن العلاء قال سألت القاسم يملی علی أحادیث فقال إن الأحادیث كثرت علی عهد عمر بن الخطاب فأنشد الناس أن يأتوه بها فلما أتوه بها أمر بتحريقها ثم قال مثناة كمثناة أهل الكتاب قال فمنعني القاسم يومئذ أن أكتب حدیثا.

تذكرة الحفاظ ذهبی از عایشه نقل میکند که پانصد روایت را بردم نزد پدرم فأمر بتحريقها یا بحر قها.

در زمان عثمان هم همین بوده شرح صحیح مسلم نووی[7] مطرف میگوید بعثت إلى عمران بن حصين في مرضه الذي توفي فيه فقال إني كنت محدثك بأحاديث لعل الله أن ينفعك بها بعدى فان عشت فاكتبتم عني وان مت فحدث بها ان شئت.

معاویه علیه اللعن و الهاویة هم اصرار داشت احادیثی را از رسول الله نقل نکنید الا حدیثا ذکر علی عهد عمر. تاریخ مدینه دمشق از ابن عساکر ج 3 ص 69 و مسند احمد حنبل ج 4 ص 99 عن عبد الله بن عامر اليحصبي قال سمعت معاوية يحدث وهو يقول إياكم وأحاديث رسول الله صلى الله عليه وسلم الا حدیثا كان علی عهد عمر

این منع کتابت در مکتب خلفا تا زمان عمر بن عبدالعزیز حدود صد سال وجود داشت. عمر بن عبدالعزیز حساب شده و مدیریت شده دستور داد سنت پیامبر تدوین شود. یکی از کسانی که یا به نظر بعض اهل سنت تنها کسی که توسط عمر بن عبدالعزیز امر شد سنت پیامبر را تدوین کند شهاب الدین زهری بود. ابن عبد البر از او نقل می‌کند: أمرنا عمر بن عبد العزيز بجمع السنن فكتبناها دفترا دفترا فبعثت إلى كل أرض له عليها سلطان دفترا.[8]

شهاب الدین زهری هم سنت صحابه را معجون و مخلوط با سنت پیامبر تدوین کرد.

ابن مغازلی در مناقب[10] ص 142 حدیث 186 میگوید قال مَعْمَرُ: حَدَّثَنِي الزُّهْرِيُّ وَقَدْ حَدَّثَنِي فِي مَرَضَةٍ مَرَضَهَا وَلَمْ أَسْمَعْهُ يُحَدِّثُ عَنْ عِكْرَمَةَ قَبْلَهَا أَحْسَبُهُ وَلَا بَعْدَهَا ، فَلَمَّا بَلَ مِنْ مَرَضِهِ نَدِمَ فَقَالَ لِي : يَا يَمَانِيُّ اكْتُمُ هَذَا الْحَدِيثَ وَأَطُوهُ دُونِي ، فَإِنَّ هَؤُلَاءِ - يَعْنِي بَنِي أُمَيَّةَ - لَا يَغْذُرُونَ أَحَدًا فِي تَقْرِيطِ عَلِيٍّ وَذِكْرِهِ ، قُلْتُ : فَمَا بَالُكَ أَوْ عَبَّتَ مَعَ الْقَوْمِ يَا أَبَا بَكْرٍ ! وَقَدْ سَمِعْتَ الَّذِي سَمِعْتَ ؟ قَالَ : حَسْبُكَ يَا هَذَا إِنَّهُمْ شَرُّ كَوْنًا فِي لِهَاهُمْ فَانْحَطُّنَا لَهُمْ فِي أَهْوَائِهِمْ.

نامه ای امام سجاد علیه السلام به زهری دارد که وثوق به صدور پیدا می‌کنیم یک جمله اش این است که فما اقل ما اعطوك في قدر ما اخذوا منك.[11]

ذیل این مقدمه میگوییم به طبیعی حال وقتی حدود صد سال صحابه نتوانند حدیث پیامبر را تدوین کنند و بنویسند حتی نقل کنند به طور طبیعی این حدود صد سال فاصله در مکتب خلفا باعث می‌شود کذابین و ضاعین قضاامین و قصه گوین یک سری روایات و اخبار را به نبی گرامی اسلام منتسب کنند، و این فاصله با عوامل دیگری سبب عدم اعتماد به احادیث منقولہ از پیامبر در مکتب خلفا بشود.

لذا شخصیت هایی مانند عالم خبیر مصری محمود أبو رية در کتاب أضواء على السنة المحمدية عدم اعتماد به احادیث موجود در مکتب خلفا را به خوبی به تصویر می‌کشد.

مقدمه دوم: تأکید مکتب اهل بیت بر کتابت حدیث

عند الشيعة بدء به ولي و مولای شیعه امیر مؤمنان مولى المتقين يعسوب الدين عليه الصلوة و السلام دقيقا در مقابل آن خط امر به کتابت حدیث پیامبر ثم مطلق احادیث معصومان از دستورات اکید مکتب اهل بیت بوده است. لذا بزرگان تسنن وقتی که برمی‌شمارند دو گرایش را در اصحاب پیامبر یک گرایش منع میکرد از کتابت حدیث که در رأسش خلفاء ثلاثه بودند تصریح میکنند که گرایشی بود که امر به کتابت حدیث می‌کرد و در رأس این گرایش امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام بودند. لذا میبینیم ما کتبی را مانند مرحوم نجاشی که توضیح خواهیم داد گزارشگری میکنند از ابی رافع مولى علی علیه السلام که فيه ابواب من الفقه من الصلاة و الزكاة و الصيام یا کتبی از زمان امام سجاد.

این امر به کتابت در روایات اهل بیت فراوان است. عن ابی بصیر قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول اكتبوا فإنكم لاتحفظون حتى تكتبوا. عن عبید بن زرارہ قال ابوعبدالله عليه السلام احتفظوا بكتبكم فإنكم سوف تحتاجون اليها. عن مفضل بن عمر قال لي ابوعبدالله عليه السلام اكتب و بئ علمك في إخوانك فإن مت فأورث كتبك بنيك فإنه يأتي على الناس زمانٌ هرَجُ لايأنسون فيه الا بكتبهم. این دستورات باعث شد با اینکه شیعه تا زمان امام باقر علیه السلام یعنی در امامت امام سجاد علیه السلام تا آخر جو تقیه شدید حاکم بود و اولویت اول شیعه حفظ عقائد بود اما در زمان امام باقر علیه السلام آنچه کتابت و حفظ تراث فقهی بالا گرفت که دیگر شیعیان احتیاج به دیگران نداشتند بلکه دیگران به آنها احتیاج داشتند. کافی شریف سند علی أتم الصحة است محمد بن يحيى عن احمد بن محمد عن صفوان بن يحيى عن عيسى بن السريّ أبي اليسع قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام ... وَكَانَتِ الشَّيْعَةُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ أَبُو جَعْفَرٍ وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَ مَنَاسِكَ حَجَّهِمْ وَحَلَالَهُمْ وَحَرَامَهُمْ، حَتَّى كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ، فَفَتَحَ لَهُمْ، وَبَيَّنَّ لَهُمْ مَنَاسِكَ حَجَّهِمْ وَحَلَالَهُمْ وَحَرَامَهُمْ، حَتَّى صَارَ النَّاسُ يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا كَانُوا يَحْتَاجُونَ إِلَى النَّاسِ... [12]

عصر تشريع همچنان برای شیعه مستمر است شیعه امر میشود به کتابت احادیث . اگر فقط رجال نجاشی را مراجعه کنید روایات امام صادق و امام باقر علیهما السلام در زمان حیات این دو امام حدود 489 کتاب طبق إحصاء بعضی تدوین می‌شود و این کتب غیر از روایتی است که نجاشی میگوید صنف کتب، له کتب منها یا صنف کتباً کثیره.

تا اینجا نتیجه مقدمه این که در عصر باقرین علیهما السلام تدوین و کتابت حدیث در منظر و مرئی معصوم آنچنان اوج میگیرد که مدها کتاب در آن زمان نگاشته میشود که این کتب از اسامی شان روشن میشود در ابواب مختلف فقهی عقائدی نگاشته شده است. ادامه مقدمه خواهد آمد.

[1]. جلسه 63، مسلسل 755، دوشنبه، 97.10.24.

[2]. فتح الباری، ج 1، ص 185: يستفاد منه ومن حديث علي المتقدم ومن قصة أبي شاه أن النبي صلى الله عليه وسلم اذن في كتابة الحديث عنه وهو يعارض حديث أبي سعيد الخدري أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تكتبوا عني شيئا غير القرآن رواه مسلم والجمع بينهما أن النهي خاص بوقت نزول القرآن خشية التباسه بغيره والاذن في غير ذلك أو أن النهي خاص بكتابة غير القرآن مع القرآن في شيء واحد والاذن في تفريقها أو النهي متقدم والاذن ناسخ له عند الأمن من التباس وهو أقربها مع أنه لا ينافيها وقيل النهي خاص بمن خشى منه التكال على الكتابة دون الحفظ والاذن لمن أمن منه ذلك ومنهم من أعل حديث أبي سعيد وقال الصواب وقفه على أبي سعيد قاله البخاري وغيره قال العلماء كره جماعة من الصحابة والتابعين كتابة الحديث واستحبوا أن يؤخذ عنهم حفظا كما أخذوا حفظا لكن لما قصرت الهمم وخشى الأئمة ضياع العلم

[3]. تذكرة الحفاظ، (ذهبي)، ج 1، ص 7.

[4]. جامع بيان العلم و فضله، (چاپ دار الكتب العلميه)، ج 2، ص 120: قال خرجنا نريد العراق فمشى معنا عمر إلى صرار فتوضأ فغسل اثنتين ثم قال أتدرون لم مشيت معكم قالوا نعم نحن أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم مشيت معنا فقال إنكم تأتون أهل قرية لهم دوى بالقرآن كدوى النحل فلا تصدوهم بالأحاديث فتشغلوهم جودوا القرآن وأقلوا الرواية عن رسول الله صلى الله عليه وسلم امضوا وأنا شريككم فلما قدم قرظة قالوا حدثنا قال نهانا عمر بن الخطاب، در چاپ دیگری:

[5]. سنن دارمی، ج 1، ص 84: سهل بن حماد ثنا شعبة ثنا توبة العنبري قال قال لي الشعبي رأيت فلانا الذي يقول قال رسول الله قال رسول الله قعدت مع ابن عمر سنتين أو سنة ونصفا فما سمعته يحدث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم شيئا الا هذا الحديث

[6]. الطبقات الكبرى، ج 5، ص 188: عبد الله بن العلاء قال سألت القاسم يملئ على أحاديث فقال إن الأحاديث كثرت على عهد عمر بن الخطاب فأنشد الناس أن يأتوه بها فلما أتوه بها أمر بتحريقها ثم قال مئنة كئمة أهل الكتاب قال فمعنى القاسم يومئذ أن أكتب حديثا

[7]. شرح صحيح مسلم (للنووي)، ج 8، ص 206.

[8]. جامع بيان العلم و فضله، ج 1، ص 76.

[10]. مناقب علي بن ابيطالب عليه السلام، ص 131، حديث 161: قال مَعَمَر : حَدَّثَنِي الزَّهْرِيُّ وَقَدْ حَدَّثَنِي فِي مَرَضَةٍ مَرَّيْتُهَا وَلَمْ أَسْمَعْهُ يُحَدِّثُ عَنْ عِكْرَمَةَ قَبْلَهَا أَحْسَبُهُ وَلَا بَعْدَهَا ، فَلَمَّا بَلَ مِنْ مَرَضِهِ نَدِمَ فَقَالَ لِي : يَا يَمَانِيُّ اكْتُبْ هَذَا الْحَدِيثَ وَأَطُوهُ دُونِي ، فَإِنَّ هَؤُلَاءِ - يَعْنِي بَنِي أُمَيَّةَ - لَا يَغْذُرُونَ أَحَدًا فِي تَقْرِيطِ عَلِيٍّ وَذِكْرِهِ ، قُلْتُ : فَمَا بِالكَ أَوْ عَبَّتَ مَعَ الْقَوْمِ يَا أَبَا بَكْرٍ ! وَقَدْ سَمِعْتَ الَّذِي سَمِعْتَ ؟ قَالَ : حَسْبُكَ يَا هَذَا إِتِّهَمَ شَرَكُونَا فِي لِهَاهُمْ فَأَنْحَطُّنَا لَهُمْ فِي أَهْوَائِهِمْ .

[11]. اهل سنت این نامه را به افراد مختلفی نسبت داده‌اند، ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغة، ج 17، ص 43 و زمخشری در کشف، ج 2، ص 296 می‌نویسند: لما خالط الزهري السلطان كتب أخ له في الدين إليه. ابن عساكر در تاريخ مدينة دمشق، ج 2، ص 22 می‌نویسد: كتب أبو حازم الأعرج إلى الزهري... . ألوסי در تفسیرش ج 12، ص 155 چنین می‌نویسد: وما أحسن ما كتبه بعض الناصحين للزهري حين خالط السلاطين ، وهو - عافانا الله تعالى وإياك - أبا بكر من الفتن فقد أصبحت بحال ينبغي لمن عرفك أن يدعو لك الله تعالى ويرحمك أصبحت شيخا كبيرا وقد أثقلتك نعم الله تعالى بما فهمك من كتابه وعلمك من سنة نبيك صلى الله عليه وسلم وليس كذلك أخذ الله تعالى الميثاق على العلماء ، قال سبحانه : * (لتبيننه للناس ولا تكتمونه) * (آل عمران : 187) وأخف ما احتملت إنك آنست وحشة الظالم وسهلت سبيل الغي بدنوك ممن لم يؤد حقا ولم يترك باطلا حين أدناك اتخذوك قطباً تدور عليك رحي باطلهم وجسراً يعبرون عليك إلى بلائهم وسلماً

يصعدون فيك إلى ضلالهم يدخلون الشك بك على العلماء ويقتادون بك قلوب الجهلاء فما أيسر ما عمروا لك في جنب ما خربوا عليك وما أكثر ما أخذوا منك فيما أفسدوا عليك من دينك فما يؤمنك أن تكون ممن قال الله تعالى فيهم : * (فخلف من بعدهم خلف أضاعوا الصلاة واتبعوا الشهوات فسوف يلقون غياً)

[12]. كافي، (دار الحديث)، ج 3، ص 59.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

در مقدمه دوم گفتیم پیروان مکتب اهل بیت از ابتدا بر خلاف مکتب خلفا در صدد کتابت روایات بودند. لذا روایاتی داریم که تصریح میکنند به وجود کتاب علیّ عندهم و از این کتاب در موارد انبوه و مختلف حدیث نقل می کنند. به چند نمونه اشاره می کنیم:

1. عَنْ سَلِيمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي كِتَابِ عَلِيِّ ع أَنَّ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ شَكَاَ إِلَى رَبِّهِ - فَقَالَ يَا رَبِّ كَيْفَ أَقْضَى فِيمَا لَمْ (أَرْ) وَ لَمْ أَشْهَدْ قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ اخْكُم بَيْنَهُمْ بِكِتَابِي - وَ أَضْفُهُمْ إِلَى اسْمِي فَحَلَفُهُمْ بِهِ - وَ قَالَ هَذَا لِمَنْ لَمْ تَقُمْ لَهُ بَيِّنَةٌ.
2. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: أَقْرَأَنِي أَبُو جَعْفَرٍ ع شَيْئًا مِنْ كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا فِيهِ أَنَّهَاكُمْ عَنِ الْجَزِيِّ وَ الرَّمِيرِ وَ الْفَارَزَمَاهِي وَ الطَّافِي وَ الطَّحَالِ قَالَ فَلْتِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَزْحَمُكَ اللَّهُ إِنَّا نُوْتِي بِالسَّمَكِ لَيْسَ لَهُ قِشْرٌ فَقَالَ كُلُّ مَا لَهُ قِشْرٌ مِنَ السَّمَكِ وَ مَا لَيْسَ لَهُ قِشْرٌ فَلَا تَأْكُلْهُ.
3. عن الصادق عليه السلام قال سألته عن شيء من الفرائض فقال لي إلا أخرج لك كتاب على عليه السلام فقلت كتاب على لم يدرس فقال يا أبا محمد ان كتاب على عليه السلام لا يدرس فأخرجه فإذا كتاب جليل و إذا فيه رجل مات و ترك عمه و خاله قال للعم الثلثان و للخال الثلث و القسمة على الوجهين ذكرها المصنف.
4. عَنْ أَبِي حَفْصَةَ: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِذَا مُنِعَتِ الزَّكَاةُ، مَنَعَتِ الْأَرْضُ بَرَكَاتَهَا»
5. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ: قَرَأْتُ فِي كِتَابِ عَلِيِّ ع أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَتَبَ بَيْنَ الْفُهَاجِرِيِّ وَ الْأَنْصَارِ وَ مَنْ لَحِقَ بِهِمْ مِنْ أَهْلِ يَثْرِبَ أَنَّ الْجَارَ كَالنَّفْسِ غَيْرَ مُضَارٍّ وَ لَا آثِمٍ وَ حَزْمَةُ الْجَارِ عَلَى الْجَارِ كَحَزْمَةِ أُمِّهِ الْحَدِيثُ مُخْتَصَرٌ.
6. عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «في كتاب على: في بيض القطة كفارة مثل ما في بيض النعام
7. همین روزها در فقه روایت خواندیم محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال إن فی کتاب علی علیه السلام إذا طاف الرجل بالبيت ثمانية أشواط الفريضة، فاستيقن ثمانية أضاف إليها ستة. [2]
8. عن أبي عبد الله عليه السلام في كتاب على إذا طرفت العين أو ركضت الرجل أو تحركت فكل منه فقد أدركت ذكاته
9. مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الْجَزِيَّةِ فَقَالَ وَ اللَّهُ مَا رَأَيْتُهُ قَطُّ وَ لَكِنْ وَجَدْنَاهُ فِي كِتَابِ عَلِيِّ ع حَرَامًا.

اینها قسمتی از گزارشگری ها از کتاب حضرت است.

سپس گفتیم در مقدمه دوم که در زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام اوج کتابت حدیث و کتب مصنفه حدیثی بین روات شایع بوده است. صدها کتاب حدیثی تحت عنوان نوادر، اصول و کتب توسط اصحاب باقرین علیهما السلام نگاشته شده بود. مراجعه کنید به الذریعه تحت عنوان نوادر، اصول و کتاب الحدیث، انبوه کتب، اصول و نوادری که در زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام نگاشته شده. به بعضش اشاره می کنیم:

1. عبدالله بن سنان ثقة، من أصحابنا، جلیل ... له کتاب الصلاة الذی يعرف بعمل يوم وليلة، و کتاب الصلاة الکبیر، و کتاب فی سائر الأبواب من الحلال والحرام. روى هذه الكتب عنه جماعات من أصحابنا لعظمه فی الطائفة وثقته و جلالته. [3]
2. محمد بن علی بن ابی شعبه الحلبي أبو جعفر، وجه أصحابنا وفقههم ... وله کتاب مبوب فی الحلال والحرام. [4]
3. عمر بن محمد بن یزید أبو الأسود بیاع السابری، مولی ثقیف، کوفی، ثقة، جلیل، أحد من كان يفد فی کل سنة ... له کتاب فی مناسک الحج وفرائضه وما هو مسنون من ذلك، سمعه کله من أبی عبد الله علیه السلام. [6]
4. غیاث بن ابراهیم التمیمی، ثقة، روى عن أبی عبد الله وأبى الحسن علیهما السلام. له کتاب مبوب فی الحلال والحرام. [7]
5. علی بن ابراهیم سند در غایت وثاقت است: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي غَمَيْرٍ عَنْ غَمَرِ بْنِ أُذَيْنَةَ قَالَ: كُنْتُ شَاهِدَ ابْنِ أَبِي لَيْلَى فَقَضَى فِي رَجُلٍ جَعَلَ لِبَغْضِ قَرَابَتِهِ غَلَّةً دَارِهِ وَ لَمْ يُوقَّتْ وَقْتًا فَمَاتَ الرَّجُلُ فَحَضَرَ وَرَثَتُهُ ابْنُ أَبِي لَيْلَى وَ حَضَرَ قَرَابَتُهُ الَّذِي جُعِلَ لَهُ الدَّارُ

فَقَالَ ابْنُ أَبِي لَيْلَى أَرَى أَنْ أَدْعَهَا عَلَى مَا تَرَكَهَا صَاحِبُهَا فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيُّ أَمَا إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَدْ قَضَى فِي هَذَا الْمَسْجِدِ بِخِلَافِ مَا قَضَيْتَ فَقَالَ وَ مَا عَلِمَكَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ع يَقُولُ قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع بِرَدِّ الْخَبِيرِ وَ إِنْغَاذِ الْمَوَارِيثِ فَقَالَ ابْنُ أَبِي لَيْلَى هَذَا عِنْدَكَ فِي كِتَابٍ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأُزِيلُ وَ أُتْبِنِي بِهِ قَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَلَى أَنْ لَا تَنْظُرَ فِي الْكِتَابِ إِلَّا فِي ذَلِكَ الْحَدِيثِ قَالَ لَكَ ذَاكَ قَالَ فَأَرَاهُ الْحَدِيثَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي الْكِتَابِ قَرَدَ قَضِيَّتَهُ. [9]

روایتی است که نشان می‌دهد چه مقدار دست اهل سنت از سیره نبی گرامی اسلام خالی بوده است. مرحوم کشی در رجال [10] از ابی کهمس که در فقه هم از او روایت نقل کردیم این روزها و وثوق به صدور هم هست: مُحَمَّدُ بْنُ قُلُوبِيهِ، قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيْسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ فَصَّالٍ، عَنْ أَبِي كَهْمَسٍ، قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَقَالَ لِي شَهِدْ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيُّ الْقَمِيرُ عِنْدَ ابْنِ أَبِي لَيْلَى بِشَهَادَةٍ قَرَدَ شَهَادَتَهُ فَقُلْتُ نَعَمْ، فَقَالَ إِذَا صِرْتَ إِلَى الْكُوفَةِ فَاتَّيْتُ ابْنَ أَبِي لَيْلَى، فَقُلْ لَهُ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ لَا تُفْتِنِي فِيهَا بِالْقِيَاسِ وَ لَا تَقُولَ قَالَ أَصْحَابُنَا، ثُمَّ سَلَهُ عَنِ الرَّجُلِ يَشْكُ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ مِنَ الْفَرِيضَةِ، وَ عَنِ الرَّجُلِ يُصِيبُ جَسَدَهُ أَوْ ثِيَابَهُ الْبَوْلُ كَيْفَ يَغْسِلُهُ، وَ عَنِ الرَّجُلِ يَرْمِي الْجِمَارَ بِسَبْعِ حَصِيَّاتٍ فَتَسْقُطُ مِنْهُ وَاحِدَةٌ كَيْفَ يَصْنَعُ، فَإِذَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مِنْهَا شَيْءٌ فَقُلْ لَهُ يَقُولُ لَكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ مَا حَمَلَكَ عَلَى أَنْ رَدَدْتَ شَهَادَةَ رَجُلٍ أَعْرَفَ بِأَحْكَامِ اللَّهِ مِنْكَ وَ أَعْلَمَ بِسِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مِنْكَ! قَالَ أَبُو كَهْمَسٍ فَلَمَّا قَدِمْتُ أَتَيْتُ ابْنَ أَبِي لَيْلَى قَبْلَ أَنْ أَصِيرَ إِلَى مَنْزِلِي، فَقُلْتُ لَهُ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ لَا تُفْتِنِي فِيهَا بِالْقِيَاسِ وَ لَا تَقُولَ قَالَ أَصْحَابُنَا، قَالَ هَاتِ! قَالَ، قُلْتُ مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ شَكَّ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ مِنَ الْفَرِيضَةِ فَأَطْرَقَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ فَقَالَ قَالَ أَصْحَابُنَا، فَقُلْتُ هَذَا شَرَطِي عَلَيْكَ أَلَّا تَقُولَ قَالَ أَصْحَابُنَا، فَقَالَ مَا عِنْدِي فِيهَا شَيْءٌ، فَقُلْتُ لَهُ مَا تَقُولُ فِي الرَّجُلِ يُصِيبُ جَسَدَهُ أَوْ ثِيَابَهُ الْبَوْلُ كَيْفَ يَغْسِلُهُ فَأَطْرَقَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: قَالَ أَصْحَابُنَا، فَقُلْتُ لَهُ هَذَا شَرَطِي عَلَيْكَ، فَقَالَ مَا عِنْدِي فِيهَا شَيْءٌ، فَقُلْتُ رَجُلٌ رَمَى الْجِمَارَ بِسَبْعِ حَصِيَّاتٍ فَسَقَطَتْ مِنْهُ حَصَاةٌ كَيْفَ يَصْنَعُ فَطَاطَأَ رَأْسَهُ ثُمَّ رَفَعَهُ، فَقَالَ: قَالَ أَصْحَابُنَا، فَقُلْتُ أَمْلَحَكَ اللَّهُ هَذَا شَرَطِي عَلَيْكَ، فَقَالَ لَيْسَ عِنْدِي فِيهَا شَيْءٌ، فَقُلْتُ يَقُولُ لَكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ مَا حَمَلَكَ أَنْ رَدَدْتَ شَهَادَةَ رَجُلٍ أَعْرَفَ مِنْكَ بِأَحْكَامِ اللَّهِ وَ أَعْرَفَ بِسَنَةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مِنْكَ فَقَالَ لِي: وَ مَنْ هُوَ فَقُلْتُ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ الطَّائِفِيُّ الْقَمِيرُ، قَالَ، فَقَالَ: وَ اللَّهُ إِنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ قَالَ لَكَ هَذَا قَالَ، فَقُلْتُ وَ اللَّهُ إِنَّهُ قَالَ لِي جَعْفَرُ هَذَا، فَأَرْسَلَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ فَدَعَاهُ فَشَهِدَ عِنْدَهُ بِتِلْكَ الشَّهَادَةِ فَأَجَارَ شَهَادَتَهُ.

جالب است که در زمان خود اهل بیت نقل حدیث توسط روات از روی کتاب بوده و دیگران هم می‌نوشتند:

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَجِئُنِي الْقَوْمُ فَيَسْتَمِعُونَ مِنِّي حَدِيثَكُمْ فَأَمُجِرُ وَ لَا أَقْوَى قَالَ فَافْرَأْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَوَّلِهِ حَدِيثًا وَ مِنْ وَسْطِهِ حَدِيثًا وَ مِنْ آخِرِهِ حَدِيثًا. هم ظاهر حدیث نشان می‌دهد مستمر بوده و تکرار شده است. هم حضرت میفرمایند همه احادیث را از یک باب بخوان از ابواب مختلف بخوان تا خودت و دیگران خسته نشوید.

همچنین گزارشهایی که سماع تا کتابت نبوده اعتنا نمی‌کردند.

الی هنا نتیجه این شد که کتابت حدیث در زمان باقرین علیهما السلام صدها کتاب که مضامین احکام در این کتب نوشته شده بود وجود داشته است.

نکته بعد: جالب است که در زمان امام هفتم علیه السلام آنچنان شیعه به جهت وجود کتب متراکم در احکام فقهی بی نیاز میشود که گزارش میشود هر مسأله ای که به ما عرضه میشود ما در آن مسأله نوشته داریم.

روایتی که سندش فی غایه الوثاقه است: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ أَمْلَحَكَ اللَّهُ إِنَّا نَجْتَمِعُ فَنَتَذَاكِرُ مَا عِنْدَنَا فَلَا يَرِدُ عَلَيْنَا شَيْءٌ إِلَّا وَ عِنْدَنَا فِيهِ شَيْءٌ مُسْطَرٌّ وَ ذَلِكَ مِمَّا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْنَا بِكُمْ ثُمَّ يَرِدُ عَلَيْنَا الشَّيْءُ الصَّغِيرُ لَيْسَ عِنْدَنَا فِيهِ شَيْءٌ فَيَنْظُرُ بَعْضُنَا إِلَى بَعْضٍ وَ عِنْدَنَا مَا يُشَبِّهُهُ فَنَقِيسُ عَلَى أَحْسَنِهِ فَقَالَ وَ مَا لَكُمْ وَ لِلْقِيَاسِ إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ هَلَكَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِالْقِيَاسِ... نَتَذَاكِرُ هَمَّ اِطْلَاقٍ دَارِدٌ دَرِ عَقَائِدٍ يَا دَرِ احْكَامِ.

روایت دیگر: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَقَبْهًا فِي الدِّينِ وَ أَغْنَانَا اللَّهُ بِكُمْ عَنِ النَّاسِ حَتَّى إِنْ الْجَمَاعَةُ مِمَّا لَتَكُونُ فِي الْمَجْلِسِ مَا يَسْأَلُ رَجُلٌ صَاحِبَهُ تَحْضُرُهُ الْمَسْأَلَةُ وَ يَحْضُرُهُ جَوَابُهَا فِيمَا مَنِ اللَّهُ عَلَيْنَا بِكُمْ قَرِيبًا وَ رَدَّ عَلَيْنَا الشَّيْءُ لَمْ يَأْتِنَا فِيهِ عُنْكَ وَ لَا عَنْ آبَائِكَ شَيْءٌ فَنَنْظُرْنَا إِلَى أَحْسَنِ مَا يَحْضُرُنَا وَ أَوْفَى الْأَشْيَاءِ لِمَا جَاءَنَا عَنْكُمْ فَنَأْخُذُ بِهِ فَقَالَ هِيَاتِ هِيَاتِ فِي ذَلِكَ وَ اللَّهُ هَلَكَ مَنْ هَلَكَ يَا ابْنَ حَكِيمٍ قَالَ ثُمَّ قَالَ لَعَنَ اللَّهُ أَبَا حَنِيفَةَ كَانَ يَقُولُ قَالَ عَلِيٌّ وَ قُلْتُ: " قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَكِيمٍ لِهَشَامِ بْنِ الْحَكَمِ وَ اللَّهُ مَا أَرَدْتُ إِلَّا أَنْ يُرْخَصَ لِي فِي الْقِيَاسِ.

در پزانتتر توجه شود دقت در مباحث تاریخی انسان را به این نتیجه میرساند که یکی از طرقی که علماء مخالفین تغییر مذهب میدادند و از زمان ائمه تا این عصور متأخره جذب مکتب تشیع میشدند وجود تراث نبوی عند ائمة اهل البيت بوده است. وقتی مقارنه میکردند خالی بودن ید دیگران را از تراث نبوی و وجود این تراث را عند ائمة اهل البيت میدیده اند جذب مکتب میشدند.

شواهدی داریم که به جهت عدم اطاله بیان نمیکنم.

نکته اخیر این است که قبول داریم در زمان ائمه برخی از غلات و بعض کذابین و منحرفین هم بوده اند و تلاش می‌کردند در احادیث شیعه خلل ایجاد کنند خلل متنی و یا سندی اما جالب است که هم اصحاب دقت داشته اند هم خود اهل بیت توجه داشته اند که سیستم حدیث شیعه پالایش شود از آنچه که برخی از غلاة و بعضی از منحرفین می‌خواهند در احادیث شیعه غث و سمین را وارد کنند. اینجا از سوی قرآنیون یک استشهاد و یک اشکال مطرح میشود که بحثش خواهد آمد.

بحث کتاب علی علیه السلام را گزارشگریهای انبوه دیگرش را ببینید و جمع کنید.

[1]. جلسه 64، مسلسل 756، سه‌شنبه، 97.10.25.

[2]. وسائل الشیعة، در باب 34 ابواب طواف حدیث دهم

[3]. رجال نجاشی، ص 214.

[4]. رجال نجاشی، ص 325.

[6]. رجال نجاشی، ص 283.

[7]. رجال نجاشی، ص 305.

[9]. کافی، (دارالحدیث) ج 13، ص 408.

[10]. رجال نجاشی، ص 164.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

مقدمه سوم: تنزه منابع معتبر حدیثی از تحریف غلاة

آخرین نکته ای [2] که در این بحث اشاره می‌کنیم این است که تقریباً همه کسانی که مبحث دس و تحریف و تغییر در روایات شیعه را مطرح می‌کنند به مبحث نقش غلاة در این زمینه مخصوصاً دو گرایش از آنها که یکی تحت زعامت مغیره بن سعید و گرایش دوم به زعامت ابوالخطاب محمد بن ابی زینب اشاره می‌کنند و با قلم‌فرسایی فراوان ادعا می‌کنند که این دو گرایش احادیث فقهی عقائدی تفسیری شیعه را تحت تأثیر و دس و تحریف قرار داده‌اند. تحلیل این دو گرایش از غلاة و اینکه آیا این نقش را داشته‌اند یا نه؟ یک بحث تابستانی است با نکات بسیار جالب و ممتاز. ما در اینجا فقط به چند محور اشاره می‌کنیم که دوستان اهل تحقیق با کار در این محورها به نتیجه برسند.

محور اول: موضع‌گیری ائمه از امام باقر و امام صادق و امام کاظم علیهم السلام و اصحاب راستین ائمه در برابر جریان انحرافی غلو و طرد آنان از سوی ائمه و اصحاب. این موضع دقیق از سوی اهل بیت باعث شد که کتب اصول شیعه مانند اصول اربعه و کتب اربعة که از این کتب نشأت گرفته است از جریان غلو مخصوصاً دو گرایش مغیریّه و خطابیّه کاملاً تصفیه شود و ادعای تأثیر این دو جریان در روایات شیعی نه تنها دلیل بر آن نداریم بلکه أدله بر خلاف آن است.

آنقدر اهل بیت شیعیان را در مقابل غلاة حساس کرده بودند که گاهی روات اگر احساس می‌کردند روایاتی شبیه به روایات غلاة است دست نگه می‌داشتند و به ارزیابی و راستی‌آزمایی این احادیث می‌پرداختند.

زیاد بن ابی الحلال به نقلهای مختلف گزارشگری می‌کند که در رسائل و رجال کشی [3] هم آمده است. یکی از نقلها چنین است:

عن زیاد بن أبی الحلال قال : كنت سمعت من جابر أحاديث فاضطرب فيها فؤادی وضقت فيها ضيقاً شديداً ، فقلت : والله إن المستراح لقريب ، وإنی عليه لقوى فابتعت بعيراً وخرجت إلى المدينة وطلبت الأذن على أبی عبد الله عليه السلام فأذن لی ، فلما نظر إلى قال : رحم الله جابراً كان يصدق علينا ، ولعن الله المغيرة فإنه كان يكذب علينا ، قال : ثم قال : فينا روح رسول الله صلى الله عليه وآله. [4]

میگوید احادیثی از جابر شنیدم مقارنه کردم با بعض روایات مغیره بن سعید احساس کردم به هم نزدیک است پریشان شدم بعد گفتم محل راحت نزدیک است تو هم که میتوانی به راحت نفسی برسی ... بعد طبیعی است برای راوی سؤال شود که امام از کجا متوجه شدند سؤال او از چیست، ثم قال فينا روح رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم.

این حساسیت باعث شده است در تمام کتاب شریف کافی تنها دو روایت از ابوالخطاب محمد بن ابی زینب است و در هر دو روایت قید می‌شود کان أبو الخطاب قبل أن يفسد. [5] یا عن زرارہ قال حدثني أبو الخطاب في أحسن ما يكون حالاً. [6]

پس این ادعا که در کتب اینان زیاد به کار می‌رود که اصول اربعه‌ا ثم کتب اربعة در معرض دس و تحریف این غلاة بوده است این ادعا به هیچ وجه قابل قبول نیست.

شاهد بر آن بررسی تراث باقی مانده از غلات است. یک وقتی در فقه اشاره کردم سلسله کتبی با اسم مستعار نصیریه در لبنان چاپ شده تحت عنوان سلسلة التراث العلوی. این کتب نصیریه را که مشتمل بر چندین اثر از آثار غلاة است مانند الهدایة الكبرى خصیصی، الهفت و الأظله، المثال و السورة، حاوی الأسرار، حقائق اسرار الدین، حجة العارفين، این کتبی که تراث باقی مانده از غلاة از حدود قرن سوم است کسی مقایسه کند اینها را با روایات موجود در مجامیع ما به روشنی پالایش کتب حدیثی ما را از این روایات مشاهده می‌کنیم.

صاحب کتاب معرفة الحديث [8] می‌گوید: فتارة كانوا يأخذون اصلاً معروفاً أو كتاباً مشهوراً و ينتسخون منه نسخاً عديدة و يدسّون في خلالها أحاديث من موضوعاتهم أو يحرفون كلماتهم طبقاً لأهوائهم، و بعد إتمام النسخه، يُسجّلون على ظهرها: «قُرِيَ على فلانٍ في الشهر الفلاني، بمحضٍ من أصحابه». ثم يفرّقون هذه النسخ المدسّوس فيها في دُور الوراقين أو يجعلونها في متناول الضعفاء من المحدثين؛ و تارة كانوا يخلطون صحيفة كاملة فيها الغلو و الكاذب و يكتبون على ظهرها: «اصل فلان»، «كتاب فلان»، ثم يدسّون هذه النسخ المفتعلة في كتب الوراقين، أو يبيعونها بأيدي الصبيان و العجائز الأميين، كاتبا موروثة من أكابر المحدثين.

همین مطالب را نویسنده "حدیثهای خیالی در مجمع البیان [9]" در صفحات 90 تا 94 دارد.

محور دوم: کتب اصحاب یک نسخه نداشت که آن را بگیرند و دس و تحریف و بعد پخش کنند گویا نخود و لوبیا است و در هر مغازه‌ای باشد و دست صبیان و عجائز هم بدهند گویا مانند الآن بوده که کتب فال کنار خیابان می‌فروشند آن زمان هم این اصول به این راحتی خرید و فروش می‌شده. در حالی که گزارشگری‌ها در کتب شیعه این است که بسیاری از این کتب توسط جماعت انبوهی از مؤلف‌ها اخذ می‌شد. به این تعبیر دقت کنید: له کتاب یرویه عنه جماعة؛ له کتاب النوادر یرویه عنه جماعة؛ له کتاب رواه جماعة؛ له اصل رواه عنه عده؛ یرویه عده کثیره من اصحابنا؛ روایت چگونه بوده است روایت در ارث روایی شیعه به شکلی بوده است که احتمال دس و تحریف را به حداقل میرسانده به اینگونه که نسخه را لازم بود از مؤلف کتاب یا من یتق به اخذ کند و بنویسد ثم بخواند از نوشته خودش بر صاحب کتاب یا بر شخص معتبر وقتی تطابق بین نوشته او و آن نوشته معتبر دیگر تأیید شد آنگاه اجازه سماع اخذ کند.

گزارشهای نجاشی را ببینید: أخبرني ابن شاذان قال حدثني احمد بن محمد بن يحيى عن سعد بن احمد بن محمد بن عيسى فسألته أن يخرج إلى كتاب العلاء بن رزين القلاء و ابان بن عثمان الاحمر فأخرجهما إلى فقلت له أحب ان تجيزهما لي فقال لي يا رحمك الله و ما عجلتك اذهب فاكتهما و اسمع من بعد . اول بنویس بعد سماع کن بعد اجازه دهم. [10]

لذا هر کتابی که اخذ میشده از طریق معتبر بوده است. اینگونه نبوده هر کسی هر چیزی مانند قصه مینوشته و بیرون میدادند و افراد هم از هر کسی تهیه میکردند.

و الشاهد علیه مرحوم نجاشی در مقدمه کتاب اشاره میکند اگر در کتب میبینید من یک طریق یا دو طریق نقل کردم نه اینکه طریق به این کتاب یکی دو تا بوده بلکه من برای اینکه کتاب مفصل نشود از غرض خارج نشوم یکی دو طریقم را ذکر کردم و باز بعض جاها با مراحت می‌گوید، از جمله:

- ثابت بن شریح أبو إسماعیل الصائغ الأنباری ثقة ... له کتاب فی أنواع الفقه. أخبرنا علی بن أحمد بن محمد قال: حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا الحسن بن متیل قال: حدثنا الحسن بن علی بن عبد الله بن المغيرة عن عبيس بن هشام عن ثابت. و هذا الكتاب يرويه عنه جماعات من الناس، و إنما اختصرنا الطرق إلى الرواة حتى لا تكثر، فليس أذكر إلا طريقا واحدا فحسب.

- جميل بن دراج .. شيخنا و وجه الطائفة .. له كتاب، رواه عنه جماعات من الناس، و طرقه كثيرة، و أنا علی ما ذكرته فی هذا الكتاب لا أذكر إلا طريقا أو طريقين، حتى لا يكبر الكتاب، إذ الغرض غير ذلك. [11]

- عبيد الله بن علی بن أبي شعبة الحلبي.. روى جدهم أبو شعبة عن الحسن و الحسين عليهما السلام، و كانوا جميعهم ثقات مرجوعا إلى ما يقولون و كان عبيد الله كبيرهم و وجههم و صنف الكتاب المنسوب إليه و عرضه على أبي عبد الله عليه السلام و صححه قال عند قراءته: أ ترى لهؤلاء مثل هذا و النسخ مختلفة الأوائل، و التفاوت فيها قريب، و قد روى هذا الكتاب خلق من أصحابنا عن عبيد الله، و الطرق إليه كثيرة، و نحن جارون على عادتنا فی هذا الكتاب، و ذاكرون إليه طريقا واحدا. [12]

پس طرق معتبر مختلف به كتب اصحاب بوده است تا زمان نجاشی با چهار تا شش واسطه، این ادعای دس و تحریف به اینگونه بدون دلیل و مستند است.

بله یکی از این آقایان مستندات دس و تحریف را در کتب تسنن می‌شمارد از تهذیب التهذیب ابن حجر نقل میکند بعد میگوید بخاری هم چنین بود که می‌گفت حدیثی را در بغداد میشنیدم و در شام مینوشتم بعد سؤال شد از او همه اش را مینوشتی سکوت کرد. بعد این آقا میگوید کافی هم در بیست سال نوشته شد. در جای دیگر ادعا میکند اضافه بر همه اینها تقطیع هم در روایات کافی، وسائل، بخاری، آخه کجای کافی تقطیع روایات است؟

عرضه احادیث بر ائمه و اصحاب بزرگ روشی بوده است که اهل بیت برای مصون ماندن روایات از دس و تحریف بکار برده اند.

گفتم اهل سنت وسائل دقیقی برای راستی آزمایی نداشتند، صد سال حدیث منقطع بود بعد هم عصر تشریع برای آنان نبود اما شیعه بقاء امامت و استمرار امامت غایة الأهداف جلوگیری از انحرافات بود لذا به خوبی ترکیز میکردند عرضه کتب و احادیث مختلف از سوی روات بر اهل بیت و بر صحابه بزرگ برای راستی آزمایی از طرق قویه ای بود که تا توقیعات و تا عصر غیبت صغری استمرار داشت.

آخرین نکته که بسیار مهم شواهد کثیره بر آن داریم نقد محتوایی متون و روایات توسط اصحاب بزرگ ائمه با وسواس فراوان و بی هیچ تسامح و تساهلی. گاهی یک متن و یک کتاب از یک راوی بزرگ توسط متخصصان فن بررسی می‌شد و یک حدیث را در آن استثناء می‌کردند شیخ طوسی در ترجمه علی بن ابراهیم بن هاشم بعد ذکر طرق خودش به کتابهای او گزارش میدهد محمد بن حسن بن ولید استاد شیخ صدوق کتاب شرایع علی بن ابراهیم بن هاشم را همه اش را قبول داشت الا حدیثا واحدا استثناء من کتاب الشرایع فی تحریم لحم البعیر و قال لأرویه.

این نکات را که ضمیمه می‌کنیم به روشنی اطمینان پیدا می‌شود که این تراث عظیم شیعه اصول اربعه‌ای و کتب اربعه که متخذ از این تراث است این روش غلاة مخصوصا مغیره و خطابه دس و تحریف را در این کتب به وجود نیاورده است.

با توجه به این مقدمات هر دو نکته اشکال چهارم نقد شد، نکته اولشان این بود که نقل شفاهی توسط وسائط کثیره بوده و هرچه میشنیده اند بعدا به قدر حافظه شان گزارشگری میکردند و این سبب عدم وثوق به صدور روایت از معصوم است. ثابت کردیم نقل بر اساس کتابت و ضبط دقیق بوده و هیچ خللی به وثوق به صدور ایجاد نمی‌کند همچنین نکته دومشان که دس و تحریف غلاة در کتب معتبر حدیثی شیعه سبب ضعف اعتبار روایات می‌شود را هم به تفصیل نقد کرده و ثابت نمودیم با تمهیدات اهل بیت و بزرگان از روات، امکان چنین إخلالی وجود نداشته است. لذا دیگر اشکال چهارم وارد نیست که بعضشان [13] تعبیر میکنند میگویند حتی اگر روایت متواتر سندی و قطعی الدلالة هم باشد تا عرضه بر قرآن نشود معتبر نیست و دیگری میگوید لذا روایات را باید عرضه بر عقل کرد و بعد با عرضه بر عقل می‌خواهد اعتبارش را اثبات کند.

هذا تمام الكلام در اشکال چهارم

یک بحث حاشیه ای را بعد تعطیلات اشاره میکنیم

در مقابل این افراط گرایی در عدم اعتبار احادیث شیعه مطلقا یک گرایش تفریطی هم هست که باید توجه کنیم دچار آن هم نشویم و آن گرایش اعتبار یا تمام روایات شیعه یا همه روایات موجود در کتب اربعه است. این هم تفریط است که ممکن است اشاره کنیم.

بحث جایگاه غلو هم یک بحث تابستانی است که توفیق باشد در یک تابستان بررسی کنیم.

[1]. جلسه 65، مسلسل 757، چهارشنبه، 97.10.26.

[4]. بحار الأنوار، ج 25، ص 63، به نقل از بصائر الدرجات ص 136.

[6]. (كافي (دار الحديث)، ج 15، ص 683: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْخَطَّابِ فِي أَحْسَنِ مَا يَكُونُ حَالًا، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ»؟ فَقَالَ: «إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ بِطَاعَةٍ مَنْ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ، وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ لَمْ يَأْمُرِ اللَّهُ بِطَاعَتِهِمْ إِذَا هُمْ يَسْتَنْشِرُونَ».

[9]. حدیثهای خیالی در تفسیر مجمع البیان، از نعمت الله صالحی نجف آبادی، انتشارات کویر، تهران.

[11]. رجال نجاشی، ص 126

[12]. رجال نجاشي، ص 230.

[13]. آقای سید کمال حیدری

نقد مبنای اخباریان در حجیت تمام روایات

گفتیم برخی معتقدند خبر واحد ثقه قابل استناد نیست به جهت شبهاتی که طرح و نقد کردیم. در مقابل اینان بعضی از اخباریین مدعی هستند که اخبار آحاد منقول از معصومین همه شان قطعی الصدور و حجت‌اند و در إطار محدودتری صاحب وسائل ادعا می‌کنند روایاتی که ایشان در وسائل گردآورده‌اند از کتب معتبره‌ای است که صحت همه این کتب احراز شده است و بعضی هم در خصوص کتب أربعة مطرح می‌کنند که کتب أربعة همه روایاتش صحیح و قطعی الصدور است، مرحوم آمین‌ایستری آبادی در فوائد المدنیة دوازده دلیل اقامه می‌کنند بر صحت اخبار آحاد. محدث بحرانی در مقدمات حدائق برخی از این أدله را آورده، مرحوم فیض کاشانی در مقدمه وافی به بعض اینها اشاره کرده. کسی که مستوفی به این بحث پرداخته، صاحب وسائل در خاتمه وسائل الشیعة دو فائده را به این معنا اختصاص داده است و أدله متراکمه‌ای ربما أنها إلى إثنين و عشرين بر صحت این روایات اقامه می‌کنند که در فائده ششم می‌فرمایند فی صحة الكتب المعتمدة فی تألیف هذا الكتاب و تواترها و صحة نسبتها و ثبوت أحادیثها عن الأئمة. [2] ادعا می‌کنند مجموعه آنچه در وسائل الشیعة از روایات آورده اند که از حدود پنجاه منبع غیر از کتب أربعة هم نقل کرده‌اند اینها متواتر است و صحت نسبتش به ائمه قطعی است. در فائده نهم [3] با توضیح بیشتری أدله‌شان را بر قطعی بودن صدور احادیث منقول در وسائل الشیعة بیان می‌کنند. مرحوم خوئی در مقدمه رجالشان [4] می‌فرمایند وجوهی را که صاحب وسائل آورده‌اند همه‌اش وجوه استحسانی است و یک وجه‌اش قابل ذکر است که بیان و نقد می‌کنند. خیلی مختصر به بعض این وجوه اشاره می‌کنیم و به اختصار پاسخ می‌دهیم:

وجه اول: تحفظ اصحاب و رواة بر روایات

اولین وجهی که از کلمات صاحب وسائل و دیگران استفاده می‌شود این است که دأب قدماء اصحاب در حدود بیش از سیصد سال از آغاز بعثت تا اتمام غیبت صغری ضبط و تدوین احادیث در مجالس ائمه و اصحاب بوده و اهمیت علماء ما مصروف بوده در آن مدت به اینکه تألیف کنند کتبی را که مردم در فروعات فقهیه به احکام آنها احتیاج داشتند. لذا رواات عمرشان را در تصحیح، ضبط و عرضه روایات بر اهل بیت عصمت و طهارت صرف کرده‌اند و این دقت امتداد داشت تا زمان ائمه ثلاثه که صاحبان کتب أربعة هستند، مرحوم کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی رحمهم الله. لذا اصحاب تلاش کردند و اصول أربعمائة نوشتند که انتساب آنها قطعی است، از آن اصول أربعمائة کتب أربعة نگارش شد لذا قطع داریم که تا اینجا اخبار موجوده در کتب أربعة انتسابشان به معصوم قطعی است.

بیان دومی دارند راجع به کتب أربعة و می‌فرمایند از جهتی مشایخ ثلاثه و مؤلفین کتب أربعة فی غایة الوثاقفة و العدالة هستند و اینان در مقدمات کتابهایشان تصریح می‌کنند به صحت روایات موجود در کتبشان و معنای صحت هم این است که انتساب این روایات به معصوم قطعی است. مثلاً مرحوم شیخ کلینی که کتاب کافی را در پاسخ درخواست یک سائل نوشته‌اند که ممکن است محمد بن احمد بن عبدالله قضاة صفوانی یا نعمانی باشد که ایشان از شیخ کلینی درخواست می‌کند که می‌خواهم برای من کتابی بنویسید که حاوی سه خصوصیت باشد: 1. کتاب کاف یجمع [فیه] من جمیع فنون علم الدین. 2. ما یکتفی به المتعلّم، و یرجع إلیه المسترشّد، و یأخذ منه من یرید علم الدین و العمل به. 3. بالآثار الصحیحة عن الصادقین علیهم السلام و السنن القائمة التّی علیها العمل، و بها یؤدّی فرض الله عزّ و جلّ و سنّة نبیّه صلی الله علیه و آله

مرحوم شیخ کلینی اجابت می‌کند و در مقدمه مینویسند چنین اثری را تألیف کرده ام و قد یسر الله و له الحمد تألیف ما سألت و أرجوا أن یكون بحیث توخّیت.

لذا بنده اضافه می‌کنم کتاب جامعی را که مرحوم شیخ کلینی تدوین کرده‌اند که نه عند الشیعة و نه عند اهل السنة تا آن وقت سابقه نداشته در مقایسه با سایر کتب أربعة جامعیتی دارد که هیچ کتابی چنین نیست، با تدوین دقیق و ترتیب بسیار زیبا، بدون اینکه در این نظم از دیگری الگو گرفته باشد، با کتاب العقل و الجهل شروع می‌شود ما به الإمتیاز انسان از سایر حیوانات و جمادات این است سپس توحید و خداشناسی سپس حجت شناسی که نبی و امام است سپس فروع و احکام، چنین کتابی نگارش می‌کند در پاسخ سؤال سائل می‌گوید إن شاء الله همانگونه است که تو می‌خواستی یعنی آثار صحیح از اهل بیت را گردآوری کرده‌ام و چه شهادتی از این بالاتر.

شیخ صدوق در مقدمه من لایحضر [5] خیلی صریح تر سخن می‌گویند، ایشان که مدت‌ها در اخذ حدیث و فقه تلمیذ پدر بود بعد از فوت پدر پانزده سال شاگردی شخصیت خبیری در حدیث و رجال کرده مانند ابن ولید، در مقدمه می‌گوید در روستای ایلاق در شهر بلخ شرف الدین ابوعبدالله معروف به نعمه از فرزندان موسی بن جعفر نزد من آمد از کتابی یادآوری کرد که محمد بن زکریای رازی تألیف کرده که من لایحضره الطیب، می‌گوید این عالم (و امامزاده) از من خواست یک کتابی بنویس که وقتی دسترسی به یک عالم و فقیه نداریم از این کتاب بتوانیم استفاده کنیم لذا کتابی نوشتم به نام من لایحضره الفقیه، بعد توضیح می‌دهند که و لم أقصد فيه قصد المصنفين في إيراد جميع ما رووه بل قصدت الي إيراد ما أفتى به و أحكم بصحته. و أعتقد فيه أنه حجة فيما بيني وبين ربي و جميع ما فيه مستخرج من كتب مشهورة عليها المعول و إليها المرجع.

شیخ طوسی هم می‌گویند این اسناد را در تهذیب و استبصار برای تیمن و تبرک آورده‌اند و الا ایشان هم روایات را از کتب مشهوره و معتمده اخذ کرده است لذا اطمینان و قطع به صدور این روایات داریم.

بعد صاحب وسائل اضافه می‌کنند که کتب دیگری هم که غیر از کتب أربعة من از این کتب نقل کرده‌ام کتبی هستند که در مقدمه این کتب مؤلفان آنها که مورد اعتماد هستند تصریح می‌کنند روایاتی را آورده‌ایم که این روایات منقول از مشایخ ثقات است مثلاً تفسیر علی بن ابراهیم قمی که در مقدمه می‌نویسد من این روایات را از مشایخ ثقاتم آورده‌ام، مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج می‌گویند من اسناد این روایات را حذف کردم چون قرائن مورد اطمینان بر صدوق این احادیث داریم و مشایخ ثقات اینها را نقل کردند.

لذا صاحب وسائل ادعا می‌کنند اطمینان به صدور مجموعه این روایات از معصومان داریم و نتیجه این است که نه نیاز داریم در اصول نزاع کنیم خبر واحد ثقه حجت است یا نه، اصلاً بگویید خبر واحد ثقه حجت نیست اما روایات ما بالاتر از این است و قطعی الصدور هستند. ضمناً این همه مباحث رجالی هم دیگر نیاز نیست که مثلاً طریق شیخ صدوق به صفوان بن مهران چگونه است ابن ماجیلویه در یک طریق است و در طریق دیگر فرد دیگر است نیاز به بررسی اینها نداریم.

نتیجه این است که این نگاه در مقابل نگاه قبلی می‌گوید اخبار موجود در کتب اربعه و کتب پیرامونی که صاحب وسائل آنها را گردآوری کرده قطعی الصدور می‌باشد.

[1]. جلسه 66، مسلسل 758، شنبه، 97.11.06.

[2]. وسائل الشیعة، ج 30، ص: 191

[3]. وسائل الشیعة، ج 30، ص: 249

[4]. معجم رجال الحديث، ج 1، ص 33: قد ذكر صاحب الوسائل لإثبات ما ادعاه من صحة ما أودعه في كتابه من الأخبار، و مدورها من المعصومين ع وجوها، سماها أدلة، و لا يرجع شيء منها إلى محصل، و لا يترتب على التعرض لها و الجواب عنها غير تضييع الوقت، و أحسنها الوجه الأول الذي أشرنا إليه و أجبنا عنه، و لا بأس أن نذكر له كلاماً في المقام ليظهر للباحث حال بقية ما ذكره دليلاً على مدعاه.

[5]. من لایحضره لافقیه، ج 1، ص 2: أما بعد فإنه لما ساقني القضاء إلى بلاد الغربية، و حصلني القدر منها (1) بأرض بلخ من قصبة إيلاق (2) وردها الشريف الدين أبو عبد الله المعروف بنعمة (3) - وهو محمد بن الحسن بن إسحاق بن [الحسن بن] الحسين بن إسحاق بن موسى بن جعفر بن محمد ابن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام فدام بمجالسته سروري وانشرح بذاكرته صدرى وعظم بمودته تشرفى، لأخلاق قد جمعها إلى شرفه من ستر وصلاح، وسكينة ووقار وديانة وعفاف، وتقوى وإخبات (4) فذاكرنى بكتاب منغه محمد بن زكريا المتطبب الرازى (5) وترجمه بكتاب " من لا يحضره الطبيب " وذكر أنه شاف في معناه، وسألنى أن أصنف له كتاباً في الفقه والحلال والحرام، والشرايع والأحكام، موفياً على جميع

ما صنفت في معناه وأترجمه بـ " كتاب من لا يحضره الفقيه " (6) ليكون إليه مرجعه وعليه معتمده، وبه أخذه، ويشترك في أجره من ينظر فيه، وينسخه ويعمل بمودعه، هذا مع نسخه لأكثر ما صحبتني من مصنفاتي (7) وسماعه لها، وروايتها عني، ووقوفه على جملتها، وهى مائتا كتاب وخمسة وأربعون كتاباً. فأجبتة - أدام الله توفيقه - إلى ذلك لأنى وجدته أهلاً له، وصنفت له هذا الكتاب بحذف الأسانيد لئلا تكثر طرقه وإن كثرت فوائده، ولم أقصد فيه قصد المصنفين في إيراد جميع ما رووه، بل قصدت إلى إيراد ما أفتى به وأحكم بصحته (1) وأعتقد فيه أنه حجة فيما بيني وبين ربي - تقدس ذكره وتعالى قدرته - وجميع ما فيه مستخرج من كتب مشهورة، عليها المعول وإليها المرجع.

دلیل اول صاحب وسائل بر قطعی صدور بودن روایات و اخبار آحاد در مجامیع حدیثی بیان شد. این دلیل وافی به مقصود نیست.

نقد دلیل اول:

عرض می‌کنیم در بعض مقدمات دلیلشان خلل است.

اولا: عدم عرضه همه کتب و احادیث به ائمه

قبول داریم روش کتابت و ضبط احادیث در عصر تشریع مرسوم بوده، اما صاحب وسائل و اخباریان این نکته را ضمیمه می‌کنند به اینکه "و عرضها علی اهل العصمة" [2] یعنی احادیث کتابت می‌شده و همه آنها عرضه می‌شده بر امام معصوم و ائمه تصحیح می‌کرده‌اند. اگر این نکته اخیر اثبات شود که تمام احادیث مکتوب در عصر تشریع بر اهل بیت عرضه می‌شده و تأیید می‌کرده‌اند، این احادیث قطعی الصدور خواهند بود، لکن نکته این است که بعد از کتابت یا سماع، عرضه کتب و روایات فی الجمله بوده نه بالجمله. ما مواردی داریم که بعضی از کتب بعد از کتابت عرضه شده بر ائمه معصومین:

مورد اول: کتاب الفرائض یونس بن عبدالرحمن

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ، وَ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ فَضَالٍ جَمِيعاً: عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّمَّانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ يُونُسُ: عَرَضْتُ عَلَيْهِ الْكِتَابَ، فَقَالَ: هُوَ مَحِيحٌ. [3]

مورد دوم: کتاب سلیم بن قیس

ابن أُذَيْنَةَ نقل می‌کند اَبان بن اَبی عَیَّاش کتاب سلیم بن قیس را به امام زین العابدین علیه السلام عرضه کرد و حضرت فرمودند صدق سلیم، هذا حدیث نعرفه. [4]

مورد سوم: کتاب یوم و لیلہ یونس بن عبدالرحمن

این کتاب توسط داود بن قاسم جعفری به امام عسکری علیه السلام عرضه شده: عَنْ أَبِي بصيرٍ حَمَّادِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَسِيدِ الْهَرَوِيِّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: أَدَخَلْتُ كِتَابَ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ - الَّذِي أَلْفَهُ يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ - عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَنَظَرَ فِيهِ وَ تَصَفَّحَهُ كُلَّهُ - ثُمَّ قَالَ هَذَا دِينِي وَ دِينُ آبَائِي (كُلُّهُ) وَ هُوَ الْحَقُّ كُلُّهُ. [5]

یا در عیادت امام هادی علیه السلام از احمد بن ابی خلف: عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ بَحْرِ عَنْ الْقَمَلِ بْنِ شاذَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي خَلْفٍ قَالَ: كُنْتُ مَرِيضاً فَدَخَلَ عَلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعُودُنِي عِنْدَ مَرَضِي فَإِذَا عِنْدَ رَأْسِي كِتَابُ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ - فَجَعَلَ يَتَصَفَّحُهُ وَرَقَةً وَرَقَةً حَتَّى أَتَى عَلَيْهِ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ وَ جَعَلَ يَقُولُ رَحِمَ اللَّهُ يُونُسَ رَحِمَ اللَّهُ يُونُسَ رَحِمَ اللَّهُ يُونُسَ. [6]

پس مسلماً کتبی داریم که پس از کتابت بر معصومان عرضه و تأیید شده حتی مواردی داریم که برخی از روایاتِ روات به معصومان عرضه می‌شده:

- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ خَلِيفَةَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ عُمَرَ بْنَ حَنْظَلَةَ أَتَانَا عَنْكَ بِوَقْتٍ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا لَا يَكْذِبُ عَلَيْنَا». [7]

- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ (برادر زرارہ) قَالَ: حَجَّ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا فَلَمَّا قَدِمُوا الْمَدِينَةَ دَخَلُوا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالُوا إِنَّ زُرَّارَةَ أَمَرَنَا أَنْ نُهَلَّ بِالْحَجِّ إِذَا أَحْرَمْنَا فَقَالَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا فَلَمَّا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِهِ دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ لَنْ لَمْ تُخْبِرْهُمْ بِمَا أَخْبَرْتَ زُرَّارَةَ لَتَأْتِيَنَّ الْكُوفَةَ وَ لَنُصْبِحَنَّ بِهِ كَذَابًا فَقَالَ رُدُّهُمْ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالَ صَدَقَ زُرَّارَةُ ثُمَّ قَالَ أَمَا وَاللَّهِ لَا يَسْمَعُ هَذَا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَحَدٌ مِنِّي. [8]

- حَمْدَوَيْهِ وَ إِبْرَاهِيمَ، قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ زِيَادِ بْنِ أَبِي الْحَلَالِ، قَالَ اخْتَلَفَ أَصْحَابُنَا فِي أَحَادِيثِ جَابِرِ الْجَعْفَرِيِّ، فَقُلْتُ لَهُمْ أَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع)، فَلَمَّا دَخَلْتُ ابْتَدَأَنِي، فَقَالَ رَحِمَ اللَّهُ جَابِرَ الْجَعْفَرِيِّ كَانَ يَصْدُقُ عَلَيْنَا، لَعَنَ اللَّهُ الْمُغِيرَةَ بْنَ سَعِيدٍ كَانَ يَكْذِبُ عَلَيْنَا. [9]

اینها را قبول داریم اما این که اخباریان ادعا میکنند کل کتب مکتوب در زمان اهل بیت پس از کتابت بر اهل بیت عرضه شده و آنان تأیید کرده اند دلیل ندارد.

ثانیا: روایات عرضه، اخبار آحاد است.

أضف الی ذلک بعضی از روایات عرضه کتب بر اهل بیت که خودشان اخبار واحدند چگونه قطع به صدور داشته باشیم.

ما قبول داریم اهل بیت در مقابل خطوط کلی انحرافی مانند مغیریه و خطابیة می‌ایستادند و روایت را از آنان و از غلاة برحذر می‌داشتند اما آیا این تحذیر اهل بیت و دقت روات در کتابت موجب می‌شود قطع پیدا کنیم که کل این احادیث قد صدر منهم؟

ثالثا: عدم تواتر در نقل تمام احادیث و کتب

لابلای استدلال‌هایشان ادعا می‌کنند احادیث موجود در این کتب و اصول به تواتر به دست ما رسیده لذا قطعی‌الصدور است.

ما قبول کردیم روایات نوشته می‌شد و جماعات من الأصحاب این کتب را برای دیگران نقل می‌کردند اما آیا همه این روایات به شکلی بوده که به تواتر فی کلّ طبقه به دست بعدی‌ها رسیده تا قطعی‌الصدور باشد؟ این قابل اثبات نیست. به چند شاهد اشاره می‌کنیم که دلیل حجیت و عمل به روایات قطع به صدور آنها نبوده است:

شاهد اول: شیخ طوسی در کتاب عدّة در بحث حجیت خبر واحد وقتی می‌خواهند به اجماع تمسک کنند می‌فرمایند: إجماع الفرقة المحقة، فإنی وجدتها مجمعة على العمل بهذه الأخبار التي رووها في تصانيفهم و دونوها في أصولهم، لا يتناكرون ذلك و لا يتدافعونه، حتى أن واحدا منهم إذا أفتى بشيء، لا يعرفونه سألوه من أين قلت هذا؟ فإذا أحالهم على كتاب معروف، أو أصل مشهور، وكان راويه ثقة لا ينكر حديثه، سكتوا و سلموا الأمر في ذلك و قبلوا قوله. [10]

این عبارات نشان می‌دهد روایات کتب معروفه قطعی‌الصدور نیست بلکه اگر کتاب مشهور راوی اش ثقة باشد از جهت حجیت خبر ثقة این روایت قبول می‌شود نه قطعیت به صدور.

شاهد دوم: بعض روات که کتاب دارند و روایات آنان در مجامع اصلی نقل شده نسبت به اینها اختلاف است. مثلاً زید نرسی و زید ززاد، که از امام صادق علیه السلام روایت دارند و دو اصل از اصول اربعه‌أه از اینها است.

ابن بابویه به نقل ابن غضائری ادعا می‌کند ان کتابهما موضوع وضعه محمد بن موسى السقان. ابن غضائری حرّیت فن می‌گوید و غلط ابو جعفر فی هذا القول، فإنی رأيت كتبهما مسموعة عن محمد بن أبي عمير. [11] شیخ کلینی هم در کافی از زید نرسی و زید ززاد روایاتی نقل می‌کند. لذا با وجود این اختلافات نسبت به روات چگونه ادعا می‌کنند روایات اینها قطعی‌الصدور است.

به تهذیب و استبصار اشاره خواهیم کرد اما بعض اخبار که در مجامع دیگر حتی کتاب کافی آمده شیخ طوسی تخطئه می‌کند و می‌گوید هذه الأخبار أربعة منها الأصل فيها عمار الساباطی وهو واحد وقد ضعفه جماعة من أهل النقل، وذكروا أن ما يتفرد بنقله لا يعمل عليه لأنه كان فطحيا فاسد المذهب غير أن لا نطعن في النقل عليه بهذه الطريقة، لأنه وإن كان كذلك فهو ثقة في النقل لا يطنع عليه. [12]

نتیجه اینکه دقت اصحاب در تدوین کتب و روایات مورد قبول است اما این دقت ضریب خطا و کذب را به صفر نمی‌رساند که ادعا کنیم صدور همه این روایات از معصومین قطعی است.

دلیل دوم: تصریح مشایخ ثلاثه به صحت کتب أربعة

دومین دلیل بر قطعی‌الصدور بودن روایات به خصوص روایات کتب أربعة این است که مؤلفان کتب أربعة تصریح می‌کنند به صحت این احادیث و معنای صحت یعنی قطعیت صدور این احادیث از اهل بیت عصمت و طهارت.

نقد دلیل دوم:

اولا: صحت به معنای قطعیت به صدور نیست.

ما هر یک از این اعلام ثلاثه و کتبشان را به تنهایی بررسی می‌کنیم ببینیم این ادعا صحیح است یا نه؟

مورد اول: کتاب کافی

از کتاب کافی شروع می‌کنیم. جلسه دیروز گفتیم سائل از مرحوم کلینی سؤال می‌کند در اصول و فروع کتاب جامعی را تدوین کنید که آثار صحیحه از صادقین و ائمه معصومین علیهم السلام در آن گردآوری شده باشد. شیخ کلینی هم پاسخ می‌دهند مجموعه ای تدوین کردم که امیدوارم خواسته شما برآورده شود. [13] آنگاه برداشت شده است که آثار صحیحه و کتاب صحیح یعنی کتاب قطعی‌الصدور از امام

اولا: به حکم قرائن قطعیه مقصود از تدوین آثار صحیحہ از معصومین، روایات قطعی الصدور عن المعصوم نیست

عرض می‌کنیم به حکم قرائن قطعیه مقصود از تدوین آثار صحیحہ از معصومین، روایات قطعی الصدور عن المعصوم نیست، صحیح در مقابل آثار و کتبی است که در آنها تخلیط واقع شده و مؤلف غث و سمین را مخلوط نموده و کتاب را از اعتبار ساقط کرده نه اینکه مقصود قطعی الصدور عن الأئمة باشد. آثار صحیحہ یک اصطلاح خاص است. به دو شاهد دقت کنید:

شاهد اول: رجال نجاشی [14] در شرح حال محمد بن أورمة می‌نویسد: محمد بن أورمة أبو جعفر القمي ذكره القميون و غمزوا عليه و رموه بالغلو حتى دس عليه من يفتك به (خواستند ترورش کنند)، فوجدوه يصلي من أول الليل إلى آخره (یکی از ملاکات غلو این بود که غالی‌ها آیات و روایات تعبدی را توجیه می‌کردند نماز و روزه و حج را توجیه می‌کردند به بعض توجیهاتی که صوفیه توجیه می‌کنند لذا نماز نمی‌خواندند روزه نمی‌گرفتند محرم مرتکب میشدند) فتوقفوا عنه. و حکى جماعة من شيوخ القميين عن ابن الوليد أنه قال: محمد بن أورمة طعن عليه بالغلو، و كل (فكل) ما كان في كتبه مما وجد في كتب الحسين بن سعيد و غيره فقل به، و ما تفرد به فلا تعتمده، و قال بعض أصحابنا: إنه رأى توقيعا من أبي الحسن الثالث عليه السلام إلى أهل قم في معنى محمد بن أورمة و براءته مما قذف به. و كتبه صحاح، إلا كتابا ينسب إليه، ترجمته تفسیر الباطن، فإنه مغلط. كتب محمد بن اورمه صحیح است مگر یک کتاب که مغلط است و نامش تفسیر باطن است. ابن غضائری بیشتر توضیح می‌دهد که می‌گوید: اتهمه القميون بالغلو، وحديثه نقي لا فساد فيه، وما رأيت شيئا ينسب إليه تضطرب فيه النفس، إلا أوراقا في " تفسیر الباطن " وما يليق بحديثه، وأظنها مؤنوعة عليه. [15]

شاهد دوم: الحسين بن عبيد الله السعدي أبو عبد الله بن عبيد الله بن سهل ممن طعن عليه و رمى بالغلو. له كتب صحيحة الحديث. [16] ادعای ما این است که صحت حدیث اصطلاح شده بود در این‌طور بر اینکه کتاب از نظر محتوایی تخلیط ندارد و غث و سمین در آن نیست نه اینکه صحیح به معنای قطعی الصدور عن المعصوم علیه السلام باشد که صاحب وسائل و جمعی از اخباریان قائل‌اند. شواهد دیگری هم داریم بر این معنا که وقتی مرحوم شیخ کلینی به سائل جواب می‌دهد که من امیدوارم انتظار تو را برآورده کرده باشم و آثار صحیحہ را در اصول و فروع آورده باشم مقصودشان این نیست که روایات قطعی الصدور را در کافی گردآوری کرده‌ام که صاحب وسائل و بعض اخباریان استناد می‌کنند، خواهد آمد.

[1]. جلسه 67، مسلسل 759، یکشنبه، 97.11.07.

[2]. وسائل الشیعة، ج 30، ص 252: أنا قد علمنا علما قطعيًا، بالتواتر، و الأخبار المحفوفة بالقرائن: - أنه قد كان دأب قدمائنا، و أئمتنا عليهم السلام، في مدة تزيد على ثلاثمائة سنة، ضبط الأحاديث، و تدوينها في مجالس الأئمة، و غيرها. و كانت همة علمائنا مصروفة، في تلك المدة الطويلة، في تأليف ما يحتاج إليه من أحكام الدين، لتعمل بها الشيعة. و قد بذلوا أعمارهم في تصحيحها، و ضبطها، و عرضها على أهل العصمة. و استمر ذلك إلى زمان الأئمة الثلاثة، أصحاب الكتب الأربعة، و بقيت تلك المؤلفات بعدهم أيضا مدة.

[3]. کافی، (دار الحديث)، ج 14، ص 414؛ و ج 14، ص 432: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ؛ وَ عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ فَضَالٍ جَمِيعًا: عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّمَا عَلَيْهِ السَّلَام، قَالَ يُونُسُ: عَرَضْتُ عَلَيْهِ الْكِتَابَ، فَقَالَ: «هُوَ صَحِيحٌ».

[4]. وسائل الشیعة، ج 27، ص 101؛ رجال کشی، ص 104: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْبَرْزَانِيُّ، قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ كَيْسَانَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ، عَنِ ابْنِ أَذْيَنَةَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ، قَالَ: هَذَا نُسْخَةُ كِتَابِ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْعَامِرِيِّ ثُمَّ الْهَلَالِيِّ، دَفَعَهُ إِلَى أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ وَ قَرَأَهُ، وَ زَعَمَ أَبَانُ أَنَّهُ قَرَأَهُ، عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (ع) قَالَ مَدَقَّ سُلَيْمٌ رَحْمَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ هَذَا حَدِيثٌ نَعْرِفُهُ.

[5]. وسائل الشیعة، ج 27، ص 100.

[6]. وسائل الشیعة، ج 27، ص 100؛ رجال کشی، ص 485، شماره 913.

[7]. قُلْتُ: ذَكَرَ أَنَّكَ قُلْتَ: إِنَّ أَوَّلَ صَلَاةٍ افْتَرَمَهَا اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الطُّهْرُ، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ» فَإِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ، لَمْ يَمْنَعَكَ إِلَّا سُبْحَتُكَ، ثُمَّ لَا تَزَالُ فِي وَقْتٍ إِلَى أَنْ يَمِيرَ الظُّلُّ قَامَةً، وَ هُوَ آخِرُ الْوَقْتِ، فَإِذَا صَارَ الظُّلُّ قَامَةً، دَخَلَ وَقْتُ الْعَصْرِ، فَلَمْ يَزَلْ فِي وَقْتِ الْعَصْرِ حَتَّى يَمِيرَ الظُّلُّ قَامَتَيْنِ، وَ ذَلِكَ الْمَسَاءُ؟ فَقَالَ: «صَدَقَ». الكافي، (دار الحديث)، ج 6، ص 37.

[8]. وسائل الشیعة، ج 4، ص 294.

[9]. رجال کشی، ص 192.

[10]. عدة الأصول، ج 1، ص 126.

[11]. رجال ابن الغضائری - کتاب الضعفاء، ص: 62

[12]. الإستبصار، ج 3، ص 95؛ تهذیب، ج 7، ص 101.

[13]. عبارت مرحوم کلینی در پاورقی جلسه قبل گذشت.

[14]. رجال نجاشی، ص 329، شماره 891.

[15]. رجال ابن غضائری، ص 93، شماره 133.

[16]. رجال نجاشی، ص 42، وسائل الشیعة، ج 30، ص 226، و 353.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

در ادامه نقد دلیل دوم می‌گوییم:

ثانیا: شیخ کلینی در صدد جمع روایات قطعی الصدور نبوده

گفتیم شواهدی داریم که مرحوم شیخ کلینی در پاسخ به درخواست سائل و در هدف از تألیف کافی، قصدشان گردآوری روایات قطعی الصدور نیست:

شاهد اول: تبیین شیوه حل تعارض

سائل که خودش هم اهل تحقیق بوده به مرحوم شیخ کلینی می‌گوید اموری بر من مشکل شده و حقیقت این امور را نمی‌دانم چون روایات در این امور مختلف است و کسی که با او مذاکره و مباحثه کنم وجود ندارد، لذا تقاضای تألیف کتابی جامع دارد که جلسات قبل اشاره شد، شیخ کلینی بعد اینکه در جواب ایشان می‌فرماید درخواست کردی کتابی بنویسم که کافی باشد برای متعلم نه مقلد، و مسترشد به این کتاب مراجعه کند و علم دین را بیاموزد و عمل نماید، مرحوم شیخ کلینی برای مقایسه روایات مختلف به سائل ملاک می‌دهند و می‌فرمایند روایاتی که از اهل بیت مختلف است با رأی انسان نمی‌توان موازنه کرد و رفع تعارض نمود، باید برگشت به طریقی که خود اهل بیت فرموده‌اند که ابتدا عرضه اخبار متنافیه بر قرآن است و ما وافق القرآن فخذوه و ما خالف کتاب الله فردوه، سپس روایاتی که با قوم مخالف است، آنها را اخذ کنید و روایات موافق قوم را طرح کنید سپس مجمع علیه را اخذ کنید که لاریب فیه است. کسی که ملاک می‌دهد به سائل که اینگونه با روایات موازنه کن، مجمع علیه و مشهور برای تمییز صادر از غیر صادر است، اگر قطع به صدور داشته باشد که این مرجع معنا ندارد.

شاهد دوم: وجود روایات متعارضه در کافی

دومین شاهد وجود روایات متعارضه در کتاب شریف کافی است. موارد اندکی داریم که روایات متعارضه را شیخ کلینی ذکر می‌کنند و جمع دلالی می‌کنند، لکن موارد معتنابی داریم که روایات متعارضه را ذکر می‌کند و جمع هم نمی‌کند بین اینها. چند نمونه:

نمونه اول: در بحث حلیت یا حرمت لحوم خیل و حُمُر اهلیه، مرحوم شیخ کلینی در طبع اسلامیه، ج 6، ص 244 [3] حدود 12 یا 13 روایت ذکر می‌کنند، یک روایت چنین است که از ابا سعید خُدَری نقل می‌کند ... ثُمَّ تَبِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى لَحِقْتُهُ، فَمَرَرْنَا بِأَمْلٍ الصَّافَا وَبِهَا قُدُورٌ تَغْلِي، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَوْ عَرَّجْتَ عَلَيْنَا حَتَّى تُدْرِكَ قُدُورَنَا، فَقَالَ لَهُمْ: «وَمَا فِي قُدُورِكُمْ؟» فَقَالُوا: حُمُرٌ لَنَا كُنَّا نَرْكَبُهَا، فَقَامَتْ فَذَبَحْنَاهَا، فَذَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الْقُدُورِ، فَكَفَّاهَا بِرَحْلِهِ، ثُمَّ انْطَلَقَ جَوَادًا، وَتَخَلَّفْتُ بَعْدَهُ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَحْمَ الْحَمِيرِ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: كَلَّا إِنَّمَا أَفْرَغَ قُدُورَكُمْ حَتَّى لَا تَعُودُوا فَتَذْبَحُوا دَوَابَّكُمْ. قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: فَبَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَيَّ، فَلَمَّا جِئْتُهُ قَالَ: «يَا أَبَا سَعِيدٍ، ادْعُ لِي بِلَالًا» فَلَمَّا جِئْتُهُ بِبِلَالٍ، قَالَ: «يَا بِلَالُ، اصْعِدْ أَبَا قَبَيْسٍ، فَتَدِ عَلَيْهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَرَّمَ الْجَرَى وَالْمَبَبَّ وَالْحَمِيرَ الْأَهْلِيَّةَ، أَلَا فَاتَّقُوا اللَّهَ

در همین باب روایتی از امام باقر علیه السلام در رابطه با جنگ خیبر ذکر می‌کنند که عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ كَانُوا أَجْهَدُوا فِي خَيْبَرَ، فَأَسْرَعَ الْمُسْلِمُونَ فِي دَوَابِّهِمْ، فَأَمَرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِإِكْفَاءِ الْقُدُورِ، وَلَمْ يَقُلْ إِنَّهَا حَرَامٌ، وَكَانَ ذَلِكَ إِنْقَاءً عَلَى الدَّوَابِّ» [4]

هر دو نقل در این باب در کتاب کافی ذکر می‌شود سؤال این است که اگر این کتاب نوشته شده برای عمل و مانند من لایحضر است مقلد در این اخبار متعارضه چه کند و آیا میشود مرحوم شیخ کلینی ملتزم باشند به صدور این روایات متعارضه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم.

نمونه دوم: در کافی باب مضغ العلك للصائم، علك در لغت کل ما یمضغ فی الفم بعد استعمال شده در مثل آدامس که جویده می‌شود و میماند. روایتی را نقل میکند عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ الصَّائِمُ يَمْضَغُ الْعِلْكَ قَالَ لَا. [5] سپس روایاتی نقل می‌کنند که:

أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْمَرْأَةِ الصَّائِمَةِ تَطْبُخُ الْقِدْرَ فَتَذَوُّقُ الْمَرْقَةِ تَنْظُرُ إِلَيْهِ فَقَالَ لَا بَأْسَ قَالَ وَ سُئِلَ عَنِ الْمَرْأَةِ يَكُونُ لَهَا الصَّبِيُّ وَ هِيَ صَائِمَةٌ فَتَمَضُّعُ الْخُبْزِ وَ تَطْعُمُهُ فَقَالَ لَا بَأْسَ وَ الطَّيْرُ إِنْ كَانَ لَهَا. [6]

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهَا كَانَتْ تَمْضَغُ لِلْحَسَنِ ثُمَّ لِلْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَ هِيَ صَائِمَةٌ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ. [7] روایات متعارض است اما شیخ کلینی نه جمع بین روایات می‌کند نه وجهی برای کیفیت تعامل بیان می‌کند.

نمونه سوم: در کافی نقل می‌کنند: قُلْتُ لَهُ أَيُّ الصَّدَقَةِ أَفْضَلُ قَالَ جُهِدُ الْمُقِلِّ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ تَرَى هَاهُنَا فَضْلًا. [9]

روایت دیگر چنین است که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ وَ أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ صَدَقَةٌ عَنْ ظَهْرِ غِنًى وَ ابْدَأْ بِمَنْ تَعُولُ وَ الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى وَ لَا يُلَوِّمُ اللَّهُ عَلَى الْكَفَافِ. [10]

اصحاب هم وارد میشوند برای رفع تعارض اما شیخ کلینی ساکت است.

نمونه چهارم: در بحث وجوب مهر و عده که در چه صورتی واجب میشود آیا در صورتی است که مباشرت انجام شده باشد یا نه صرف إغلاق باب و إرخاء ستر وجوب مهر و عده می‌آورد. شیخ کلینی دو طائفه روایات متعارض نقل می‌کنند: یک طائفه می‌گوید: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ دَخَلَ بِامْرَأَةٍ قَالَ إِذَا التَّقَى الْخِتَانَانِ وَجَبَ الْمَهْرُ وَ الْعِدَّةُ. [12]

عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَأَغْلَقَ بَاباً وَ أَرْخَى سِتْرًا وَ لَمَسَ وَ قَبَّلَ ثُمَّ طَلَّقَهَا أَوْ يُوجِبُ عَلَيْهِ الصَّدَاقَ قَالَ لَا يُوجِبُ عَلَيْهِ الصَّدَاقُ إِلَّا الْوَقَاعُ. [13]

در مقابل این دو روایت چنین نقل می‌کنند: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَطْلُقُ الْمَرْأَةَ وَ قَدْ مَسَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْهَا إِلَّا أَنَّهُ لَمْ يُجَامِعْهَا لَهَا عِدَّةٌ فَقَالَ ابْتُلَى أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِذَلِكَ فَقَالَ لَهُ أَبُوهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَغْلَقَ بَاباً وَ أَرْخَى سِتْرًا وَجَبَ الْمَهْرُ وَ الْعِدَّةُ. [14]

نمونه پنجم: در کافی طبع اسلامیه ج 6 ص 160 در ظاهر و کفاره آن روایات متعارض نقل میکنند.

نمونه ششم: در باب میراث الجد روایات متعارض نقل میکنند.

شاهد سوم: ذکر روایاتی که اجماع بر خلافشان است.

در مواردی مرحوم شیخ کلینی بعد از ذکر روایاتی میفرماید اجماع عصابه بر خلاف این روایات است. آیا می‌توان گفت قطع به صدور دارند در حالی که اجماع عصابه بر خلاف است.

شاهد چهارم: وجود متون تاریخی غیر روایت ائمه

موارد فراوانی در کتاب شریف کافی داریم که گزاره های تاریخی انظار فقهی رواة نقل میشود و نه روایت از معصومین این معنا ندارد که بگوییم ما فی الدفتین من الکافی قطعی الصدور من المعصوم است. به چند مورد اشاره می‌کنیم:

مورد اول: کافی طبع اسلامیه ج 1 ص 310 با سند خودشان از ابی ایوب نحوی این جریان را نقل میکنند: عَنْ أَبِي أَيُّوبَ النَّخَوِيِّ قَالَ: بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ فَاتَّيْتُهُ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَهُوَ جَالِسٌ عَلَى كُرْسِيٍّ وَبَيْنَ يَدَيْهِ شَمْعَةٌ وَ فِي يَدِهِ كِتَابٌ قَالَ فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَيْهِ رَمَى بِالْكِتَابِ إِلَيَّ وَهُوَ يَبْكِي فَقَالَ لِي هَذَا كِتَابُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ يُخْبِرُنَا أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ قَدْ مَاتَ فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ثَلَاثًا وَ أَيْنَ مِثْلُ جَعْفَرٍ ثُمَّ قَالَ لِي أَكْتُبُ قَالَ فَكَتَبْتُ مَدَرَ الْكِتَابِ ثُمَّ قَالَ أَكْتُبْ إِنْ كَانَ أَوْصَى إِلَى رَجُلٍ وَاحِدٍ بِعَيْنِهِ فَقَدَّمَهُ وَ امْرُئٍ عَنْقَهُ قَالَ فَرَجَعَ إِلَيْهِ الْجَوَابُ أَنَّهُ قَدْ أَوْصَى إِلَى خَمْسَةِ وَاحِدِهِمْ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ وَ عَبْدُ اللَّهِ وَ مُوسَى وَ حَمِيدَةُ.

مورد دوم: کافی ج 6 ص 379 مسند نقل میکند مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ إِبرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبِلَادِ قَالَ: أَخَذَنِي الْعَبَّاسُ بْنُ مُوسَى فَأَمَرَ فَوْجِيَّ فَمِيَ فَتَرَعَزَتْ أَسْنَانِي فَلَا أَقْدِرُ أَنْ أَمْضِعَ الطَّعَامَ فَرَأَيْتُ أَبِي فِي الْمَنَامِ وَ مَعَهُ شَيْخٌ لَا أَعْرِفُهُ فَقَالَ أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ سَلِّمْ عَلَيْهِ فَقُلْتُ يَا أَبَهُ مَنْ هُوَ فَقَالَ هَذَا أَبُو شَيْبَةَ الْخُرَّاسَانِيُّ قَالَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ مَا لِي أَرَاكَ هَكَذَا قَالَ قُلْتُ إِنَّ الْفَاسِقَ الْعَبَّاسَ بْنَ مُوسَى أَمَرَنِي فَوْجِيَّ فَمِيَ فَتَرَعَزَتْ أَسْنَانِي فَقَالَ لِي شَدَّهَا بِالسُّعْدِ فَأَمْبَحْتُ فَتَمَضُّمَضْتُ بِالسُّعْدِ فَسَكَنْتُ أَسْنَانِي.

شاهد پنجم: وجود انظار فقهی فقهاء

مطالب کثیره فقهی را شیخ کلینی از اعلام روات نقل می‌کند که انظار فقهی آنها است و روایت نیست.

مورد اول: کافی ج 7 ص 118 مطالب کثیره ای از فضل بن شاذان نقل میکند که فتاوی فضل بن شاذان است ضمن این مطالب هم فضل با یونس ابن عبدالرحمن مواجه میکند در بعض موارد می‌نویسد: ... جَعَلَ يُؤْنَسُ الْمَالُ بَيْنَهُنَّ قَالَ الْفَضْلُ غَلَطَ هَاهُنَا فِي مَوْضِعَيْنِ أَحَدُهُمَا أَنَّهُ جَعَلَ لِلْخَالَةِ وَالْعَمَةِ مَعَ الْجَدَّةِ أُمُّ الْأَبِ نَصِيبًا وَ الثَّانِي أَنَّهُ سَوَّى ...

مورد دوم: کافی ج 7 ص 142 مطالبی از فضل بن شاذان در کشته شدن فرزند توسط پدر بر اثر تأدیب ذکر می‌کند: الْفَضْلُ بْنُ شاذَانَ قَالَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا مَرَبَّ ابْنَهُ غَيْرَ مُسْرِفٍ فِي ذَلِكَ يُرِيدُ تَأْدِيبَهُ فَقَتَلَ الْإِبْنَ مِنْ ذَلِكَ الضَّرْبِ وَرِثَهُ الْأَبُ وَ لَمْ تَلْزَمَهُ الْكَفَّارَةُ لِأَنَّ ذَلِكَ لِلْأَبِ لِأَنَّهُ مَأْمُورٌ بِتَأْدِيبِ وَلَدِهِ لِأَنَّهُ فِي ذَلِكَ بِمَنْزِلَةِ الْإِمَامِ يُقِيمُ حَدًّا عَلَى رَجُلٍ فَمَاتَ فَلَا دِيَّةَ عَلَيْهِ وَ لَا يُسَمَّى الْإِمَامُ قَاتِلًا وَ إِنْ مَرَبَّهُ مَرْبًا مُسْرِفًا لَمْ يَرِثْهُ الْأَبُ.

اینکه ادعا کنیم فقط آثار صحیحه من اهل البیت در این کتاب گردآوری شده چنین مواردی را هم باید ملاحظه نمود.

[1]. جلسه 68، مسلسل 760، دوشنبه، 97.11.08.

[3]. طبع دار الحديث، ج 12، ص 215.

[4]. کافی، (دار الحديث)، ج 12، ص 221: (اسلامیه)، ج 6، ص 246.

[5]. طبع اسلامیه ج 4، ص 114؛ طبع دار الحديث، ج 7، ص 509.

[6]. همان.

[7]. همان.

[9]. طبع اسلامیه ج 4، ص 18

[10]. همان ص 26.

[12]. کافی طبع اسلامیه، ج 6، ص 109

[13]. همان.

[14]. همان.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

کلام در شواهدی بود که قطعیت صدور روایات را مورد تردید قرار می‌داد:

شاهد ششم: وجود باب نوادر

در بعض کتب حدیثی متداول است باب النوادر آورده می‌شود، در معنای اصطلاح باب نوادر در کتب حدیث اختلاف است. مرحوم شیخ مفید در رساله العدیدیه می‌فرماید [2] باب النوادر معمولا برای نقل روایاتی است که مؤلف به جهاتی در این روایات مشکلاتی می‌بیند و به آنها عمل نمی‌کند و این مطلب را هم به مناسبت روایات عدم نقصان ماه رمضان نسبت به کتاب شریف کافی مطرح می‌کند. در کتاب کافی هم مرحوم شیخ کلینی در ابواب مختلف باب النوادر دارند الآن نمی‌خواهیم قضاوتی کنیم اما فی الجمله دلالت می‌کند شیخ کلینی قائل به قطعیت صدور همه روایات کافی حتی حجیت و اعتبارشان، نیستند.

شاهد هفتم: نقل روایات تحریف در کافی

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی روایات تحریف را ذکر می‌کنند قسمتی را در باب نوادر و قسمتی را هم در غیر باب نوادر، و درست است که بعض روایات تحریف قابل توجیه است اما بعض روایات تحریف از نظر دلالتی قابل توجیه نیست. مثلا معتبره هشام بن سالم می‌گوید عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي جَاءَ بِهِ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَبْعَةَ عَشَرَ أَلْفَ آيَةٍ. [4]

و اگر شیخ کلینی قائل به قطعیت صدور این روایات و حداقل اعتبار این روایات باشند در باب فضل قرآن، حجیت آن، استشهاد به آن و مرجع بودن قرآن روایاتی را که می‌آورند علی طرفی التعارض است، و هر دو طائفه قابل پذیرش نیست لذا بایهما أخذت من باب التسليم وسعک هم درست نیست. کتابی که تمام محتوایش به یکدیگر مرتبط است اگر حدود دو سوم آن در دست نباشد عقلانی نیست که مرجع ترجیح قرار گیرد. لذا این نکته هم شاهد بر این است که قطعی‌الصدور بودن بلکه حجیت روایات کافی قاطبة از منظار شیخ کلینی قابل قبول نیست.

شاهد هشتم: دیدگاه متقدمان اصحاب

متقدمان از اصحاب در زمان شیخ کلینی و بعد ایشان نه تنها روایات کتاب شریف کافی را قطعی‌الصدور نمی‌دانستند بلکه بعض روایاتش را هم صحیح نمی‌دانستند و همانند سایر اخبار آحاد مورد موازنه قرار می‌دادند. به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

نمونه اول: مرحوم شیخ کلینی روایاتی را در کتاب شریف کافی ذکر می‌کند که شَهْرُ رَمَضَانَ ثَلَاثُونَ يَوْمًا لَا يَنْقُصُ وَاللَّهُ أَبَدًا. [6] ماه رمضان هیچگاه کم نمی‌شود 29 روزه نمیشود، شیخ مفید در الرساله العدیدیه می‌فرماید أما ما تعلق به أصحاب العدد فی أن شهر رمضان لا يكون أقل من ثلاثين يوما فهي أحاديث شاذة قد طعن نقاد الآثار من الشيعة فی سندها و هي مثبتة فی كتب الصيام فی أبواب النوادر و النوادر هي التي لا عمل عليها. و أنا أذكر جملة ما جاءت به الأحاديث الشاذة و أبين عن خللها و فساد التعلق بها فی خلاف الكافة إن شاء الله. [7] سپس شیخ مفید توضیح می‌دهند این روایات را و می‌فرماید سندش هم ضعیف است. هکذا شیخ طوسی. [8]

نمونه دوم: روایاتی را شیخ کلینی در غیر باب نوادر می‌آورد که لحم حمير اهلی تحریم شده است. شیخ طوسی می‌فرماید رجالی که این روایات را نقل کرده‌اند اکثرشان از عامه هستند و آنچه را عامه نقل کنند لایلتفت الیهیم. [9]

نمونه سوم: دو روایت را مرحوم شیخ کلینی به سندشان از عمران زعفرانی نقل می‌کنند، شیخ طوسی می‌فرماید راوی این دو خبر عمران زعفرانی است و او مجهول است، در اسناد این دو حدیث قوم ضعفاء هستند لذا ما عمل نمی‌کنیم به چنین حدیثی. [10] نه قطعی‌الصدور می‌دانند نه حکم حجیت بر آن مترتب می‌کنند.

نمونه چهارم: شیخ کلینی روایاتی در باب ظهار نقل می‌کنند که علماء این روایات را مورد نقد قرار می‌دهند از جمله شیخ طوسی که می‌فرماید بعض این روایات مرسله است، و بعضش در سندشان ابو سعید آدمی و سهل بن زیاد است و هو ضعیف عند نقاد الأخبار. [11]

به تعبیر مرحوم خوئی می‌فرماید لیت شعری چگونه شیخ مفید و شیخ طوسی با قرب قریبة عصرشان به شیخ کلینی نه قطع به صدور این اخبار از امام معصوم دارند و نه قائل به اعتبار همه این روایات هستند فکیف حصل قطع به صدور یا قطع به اعتبار لجماعة من المتأخرين. [12]

نمونه‌های دیگری هم هست که اشاره نمی‌کنیم.

نتیجه اینکه ادعای قطع به صدور روایات کتاب شریف کافی بدون دلیل است و ادعای صحت این روایات بتمامه عند شیخ کلینی هم اولاً شواهدی بر خلافش داریم لذا صحت که در کلام سائل آمده بود به نظر ما در مقابل تخلیط بود و ثانیاً فرض کنید که شیخ کلینی با جلالت شأنش ادعا کند روایاتی را که من در کتاب کافی آورده‌ام صحیح می‌دانم، این حدس مرحوم شیخ کلینی به صحت این روایات برای ما قابل قبول نیست زیرا سایر اعلام این شهادت شیخ کلینی را یک شهادت حسی به شمار نیاورده‌اند لذا در موارد کثیره‌ای مناقشه در روایات

دارند و بعض روایات را تضعیف می‌کنند. لذا اگر هم این حدس صحیح باشد اولاً دیگران قبول نکرده‌اند ثانیاً نسبت به برخی از روایات موجود در اسناد روایات کافی یا علماء رجال صاحب کتاب اجماع بر ضعف آنها دارند و یا مختلف فیه هستند. لذا حکم به صحت جمیع روایات کتاب شریف کافی هم اقتضائش نا تمام است به نظر ما هم علی فرض ثبوت مقتضی، مواعی از قبول این مطلب وجود دارد.

مورد دوم: کتاب من لایحضره الفقیه

مرحوم شیخ صدوق در مقدمه کتاب من لایحضر می‌فرماید: لم أقصد فیه قصد المصنفین فی إیراد جمیع ما روه، بل قصدت إلی إیراد ما أفتی به وأحكم بصحته وأعتقد فیه أنه حجة فیما بینی و بین ربی تقدس ذکره وتعالی قدرته و جمیع ما فیه مستخرج من کتب مشهورة، علیها المعول وإلیها المرجع. این عبارت به روشنی دلالت می‌کند بر دو نکته:

1. روایات این کتاب از کتب مشهورة استخراج شده است.

2. بینی و بین الله به این روایات فتوا می‌دهم و حجت‌اند بین من و خداوند.

پس اینکه مطالب شیخ صدوق صریح در این معنا است جای شک نیست، لذا در من لایحضر می‌بینیم روایات متعارضه را شیخ صدوق نمی‌آورد و موارد بسیار اندکی که روایت متعارضی را ذکر می‌کنند بعد از اینکه فتوایشان را طبق روایت معتبر نزد خودشان مطرح می‌کند در چند مورد می‌گوید و روی کذا معلوم می‌شود روایت را قبول ندارد که چند جلسه قبل [13] در بحث حج به روایتی اشاره کردیم که در زیادی یک شوط در طواف مرحوم خوئی فرمودند کلام شیخ صدوق دال بر تخییر است که نقد کردیم و گفتیم ابتدا فتوایشان را می‌گویند بعد می‌گویند روی کذا که این را قبول ندارند.

نکته اول: موازین اعتبار حدیث اجتهادی است

پس این تصریح شیخ صدوق در مقدمه من لایحضر قابل تردید نیست لکن مشکل این است که صحت روایت یک امر اجتهادی است و ما نمی‌دانیم آیا اصول حاکم بر افکار مرحوم شیخ صدوق در حکم به صحت روایات بر چه اساسی است.

به عبارت دیگر ادعای بالاتر می‌کنیم که اولاً این کلام شیخ صدوق به هیچ وجه دلالت نمی‌کند که ایشان روایات من لایحضر را قطعی‌الصدور می‌دانند، شیخ صدوقی که بارها می‌فرماید من در تضعیف و توثیق تابع استادم ابن ولید هستم، هر که را او توثیق کند من ثقه می‌دانم و بعض موارد تعبیر می‌کند هر روایتی را او عمل کند من هم طبقش عمل می‌کنم. آیا معنا دارد کسی در توثیق مقلد استادش باشد و کلام استاد را قبول کند بعد بگوییم قطع به صدور یک روایت دارد، این عن تقلید است که چون استادشان فرموده عمل می‌کنند. لذا ادعای اخباریان که به هیچ وجه با منش شیخ صدوق در اعتبار روایات ملایم نیست.

نسبت به ادعای صحتی که ایشان دارند هم می‌گوییم اگر مبانی تصحیح عند شیخ صدوق را کاملاً احراز می‌کردیم و همان مبانی را اجتهاداً قبول می‌کردیم آنگاه می‌توانستیم ادعا کنیم در مبانی تصحیح با شیخ صدوق همراهیم پس هر روایتی را ایشان گفته صحیح نزد ما هم صحیح باشد. وقتی حداقل بعض مبانی تصحیح عنده با ما عندنا موافق نیست و در کتبشان توضیح داده نشده است لذا فتوای شیخ صدوق به صحت یک روایت نمی‌تواند مورد قبول برای سایر مجتهدان باشد. البته اگر هم مبنا یکی باشد فقط اعتبار ثابت می‌شد نه قطعی‌الصدور بودن روایت.

[1]. جلسه 69، مسلسل 761، سه‌شنبه، 97.11.09.

[2]. الرد علی أصحاب العدد - جوابات أهل الموصل، ص: 19: فصل و أما ما تعلق به أصحاب العدد فی أن شهر رمضان لا یكون أقل من ثلاثین یوما فی أحادیث شاذة قد طعن نقاد الآثار من الشيعة فی سندھا و هی مثبتة فی کتب الصیام فی أبواب النوادر و النوادر هی التي لا عمل علیها. و أنا أذكر جملة ما جاءت به الأحادیث الشاذة و أبین عن خللھا و فساد التعلق بها فی خلاف الکافة إن شاء الله.

[4]. کافی (اسلامیه)، ج 2، ص 634. در چاپ دار الحدیث ج 4، ص 675 چنین آمده: سَبْعَةَ آلَافِ آيَةٍ و در پاورقی می‌نویسد: هکذا فی «بر، جس» والوافی. وفي سائر النسخ والمطبوع: «سبعة عشر ألف». وقال المحقق الشعراني: «أقول: أما كلمة سبعة عشر ألف آية في هذا الخبر، فكلمة «عشر» زیدت قطعاً من بعض النسخ أو الرواة. وسبعة آلاف تقريب، كما هو معروف في إحصاء الأمور لغرض آخر غير بيان العدد، كما يقال: أحاديث الكافي ستة عشر ألف، والمقصود بيان الكثرة والتقريب، لتحقيق العدد؛ فإن عدد آي القرآن بين الستة والسبعة آلاف». وللمزيد راجع: شرح المازندرانی، ج 11، ص 76.

[6]. کافی، (دار الحديث)، ج 7، ص 414 و 416.

[7]. الرد على أصحاب العدد - جوابات أهل الموصل، ص: 19:

[8]. تهذيب الأحكام، ج 4، ص: 170

[9]. الاستبصار فيما اختلف من الأخبار، ج 4، ص: 75: فَأَمَّا مَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بِسْطَامِ بْنِ قُرَّةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ حَسَّانَ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الْعَبْدِيِّ عَنْ أَبِي هَارُونَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ بِلَالًا بِأَنْ يُنَادِيَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ مِنْ حَرَمِ الْجَرَى وَالضَّبِّ وَالْحُمْرِ الْأَهْلِيَّةِ.

فَالْوَجْهُ فِي هَذَا الْخَبَرِ أَنَّ تَحْمِيلَهُ عَلَى الثَّقَيَّةِ لِأَنَّهُ رَوَاهُ رِجَالُ الْعَامَّةِ حَسَبَ مَا يُعْتَقَدُونَهُ وَ يَرَوُونَهُ عَنِ النَّبِيِّ مِنْ أَنَّهُ حَرَّمَ ذَلِكَ وَ لَا نَعْمَلُ نَحْنُ إِلَّا عَلَى مَا تَقَدَّمَ مِنَ الْأَخْبَارِ.

[10]. الاستبصار فيما اختلف من الأخبار، ج 2، ص: 76: بَابُ ذِكْرِ جُمْلَةٍ مِنَ الْأَخْبَارِ يَتَعَلَّقُ بِهَا أَصْحَابُ الْعَدَدِ:

1- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَدَنِيِّ عَنْ عِمْرَانَ الرَّغَفَرَانِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ السَّمَاءَ تُطْبِقُ عَلَيْنَا بِالْعِرَاقِ الْيَوْمَيْنِ وَ الثَّلَاثَةِ فَأَيَّ يَوْمٍ نَصُومُ قَالَ انْظُرِ الْيَوْمَ الَّذِي صُمْتَ فِيهِ مِنَ السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ وَ صُمْ يَوْمَ الْخَامِسِ.

2- عَنْهُ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْأَخُولِ عَنْ عِمْرَانَ الرَّغَفَرَانِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّا نَمُكِّثُ فِي الشَّتَاءِ الْيَوْمَ وَ الْيَوْمَيْنِ لَا تَرَى شَمْسًا وَ لَا نَجْمًا فَأَيَّ يَوْمٍ نَصُومُ قَالَ انْظُرِ الْيَوْمَ الَّذِي صُمْتَ مِنَ السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ وَ عِدَّ خُمْسَةَ أَيَّامٍ وَ صُمْ الْيَوْمَ الْخَامِسَ.

فَلَا يُنَافِي هَذَانِ الْخَبَرَانِ مَا قَدَّمْنَاهُ فِي الْعَمَلِ عَلَى الرُّوْيَةِ لِمَثَلِ مَا قَدَّمْنَاهُ فِي الْبَابِ الْأَوَّلِ مِنْ أَنَّهُمَا خَبَرٌ وَاحِدٌ لَا يُوجِبَانِ عِلْمًا وَ لَا عَمَلًا وَ لِأَنَّ رَاوِيَهُمَا عِمْرَانُ الرَّغَفَرَانِيُّ وَ هُوَ مَجْهُولٌ وَ فِي إِسْنَادِ الْحَدِيثَيْنِ قَوْمٌ مُضَعَّفَاءُ لَا نَعْمَلُ بِمَا يَخْتَصُّونَ بِرِوَايَتِهِ

[11]. الاستبصار فيما اختلف من الأخبار، ج 3، ص: 261: وَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ رَجُلٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ع إِنِّي قُلْتُ لِأَمْرَأَتِي أَنْتِ عَلَى كَظْهِرِ أُمِّي إِنْ خَرَجْتَ مِنْ بَابِ الْحُجْرَةِ فَخَرَجْتُ فَقَالَ لَيْسَ عَلَيْكَ شَيْءٌ فَقُلْتُ إِنِّي قَوِيٌّ عَلَى أَنْ أَكْفَرَ فَقَالَ لَيْسَ عَلَيْكَ شَيْءٌ فَقُلْتُ إِنِّي قَوِيٌّ عَلَى أَنْ أَكْفَرَ رَقَبَةً أَوْ رَقَبَتَيْنِ فَقَالَ لَيْسَ عَلَيْكَ شَيْءٌ قَوِيْتُ أَوْ لَمْ تَقَوُ.

وَ رَوَى ابْنُ فَضَّالٍ عَنْ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا يَكُونُ الظَّهَارُ إِلَّا عَلَى مِثْلِ مَوْضِعِ الطَّلَاقِ.

قِيلَ لَهُ أَوَّلُ مَا فِي هَذِهِ الْأَخْبَارِ أَنَّ الْخَبْرَيْنِ مِنْهُمَا وَ هُمَا الْأَخِيرَانِ مُرْسَلَانِ وَ الْمَرَّاسِيلُ لَا يُعْتَرَضُ بِهَا عَلَى الْأَخْبَارِ الْمُسْتَدَّةِ لِمَا بَيَّنَّاهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ وَ أَمَّا الْخَبَرُ الْأَوَّلُ فَرَاوِيهِ أَبُو سَعِيدٍ الْأَدْمِيُّ وَ هُوَ ضَعِيفٌ جِدًّا عِنْدَ نَقَادِ الْأَخْبَارِ

[12]. معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرجال، ج 1، ص: 33: لا شك في أن المفيد و الشيخ كانا يعاملان مع روايات الكافي و الفقيه و غيرها من الروايات المودعة في الكتب و الأصول معاملة الخبر غير القطعي فإن كان راويها من الضعفاء أو كانت الرواية مرسلة طرعاها، سواء كانت الرواية مروية في الكافي أو الفقيه أو غيرهما من الكتب و الأصول المعروفة و المشهورة. و ليت شعري إذا كان مثل المفيد و الشيخ - قدس سرهما - مع قرب عصرهما، و سعة اطلاعهما لم يحصل لهما القطع بصدور جميع هذه الروايات من المعصومين ع، فمن أين حصل القطع لجماعة متأخرين عنهما زمانا و رتبة؟ أو ليس حصول القطع يتوقف على مقدمات قطعية بديهة أو منتبهة إلى البدهة

[13]. در مباحث حج جلسہ 65، مسلسل 1003، چہار شنبہ، 26.10.97. من لايحضره الفقيه ج 2، ص 396: وَ فِي رِوَايَةِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حُمْزَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سُئِلَ وَ أَنَا حَاضِرٌ عَنْ رَجُلٍ طَافَ بِالْبَيْتِ ثَمَانِيَةَ أَشْوَاطٍ ...

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

دیروز گفتیم شیخ صدوق در مقدمه من لایحضر دو مطلب را ادعا می‌کنند، یک ادعا اعتبار همه این روایات و حجیت بینه و بین الله است که نقد کردیم و گفتیم موازین اعتبار حدیث اجتہادی است، اگر همه موازین اعتبار حدیث عند شیخ صدوق روشن باشد فقیه دیگر این موازین را قبول کند، او هم می‌تواند حکم به صحت کند و لا فلا.

نکته دوم: منبع تمام روایاتش کتب مشهوره نیست

دیروز اشاره کردیم شیخ صدوق در مقدمه من لایحضر می‌فرمایند جمیع روایات این کتاب مستخرج است از کتب مشهوره‌ای که علیها المعول و ایها المرجع. گفته شده این کلام شیخ صدوق را شهادت حسی بدانیم بر اینکه روایات من لایحضر همه از کتب مشهور و معول و تکیه گاه علماء اخذ شده و نتیجه بگیریم بررسی سندی لازم ندارد.

عرض می‌کنیم: این کلام شیخ صدوق را باید توجیه کرده و بگوییم مقصودشان این است که کمیت زیادی از این احادیث را از کتب مشهوره و معوله اخذ کرده اند، زیرا:

اولا: وجدانا می‌بینیم قسمتی از این روایات از کتبی اخذ شده که نه تنها مشهور بین العلماء نیست و علیها المعول نبوده بلکه مورد تشکیک است، مثل کتاب علل فضل بن شاذان، کتاب علل محمد بن سنان، خبر نواهی شعیب بن واقد، محمد بن قاسم استرآبادی، محمد بن سعید همدانی اینها اسانید تاریکی است که حتی یک شخص مشهور در بعض این اسانید نیست چه رسد به صاحب کتاب مشهور.

ثانیا: سلما که بعض این کتب، از کتب مشهور باشد بعض کتب مشهور محرز نیست که نسخه واحده داشته و همه بر این نسخه اتفاق نظر داشته اند، بعض کتب که مستند شیخ صدوق هم هست مانند علاء بن رزین که در سند صدوق به محمد بن مسلم آمده شیخ طوسی می‌فرماید کتاب علاء بن رزین چهار نسخه دارد یکی به روایت حسن بن محبوب است دوم به روایت محمد بن خالد طایلسی است و سوم به روایت محمد بن ابی صهبان و چهارم به روایت حسن بن علی بن فضال است. کتاب محاسن که شیخ صدوق در مقدمه آن را از کتب مشهوره می‌داند نجاشی و شیخ تصریح می‌کنند زید فیه و نقص، نوادر الحکمة هکذا نوادر محمد بن ابی عمیر که شیخ صدوق آن را از کتب مشهوره می‌داند نجاشی میگوید نوادره کثیره لأن الروات عنه کثیر. لذا این شهادت شیخ صدوق به جهت این دو مطلب ما را از بررسی سندی و اثبات وثاقت روات بی نیاز نمی‌کند.

نکته سوم: اشتغال این کتاب بر مراسیل

کتاب من لایحضر مشتمل است بر روایات مرسله که شیخ صدوق روایاتی را بدون ذکر سند در مشیخه ذکر کرده اند. گفته میشود یک سوم روایات من لایحضر روایات مرسله است. نسبت به مراسیل شیخ صدوق هم چند نظریه است:

نظریه اول: مرحوم شیخ بهایی در حبل المتین [3] و به تبع ایشان جمعی معتقدند مراسیل شیخ صدوق مطلقا معتبر است. به این دلیل که وقتی شیخ صدوق در مقدمه کتاب می‌فرماید هر چه را در این کتاب از روایات آورده ام معتقدم حجت بین من و خدا است، لذا هر چند مرسله است اما کمتر از مراسیل ابن ابی عمیر نیست پس روایات مرسله من لایحضر مانند مراسلات ابن ابی عمیر بلکه به تعبیر مرحوم امام در بعض مسائل فقهی شان بالاتر از مراسیل ابن ابی عمیر معتبر است.

نظریه دوم: تفصیل در اعتبار مراسیل شیخ صدوق است که بعض مراسیل اسناد جزمی به معصوم ندارد و فرموده روی عن الصادق علیه السلام مثلا اما بعض مراسیل ایشان اسناد جزمی به معصوم دارد که قال الصادق علیه السلام، گفته شده مراسلات جزمی ایشان که اسناد جزمی به معصوم دارد حجت است.

مرحوم میرداماد در کتاب رواشح صفحه 174 همین نظریه را مطرح میکند [4] آنجا که بعضی گفته‌اند مراسلات را مطلقا اگر ثقه ای نقل کرد حجت است زیرا اگر روات واسط ثقه نباشند یک عادل ثقه از غیر ثقه نقل روایت نمی‌کند. مرحوم میرداماد تفصیل قائلند که سخن این گویند در صورتی درست است که مرسل جزما روایت را به معصوم نسبت دهد و بگوید قال المعصوم بعد مثلا می‌زنند به قول شیخ صدوق عروة الإسلام در کتاب فقیه آنجا که می‌گوید قال الإمام. اینکه فردی مانند شیخ صدوق انتساب دهد روایت را به معصوم مفادش این است که یا قطع یا ظن به صدور داشته لذا وسائط در این صورت باید عادل ثقه باشند و الا کسی که اسناد جزمی می‌دهد یک روایت را به معصوم در حالی که برایش محرز نیست این کار هادما لجلالته و عدالته است.

این بیان مرحوم میرداماد را جمعی از اعلام از جمله مرحوم نائینی، حضرت امام [5] و بعض تلامذه ایشان [6] قبول دارند، مرحوم خوئی هم در برهه‌ای از زمان قبول داشتند و سپس از این نظریه برمی‌گردند.

عرض می‌کنیم: مراسلات شیخ صدوق را چه مطلقا چه آن جا که اسناد جزمی است نمی‌توان معتبر دانست. زیرا بین مراسلات ابن ابی عمیر و مراسلات شیخ صدوق تفاوتی است که ارتباطی هم به جلالت شأن ندارد.

توضیح مطلب: نسبت به ابن ابی عمیر ادعای اجماع شده که لاینقل و لایرسل إلا عن ثقة، گفته شده اجماع داریم که ابن ابی عمیر از غیر ثقة هیچ روایت نقل نمی‌کند، اگر ارسال هم داشته باشد از ثقة است لذا احراز می‌کنیم که وثاقت بعد از خودش تا امام را احراز کرده لکن حکم شیخ صدوق به صحت احادیث کتابشان فقط مبنی نیست بر احراز وثاقت روایت بین خودش و معصوم بلکه مطمئن هستیم شیخ صدوق از شواهد و قرائن مختلفی اطمینان پیدا می‌کند به اینکه حدیث حجت بین او و خدا است، مثلاً عمل والدش ابن بابویه، عمل ابن ولید استادشان به یک روایت و امثال این قرائن سبب می‌شود شیخ صدوق اطمینان پیدا کند این روایت مرسل بین او خدا حجت است. پس شیخ صدوق اگر خودش تصریح می‌کرد لائنقل الروایة إلا عن الثقات مطلب تمام بود اما چنین نیست. لذا بین مرسلات شیخ صدوق و مراسیل ابن ابی عمیر تفاوت است.

اما خصوص اخبار جزمیه که مانند مرحوم امام و مرحوم نائینی اصرار دارند که اخبار جزمیه‌ای که شیخ صدوق می‌گوید قال الصادق علیه السلام، مدور اینها از معصوم را جزما احراز کرده، یعنی یا اسنادش متواتر از معصوم به ایشان رسیده و احراز شده یا ثقة عن ثقة این روایات و مراسیل را احراز کرده لذا حجت است بر خلاف مراسیل غیر جزمی.

اشکال ما این است که به هیچ وجه دلیل بر این معنا نداریم. به عبارت دیگر قرائنی داریم که اگر شیخ صدوق می‌فرمایند عن الصادق علیه السلام یا قال الصادق علیه السلام تفتن در تعبیر است و الشاهد علیه در مسندات ببینید که در مشیخه طریق دارد گاهی می‌گوید روی العلاء عن محمد بن مسلم گاهی می‌گوید روی عن العلاء عن محمد بن مسلم و سند هم در مشیخه وارد شده است.

ثانیا: مرسلات جزمی شیخ صدوق که صدها مورد هم می‌شود در مقارنه با همین روایات عین همین نصوص که در کتاب کافی یا تهذیبین آمده وقتی مقارنه می‌شود می‌بینیم روایاتی است مانند سایر روایات که قسمتی سندش ضعیف و قسمتی مجهول است در کافی و تهذیبین، مرحوم شیخ صدوق به هر دلیل اطمینان پیدا کرده می‌تواند طبق آن فتوا دهد لذا همان روایات مسند را به نحو مرسل می‌آورد گاهی عن الصادق گاهی قال الصادق می‌گوید اینگونه نیست که شیخ کلینی که اقدام از شیخ صدوق و اقوی از او است در حدیث، این روایات را با یک طریق ضعیف و مجهول به دست آورده باشد و شیخ صدوق با طریق متواتر یا ثقة عن ثقة محرز به دست آورده باشد.

لذا تفتن در تعبیر است چنین عباراتی از شیخ صدوق و اینکه ما نظریه پردازی کنیم و نتیجه بگیریم این روایات مرسل اسنادش به اهل بیت یا به تواتر یا ثقة عن ثقة جزمی است، قابل اثبات نیست.

نکته چهارم: آیا طریق شیخ صدوق در مشیخه به یک راوی مثل بز نطی شامل مورد «روی عن البزنطی» می‌شود یا آن طرق فقط شامل مواردی است که می‌گوید عن بز نطی؟

نکته چهارم: مرحوم شیخ صدوق صدها روایت را در کتاب من لایحضر به این لفظ نقل می‌کنند که روی عن البزنطی، روی عن هشام بن حکم، روی عن صفوان الجمال، در مشیخه هم سند نقل می‌کند به بز نطی، هشام بن حکم و صفوان جمال، این جا یک اشکال مطرح شده بلکه یک نظریه است که وقتی شیخ صدوق می‌گوید عن البزنطی یا می‌گوید بز نطی عن الصادق علیه السلام سند مشیخه شاملش می‌شود یعنی طریق به بز نطی شاملش می‌شود و مرسل نیست اما اگر در من لایحضر که صدها مورد چنین است فرمود روی عن بز نطی یا صفوان جمال، آن سند مشیخه به صفوان جمال شامل این موارد نمی‌شود و این صدها روایت می‌شوند می‌شود روایات مرسل. در بحث حج چند روز پیش اشاره کردیم اجمالی به نمونه‌ای از این موارد کردیم که اینجا توضیح می‌دهیم.

توضیح مطلب خواهد آمد.

[1]. جلسه 70، مسلسل 762، چهارشنبه، 97.11.10.

[3]. الحبل المتین فی أحكام الدین، ص 11: الروایة الاولى من مراسیل الصدوق رحمه الله فی کتاب من لا یحضره الفقیه و قد ذکر رحمه الله ان ما آورده فیه فهو حاکم بصحته و معتقدا به حجة فیما بین و بین الله تع فینبغی ان لا یقصر مراسیله عن مراسیل ابن ابی عمیر و ان تعامل معاملتها و لا تطرح بمجرد الإرسال

[4]. الرواشیح السماویة فی شرح الأحادیث الإمامیة، ایشان در صفحه 254-255 (چاپ دار الحدیث) و صفحه 174 (با چاپ افست مکتبه آیه الله مرعشی) ایشان ابتدا چهار وجه و قول در روایات مرسل بیان می‌کند: و در وجه چهارم می‌فرماید: و هناك مذهب رابع اختاره رهط من محصلیهم وهو أنه إن کان من یرسله من أئمة نقل الحدیث ممن یشتر بذلک، و یروی عنه الثقات و یعترف المشیخة بأنه شیخ جلیل غلو فی الثقة والجلالة، و صححة الحدیث وضبط الروایة، قبل، وإلا لم یقبل.... واحتجوا علیه أيضاً بأنه لو لم یکن الوسط الساقط عدلاً عند المرسل، لما

سأخ له إسناده الحديث إلى المعصوم ، وكان جزمه بالإسناد الموهوم لسماعه إياه من عدل تدليس في الرواية ، وهو بعيد من أئمة النقل . وإنما يتم إذا ما كان الإرسال بالإسقاط رأساً والإسناد جزءاً كما لو قال المرسل : " قال النبي (صلى الله عليه وآله) " ، أو : " قال الإمام (عليه السلام) " . وذلك مثل قول الصدوق عروة الإسلام رضي الله تعالى عنه في الفقيه : قال (عليه السلام) : " الماء يَطَهَّر ولا يُطَهَّر " . إذ مفاده الجزم ، أو الظن بصدور الحديث عن المعصوم ، فيجب أن يكون الوسائط عدولاً في ظنه ، وإلا كان الحكم الجازم بالإسناد هادماً لجلالته وعدالته .

أما در مقام بیان نظریه خودشان می فرمایند: وذهب العلامة رحمه الله تعالى في النهاية - وطابقه شيخنا الشهيد قدس الله تعالى لطيفه في الذكرى - إلى الثالث ، ويؤشبه أن التحقيق يساعده ، والفحص يستصحبه ؛ إذ لو كان مرسله معلوم التحرز عن الرواية عن مجروح ، كان لا محالة في قوة المسند عن الثبوت الثقة . قال في الذكرى : " ولهذا قبلت الأصحاب مراسيل ابن أبي عمير ، وصفوان بن يحيى ، وأحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي ؛ لأنهم لا يرسلون إلا عن ثقة " . قلت : وعلى هذا فلا يختص الأمر بجماعة معدودة نقل الكشي إجماع العصابة على تصحيح ما يصح عنهم بل كل من يثبت بشهادة النجاشي ، أو الشيخ ، أو الصدوق أو غيرهم من أضرابهم ، أنه في الثقة والجلالة بحيث لا يروى عن الضعفاء ، ولا يحمل الحديث إلا عن الثقات ، فإن مراسيله يجب أن تكون مقبولة .

[5]. كتاب البيع، ج 2، ص 628: فهي رواية معتمدة؛ لكثرة طرقها، بل لو كانت مرسلة، لكانت من مراسيل الصدوق التي لا تقصر عن مراسيل مثل ابن أبي عمير؛ فإن مراسلات الصدوق على قسمين: أحدهما: ما أرسله و نسبه إلى المعصوم (عليه السلام) بنحو الجزم، كقوله: قال أمير المؤمنين (عليه السلام) كذا. و ثانيهما ما قال: روى عنه (عليه السلام) مثلاً. و القسم الأول من المراسيل هي المعتمدة المقبولة.

[6] تفصيل الشريعة، (احكام التخلي)، ص 325: قد نسب الفتوى على طبق الرواية إلى الصدوق باعتبار أنه التزم في ديباجة كتابه أن لا يورد فيه إلا ما يفتى على طبقه و يراه حجة بينه و بين ربه، و نحن نزيد عليه بأن مثل هذا النحو من المرسلات مّا اسند إلى الإمام دون الرواية لا مجال للمناقشة في سندها أيضاً فطرحها باعتبار الإرسال لا وجه له لأن الإسناد إليه عليه السلام يرجع إلى توثيق الوسائط من الرواة و لا يقصر توثيق الصدوق عن توثيق أرباب الرجال و لا يلزم كون الراوي مبنياً باسمه و شخصه فلا فرق بين هذا القسم من المرسلات و بين المسندات التي وثق روايتها كالروايات الواقعة في اسناد كتاب كامل الزيارة على ما اعترف به صاحب هذه المناقشة فتدبر

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

در بررسی کتاب من لایحضر در نکته چهارم گفتیم صدها روایت در این کتاب وجود دارد که به لفظ رَوَى عن البزنطی یا رَوَى عن هشام بن حکم یا رَوَى عن صفوان الجمال نقل شده و به این روایت در مشیخه من لایحضر طریق هم دارند آیا آن طرق شامل این موارد هم می شود یا آن طرق فقط شامل مواردی است که می گوید عن بزنی، لذا این صدها روایت عملاً مرسل می شود.

مرحوم خوئی دو نظریه متنافی در مباحث فقهی شان ارائه می کنند،

نظریه اول مرحوم خوئی: در کتاب الصوم می فرمایند [2] شیخ صدوق که در مشیخه فقیه طریقش را به جمله ای از روایات ذکر می کند در خود من لایحضر از این روایات به سه صورت حدیث نقل می کند:

صورت اول: گاهی می گویند رَوَى محمد بن اسماعیل بن یزید، رَوَى عبدالله بن سنان، مسلماً آن اسناد مشیخه به محمد بن اسماعیل بن بزید و عبدالله بن سنان شامل اینگونه روایات می شود و از ارسال خارج می شوند.

صورت دوم: گاهی تعبیر می کند به رَوَى عن محمد بن اسماعیل بن بزید یا رَوَى عن عبدالله بن سنان.

صورت سوم: گاهی تعبیر می کند به رَوَى بعض اصحابنا عن عبدالله بن سنان، مرحوم خوئی می فرمایند آن اسناد در مشیخه فقیه شامل این گونه موارد نمی شود لذا رَوَى عن عبدالله بن سنان و رَوَى بعض اصحابنا عن عبدالله بن سنان می شود مرسل.

می فرمایند قدر متیقن از آن طرق صورت اول است، شمول آن طرق بر صورت دوم و سوم مشکل است بل لایبعد الجزم بالعدم فهو ملحق بالمرسل.

مرحوم شهید صدر در مباحث الأصول [3] بحث استصحاب همین مطلب را تأیید می کنند، روایتی را نقل می کنند از اسحاق بن عمار قال قال لی ابوالحسن الأول إذا شککت فابن علی یقین، قال قلت هذا اصل قال نعم. شهید صدر می فرمایند اما سند حدیث جمعی از علماء از آن تعبیر کرده اند به موثقه و این تعبیر منشأش این است که صاحب وسائل در باب خلل فی الصلاة می گویند عن الصدوق بإسناده عن اسحاق

بن عمار، شهید صدر می‌فرمایند صاحب وسائل اشتباه کرده اند زیرا شیخ صدوق در من لایحضر تعبیر نکرده عن اسحاق بن عمار بلکه فرموده رُوی عن اسحاق بن عمار و مثل هذا لایدخل فیما ذکره فی المشیخه. لذا اینها مرسل است.

نظریه دوم مرحوم خوئی: ایشان در کتاب الحج [4] که چند روز قبل [5] در فقه بررسی کردیم، می‌فرمایند رُوی عن صفوان الجمال حدیث مرسل نیست و طرق مشیخه به صفوان جمال شامل اینگونه موارد هم می‌شود، و طریق معتبر است.

عرض می‌کنیم: به مجموع دو نظریه مرحوم خوئی چند اشکال وارد است:

اولا: اینکه مرحوم خوئی در نظریه اولشان سه صورت برای نقل حدیث در من لایحضر تصویر فرمودند، می‌گوییم نسبت به صورت سوم که رُوی بعض اصحابنا عن فلان باشد ما در من لایحضر چنین تعبیری پیدا نکردیم. [6]

ثانیا اگر چنین تعبیری هم باشد قبول داریم که طرق شاملش نمی‌شود، به خاطر اینکه وقتی می‌گوید رُوی بعض اصحابنا عن صفوان الجمال مثلا، نمیدانیم این بعض کیست، اگر همان راوی قبل از صفوان است که در مشیخه آمده است باید ببینیم طریق مرحوم صدوق به آن راوی چگونه است چون مستقیم از صفوان نقل نمیکند اینجا اجمال دارد اما در من لایحضر چنین چیزی ندیدیم.

اما مواردی که به لفظ و رُوی عن فلان می‌آورد که بسیار زیاد و مدها مورد است و در مشیخه طریق به آنها دارد به نظر ما این روایات مرسل نیست و طریق مشیخه شاملش می‌شود.

توضیح مطلب: از مقدمه من لایحضر استفاده میشود شیخ صدوق ابتداءً طرق خودشان را به روایات و کتبی که از آنها حدیث نقل کرده در من لایحضر را نمی‌خواسته ذکر کند، آن طرق را احاله کرده است به فهرست کتبی که رُویتها عن مشایخی و اسلافی، می‌خواسته اند فهرستی مانند شیخ طوسی بنگارند یا نگاشته بودند که طرقشان را آنجا ذکر کنند، لکن در پایان نگارش من لایحضر به این نتیجه رسیدند که مشیخه را ملحق کنند و اسناد روایات ثبت شود تا از ارسال خارج شود لذا کسی که تتبع کند در مشیخه به این نتیجه میرسد که تقریبا مرحوم شیخ صدوق شروع کردند مراجعه به روایاتی که نگاشته اند، و تقریبا فی الجمله در خیلی موارد به ترتیب ذکر روایات مشیخه را در انتهای کتاب آورده اند نه به ترتیب حروف الفباء، بعد از تثبیت این نکته به دو مطلب توجه کنید تا نتیجه بگیریم:

مطلب اول: ترتیب را که ملاحظه می‌کنیم می‌بینیم به اولین روایتی که از هشام بن حکم میرسند به دنبال راوی قبلی که هر کسی بوده ایشان طریق به آن روایت را ذکر کرده اند طریق به هشام را ذکر میکنند طریق به اصبع بن نباته را ذکر میکنند طریق به حریر را ذکر میکنند وقتی به مشیخه مراجعه میکنیم وقتی راوی اولین بار ذکر میشود و سند به آن راوی ذکر میشود خیلی جاها روایت از آن راوی به نحو رُوی است. مثال: هشام بن حکم، ترتیب را پیش بروید در مشیخه اولین بار که اسنادشان را با هشام به ترتیب روایات ذکر میکنند اولین روایت این است که رُوی عن هشام بن حکم، نسبت به مسعدة بن صدقه همین است نسبت به اصبع بن نباته و حریر بن عبدالله همین است، نسبت به یحیی بن ابی عمران و هشام الحناط همین است.

مطلب دوم: اشخاصی هستند که در مشیخه من لایحضر شیخ صدوق طریقشان را به این اشخاص ذکر کرده‌اند و در متن فقیه جز به لفظ رُوی عن فلان حدیث نداریم و این به روشنی دلالت میکند طریقی که ذکر میکنند شامل این موارد است و غیر از رُوی عن فلان حدیث نداریم مانند یحیی بن عباد، یحیی بن عبدالله، زید بن علی، عبیدالله المرافقی، معمر بن یحیی، و عائذ الأحمس و غیر اینها.

لذا با این دو مطلب اطمینان پیدا میکنیم در مدها مورد که رُوی عن فلان در من لایحضر آمده طریق آخر فقیه در مشیخه شامل این موارد میشود و این مدها مورد از ارسال خارج میشود و کلام مرحوم خوئی و شهید صدر صحیح نیست.

نکته پنجم: با کار تحقیقی ویژه در مشیخه من لایحضره الفقیه قسمت زیادی از طرق شیخ صدوق قابل تصحیح و اعتبار است

یک نکته را هم ملحق میکنیم:

نسبت به طرق شیخ صدوق در مشیخه من لایحضر باید کار تحقیقی ویژه ای شود که قسمت زیادی از این طرق قابل تصحیح و احراز اعتبار خواهد بود.

ما در مباحث فقهی به مناسبت‌هایی بعض این طرق را بررسی کردیم.

مثال: مثالی که در فقه اشاره نکردیم را بیان میکنیم: شیخ صدوق در من لایحضر روایاتی نقل می‌کند از فضیل بن یسار در مشیخه طریقشان به او را اینگونه ذکر میکنند محمد بن موسی المتوکل عن علی بن حسین السعد آبادی عن احمد بن ابی عبدالله البرقی عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن عمر بن اذینه عن فضیل بن یسار. جمعی از اعلام میگویند طریق غیر معتبر است به دو جهت یکی محمد بن موسی المتوکل و دیگری علی بن حسین سعدآبادی.

عرض می‌کنیم: محمد بن موسی المتوکل و علی بن حسین سعد آبادی هر دو قابل احراز وثات اند. محمد بن موسی بن متوکل علی ما یقال در 47 طریق از طرق مشیخه من لایحضر آمده است، سید بن طاووس در فلاح السائل [7] باب 19 فضل صلاة الظهر روایتی می‌آورند و میفرمایند روایت این روایت ثقات اند بالاتفاق یکی از آن روایت محمد بن موسی بن متوکل است، لذا ما یک وقت نقش سید بن طاووس در منابع رجالی و گزارشگری هایش را بررسی کردیم و گفتیم اگر خود ایشان بگوید ثقة معلوم نیست مستند به چه دلیل است و قبول نداریم اما اگر بگوید ثقة بالاتفاق این نقل وثاقت است و قبول داریم، این غیر از محمد بن موسی سمان همدانی است که ضعفه القمیون.

علی بن حسین سعد آبادی از رجال کامل الزیارة است اما از مشایخ ابن قولویه است و توثیق ابن قولویه در کامل الزیارة شامل مشایخ خودش میشود و روایت مع الواسطه را شامل نمیشود. لذا این فرد هم ثقة است.

پس طریق شیخ صدوق به فضیل بن یسار معتبر است. همین دو نفر در طریق شیخ صدوق به حسن بن زیاد صیقل هستند که مشکل فقط همین دو نفر هستند. در یکی از طرق به عبدالعظیم حسنی همین دو راوی هستند. در طریق به سعید نقاش در مشیخه صدوق همین دو نفرند در طریق به صالح بن عقبه همین دو نفرند که مشکیشان حل شده لذا با این نگاه کمیت معتنابی از طرق شیخ صدوق قابل اعتبار است. خود محمد بن موسی المتوکل هم در طریق به حسن بن محمود و داود صرمی وجود دارد.

کتاب مورد بررسی بعدی تهذیبین است که خواهد آمد.

[1]. جلسه 71، مسلسل 763، شنبه، 13.11.97.

[2]. موسوعة مرحوم خوئی، ج 22، ص 206: إثمًا الكلام في أنّ هذه الطرق التي يذكرها إلى هؤلاء الرجال هل تختص بمن يروى بنفسه عنه مثل أن يقول: روى محمد بن إسماعيل بن بزيع، أو روى عبد الله بن سنان أو أنها تعم مطلق الرواية عنهم و لو لم يسند بنفسه تلك الرواية إلى الراوي، بل أسندها إلى راو مجهول عنه، مثل أن يقول: روى بعض أصحابنا عن عبد الله بن سنان، أو روى عن ابن سنان، و نحو ذلك مما لم يتضمن إسناده بنفسه إلى ذلك الراوي؟ و المتيقن إرادته من تلك الطرق هو الأول.

و أما شموله للثاني بحيث يعم ما لو عثر على رواية في كتاب عن شخص مجهول فعبر بقوله: روى بعض أصحابنا عن فلان، أو روى عن فلان فمشكل جداً، بل لا يبعد الجزم بالعدم، إذ لا يكاد يساعده التعبير في المشيخة بقوله: فقد رويته عن فلان كما لا يخفى. فهو ملحق بالمرسل.

[3]. مباحث الأصول، ج 5، ص 145: أما سند الحديث فقد عبروا عنه بالموثقة، وهذا التعبير نشأ مما في الوسائل، حيث ذكر هذا الحديث في باب الخلل في الصلاة، ونقله عن الصدوق بإسناده عن إسحاق بن عمار، وهذا اشتباه منه، فإن الصدوق في الفقيه لم يذكره ابتداءً عن إسحاق، بل قال: روى عن إسحاق بن عمار، ومثل هذا لا يدخل في ما ذكره في مشيخته من كون الروايات التي يرويها عن إسحاق يرويها بالسند الفلاني. إذن فالرواية مرسله لا اعتبار بها سنداً.

آية الله حائري ذیل این جمله در پاورقی می‌فرمایند: لا یبعد صحّة فهم صاحب الوسائل وأن يكون تعبیر مشيخة الفقيه بقوله: (وما كان فيه عن إسحاق بن عمار ...) شاملاً بإطلاقه لذلك فيكون المقصود بما في الفقيه من قوله: (روى عن إسحاق بن عمار) هو رواية كتاب إسحاق له.

[4]. موسوعة مرحوم خوئی، ج 29، ص 54: ثم إن رواية صفوان المتقدمة صحيحة لصحة طريق الصدوق إليه «1»، و في الطريق موسی بن عمر و هو ثقة على الأظهر لوقوعه في إسناده كامل الزيارات. و ربما يتوهم أن هذه الرواية مرسله، لأن الصدوق قال روى عن صفوان الجمال «2»، و لو قال روى فلان لكان مسنداً، و صحّة الطريق إنما تفيد في الروايات المسندة لا المرسله.

و لكنّه توهم ضعیف جداً، إذ لا فرق بین التعبيرین، فإنّ الصدوق ذکر فی المشیخة أنّ کل ما کان فی هذا الكتاب عن فلان فقد رويته عن فلان، و هذا یصدق علی کل من التعبيرین سواء قال روى فلان أو روى عن فلان.

[5]. مباحث حج حضرت استاد: جلسه 66، مسلسل 1004، شنبه، 06.11.97.

[6]. مقرر: چنانکه حضرت استاد فرمودند پیدا نشد فقط مواردی هست که البته تعبیر متفاوت است و می‌گویند: رَوَى عُثْمَانُ بْنُ عِيسَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا

[7]. فلاح السائل، ص 158: أقول وقد ورد النقل مزكيا للعقل فيما أشرت إليه فمن ذلك ما أرويه بطرقى التى قدمناها فى خطبة هذا الكتاب إلى الشيخ الجليل أبى جعفر محمد بن بابويه رضوان الله جل جلاله عليه مما ذكره ورواه فى أماليه قال حدثنا موسى بن المتوكل رحمه الله قال حدثنا على بن إبراهيم عن أبيه إبراهيم بن هاشم عن محمد بن أبى عمير قال حدثنى من سمع أبا عبد الله الصادق عليه السلام يقول ما أحب الله من عصاه ثم تمثل فقال : تعصى الله وان تظهر حبه * هذا محال فى القياس بديع لو كان حبك صادقاً لأطعته * ان المحب لمن يحب مطيع أقول ولعل قائلًا يقول هذا البيتان لمحمود الوراق . فنقول ان الصادق عليه السلام تمثل بهما ورواة الحديث ثقات بالاتفاق ومراسيل محمد بن أبى عمير كالمسانيد عن أهل الوفاق .

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

گفتیم صاحب وسائل الشیعة نسبت به کتبی که روایات و سائل را از آنها گردآوری کرده‌اند ادعا می‌کنند قطع به صدور آن روایات دارند. گفتیم نسبت به کتب أربعة بالخصوص اشاره‌ای داشته باشیم و سپس بسیار مختصر به سایر منابع آن بپردازیم. نسبت به کتاب کافی و من لایحضر نکاتی بیان شد.

مورد سوم: تهذیبین

کتاب تهذیبین از شیخ طوسی هم از سوی صاحب وسائل هم دیگران ادعا شده است روایاتشان مقطوع الصدور است به دو بیان:

بیان اول: مرحوم فیض کاشانی در مقدمه کتاب وافى [2] می‌فرماید شیخ طوسی در کتاب عدة فرموده است آنچه را که من در دو کتاب اخبارم یعنی تهذیب و استبصار آورده‌ام من الأصول المعتمدة علیها أخذ کرده‌ام لذا مجموعه روایات تهذیب و استبصار از اصول معتمده أخذ شده و اصول معتمده هم یا قطعی الصدور یا حد اقل صحیح است.

عرض می‌کنیم: شیخ طوسی در کتاب عدة چنین ادعایی فرموده‌اند. اشکال دیگری هم داریم که بعد از بیان دوم اشاره می‌کنیم. شاهد عدم چنین ادعایی از سوی شیخ طوسی این است که در مقدمه تهذیب می‌فرمایند [3] ما همه جهودمان را بکار بردیم و احادیث اصحاب را المختلف فيه و المتفق در این کتاب آورده‌ایم. احادیث اختلافی و اتفاقی را در این کتاب آورده‌ایم و در اخبار متعارض هم تعویل خودمان را به خبری که قاضی بین الخبرین باشد مطرح می‌کنیم، این نکته نشان می‌دهد که مرحوم شیخ طوسی نه اخبار تهذیبین را قطعی الصدور و نه کل آن را صحیح می‌دانند.

بیان دوم: گفته شده مرحوم شیخ طوسی نه در عدة بلکه در مقدمه تهذیب فرموده‌اند روایات مذکوره در تهذیبین از کتب و اصول معروفه أخذ شده پس نه نیاز به طریق به این کتب داریم نه نیاز داریم به بررسی روات از صاحب کتاب تا معصوم زیرا کتب مشهوره است. شاهد بر این معنا این است که مرحوم شیخ در اول تهذیب می‌فرماید من هر جا روایتی را مصدر می‌کنم به اسم یک راوی مثلاً می‌گویم احمد بن محمد بن عیسی معنایش این است که روایت را از کتاب و اصل او خودم نوشته‌ام و أخذ کرده‌ام، و مستدل می‌گوید این کتب و اصول همه اش مشهور و معروفند و احتیاج به طریق ندارند لذا مستقیم شیخ طوسی از این کتب نقل کرده و این کتب معروف و مشهور بوده‌اند پس نه از شیخ طوسی به این کتب احتیاج به طریق داریم نه از صاحب کتاب به معصوم احتیاج به طریق داریم.

عرض می‌کنیم: اولاً: در دهها مورد که شیخ طوسی به أسماء اشخاص ابتدا کرده‌اند یک، دو یا سه روایت از بعض روات مصدر بیشتر نقل نکرده‌اند و کثیری از اینها نه در فهرست شیخ و نه در سایر کتب معدّه برای ذکر نام کتب روات هیچ مطرح نشده که اینها کتاب داشته باشند. مثلاً ابراهیم بن مهزیار، احمد بن محمد بن حسن بن ولید، اینها مصدرانند در تهذیب، جابر ابن عبدالله انصاری، زید بن جهم هلالی، عبدالله بن سیابه، علی بن سندی، محمد بن زید طبری، یعقوب بن عثیم که اینها کتابی برایشان ذکر نشده تا بگوییم کتاب مشهور معتمد داشته‌اند و شیخ از کتب اینها نقل فرموده است. بعضی هم که کتاب دارند قرینه داریم با اینکه راوی مصدر است اما شیخ از کتاب او نقل نکرده است. مثال: مرحوم شیخ در تهذیب از زید شحام نقل می‌کنند عن أبی عبدالله علیه السلام رجل طاف بالبیت علی غیر وضوء قال

لابأس. ابتدا می‌کند در این روایت به زید شخام، در مشیخه تهذیب طریق ذکر نمی‌کنند به او، در کتاب فهرست می‌فرمایند له کتاب و طریق هم ذکر می‌کنند به کتاب زید شخام و در طریق به آن کتاب أبوجمیل است که ضعیف می‌باشد. مرحوم خوئی می‌فرمایند شیخ طوسی از کتاب زید شخام نقل کرده اما طریق به کتاب در فهرست ضعیف است لذا حدیث معتبر نیست.

کلام ما این است که در کتاب تهذیب تنها یک روایت مصدّر به زید شخام است و لاغیر، اگر کتاب او دست شیخ طوسی بوده و کتاب معروف و مشهوری هم بوده نباید فقط یک حدیث نقل کنند و در مشیخه هم طریق به کتاب را ذکر نکنند. این شاهد است بر اینکه روایت از کتاب دیگری گرفته شده لذا حدیث مرسل است نه اینکه حتماً از کتاب زید شخام نقل کرده باشد.

ثانیا: هر چند موارد کثیری که در تهذیب مصدّر به روات است مطمئن هستیم نقل از کتب آنها است اما قرائنی داریم که آن کتب عند المشهور معتمد نبوده‌اند.

ثالثا: فرض کنید مرحوم شیخ از کتب مشهوره حدیث نقل کرده‌اند اما خود ایشان هم به بعضی آنها اعتماد نکرده‌اند و بعضی رواتش را تضعیف کرده‌اند.

مثال: از عمار ساباطی به توسط کتاب نوادر الحکمة محمد بن احمد بن یحیی حدود شصت روایت نقل می‌کند و از طریق کتاب سعد بن عبدالله از عمار ساباطی حدود سی حدیث نقل می‌کند، از طریق محمد بن علی بن محبوب از عمار ساباطی سی حدیث نقل می‌کند از طریق کافی و شیخ کلینی از عمار ساباطی حدود پانزده حدیث نقل می‌کند از طریق احمد بن محمد بن عیسی از عمار ساباطی پانزده روایت نقل می‌کند، این روایات از کتب مشهوره و معتمد نقل شده است لکن مع ذلک وقتی به همین روایاتی که عمار ساباطی در آن است می‌رسد دو نظریه مختلف در همین کتب اخبارشان ارائه می‌دهند، یک جا می‌فرمایند عمار ساباطی که همین روایات را گزارشگری کرده، ضعیف فاسد المذهب لایعمل علی ما تفرّد به، یک جای دیگر می‌گویند ثقة. نسبت به پاره‌ای از روایات دیگر که از همین کتب معتمد نقل می‌کند در تهذیب و استبصار اسناد را تضعیف می‌کند و می‌گوید در این روایت علی بن حدید است که ضعیف است و در آن روایت سیّاری است و ضعیف است. لذا نه ادعای قطعی الصدور بودن روایات تهذیبیین و نه اعتقاد خود شیخ طوسی به صحت این روایات قابل اثبات نیست.

نتیجه اینکه کتب أربعة با همه جلالت شأن مؤلفان آنها نه قطعی الصدور بودن روایاتشان و نه صحت و اعتماد مؤلفان و مشهور به تمام روایات آنها ثابت نیست لذا تنقیح سندی می‌خواهد. نسبت به طریق تهذیب هم مطالبی است که در طی مباحث فقهی اشاره شده و به مناسبت در جای خودش بیان خواهد شد.

نسبت به بقیه کتبی که صاحب وسائل از آنها نقل کرده‌اند نه ادعای قطعی الصدور بودن آنها همراه با برهان و استدلال است، نه صحت آنها نزد مؤلفانشان. حتی برای بعضی این کتب یک طریق صحیح هم که آنها را از ارسال خارج کند به نظر ما وجود ندارد لذا بررسی و تنقیح سندی آنها لازم است.

بله بعضی از کتب هستند که مؤلفان آنها در مقدمه این کتب ادعا کرده‌اند ما روایات را از روات ثقات أخذ کرده‌ایم نسبت به این کتب اگر انتساب کتاب به مؤلف و انتساب مقدمه به مؤلف محرز باشد و مؤلف خودش از ثقات باشد در اثبات وثاقت روات مبتنی بر اصالة العدالة نباشد در این صورت شهادت او به وثاقت روات کتابش قبول می‌شود و اعتماد پیدا می‌شود از خبر عدل ثقه در موضوعات به وثاقت روات لکن کتبی که اینچنین ادعا شده است در تعداد زیادی از این کتب الا ما شدّ یکی از این مقدمات قابل اثبات نیست.

جلسه بعد به طور مختصر به بعضی این کتب که صاحب وسائل چنین ادعایی دارند اشاره می‌کنیم و بحث را جمع بندی می‌کنیم.

[1]. جلسه 72، مسلسل 764، یکشنبه، 14.11.97.

[2]. الوافی، ج 1، ص 23؛ و قال صاحب التهذیب فی کتاب العدة إن ما أورده فی کتابی الأخبار إنما أخذه من الأصول المعتمدة علیها و قد سلک علی ذلک المنوال کثیر من علماء الرجال.

[3]. تهذیب الأحکام، ج 10، ص 14: قال محمد بن الحسن بن علی الطوسی رحمه الله: کنا شرطنا فی اول هذا الكتاب ان نقتصر علی ایراد شرح ما تضمنته الرسالة المقنعة و ان نذكر مسألة مسألة و نورد فيها الاحتجاج من الظواهر و الدالة المفصیة الی العلم و نذكر مع ذلک طرفا من الاخبار التي رواها مخالفونا ثم نذكر بعد ذلک ما يتعلق باحاديث اصحابنا رحمهم الله، و نورد المختلف فی کل مسألة منها و المتفق علیها و فینا بهذا الشرط فی اکثر ما یحتوی علیه کتاب الطهارة، ثم انا رأینا انه یخرج بهذا البسط عن الغرض و یكون مع هذا الكتاب مبتورا غیر

مستوفی فعدلنا عن هذه الطريقة الى ايراد احاديث اصحابنا رحمهم الله المختلف فيه و المتفق، ثم رأينا بعد ذلك ان استيفاء ما يتعلق بهذا المنهاج اولى من اللاتباب في غيره فرجعنا و اوردنا من الزيادات ما كنا أخللنا به و اقتصرنا من ايراد الخبر على الابتداء بذكر المصنف الذي اخذنا الخبر من كتابه او صاحب الاصل الذي اخذنا الحديث من اصله، و استوفينا غاية جهدنا ما يتعلق باحاديث اصحابنا رحمهم الله المختلف فيه و المتفق و بينا عن وجه التأويل فيما اختلف فيه على ما شرطناه في اول الكتاب و اسندنا التأويل الى خبر يقضى على الخبرين و اوردنا المتفق منها ليكون ذخرا و ملجأ لمن يريد طلب الفتيا من الحديث

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

مورد چهارم: كتاب كامل الزيارات

گفتيم نسبت به بعض كتيبى كه صاحب وسائل فرمودند مؤلفان اين كتب در مقدمه كتبشان گفته‌اند روايات را جز از روات ثقات نقل نمى‌كنند و اين تعبير، شهادت يك ثقه است بر اينكه روات كتبش همه ثقات‌اند.

يكنى از آن كتب، كتاب كامل الزيارات از مرحوم ابن قولويه است. صحيح است كه روايات اين كتاب روايات فقهى نيست لكن اگر اين مقدمه مورد پذيرش قرار گيرد و روات در اسناد اين روايات ثقه باشند تأثير فوق العاده‌اى در فقه از كتاب الطهارة تا ديانت خواهد داشت. عالم جليل القدر جعفر بن محمد بن ابن قولويه قمى متوفى 367 از بزرگان اعلام اماميه در مقدمه كتاب كامل الزيارات [2] بعد از اينكه توضيح مى‌دهد من در اين كتاب روايات داله بر ثواب زيارت اهل بيت را گردآورى مى‌كنم سپس مى‌فرمايند من احاديثى را نقل مى‌كنم كه ما وقع لنا من جهة الثقات من اصحابنا و لا خرجت فيهِ حديثاً روى عن الشاذ من الرجال، يؤثر ذلك عنهم عن المذكورين غير المعروفين بالرواية المشهورين بالحديث و العلم.

در برداشت از اين جمله بين اعلام اختلاف است.

صاحب وسائل و يكنى از اعلام نجف [3] حفظه الله در كتاب مصباح المنهاج شان كتاب التجارة به مناسبت حديثى حول حلق اللحية مى‌فرمايند مرحوم خوى در مباني تكملة المنهاج فرموده‌اند سند اين حديث لابس به است زيرا دو نفر در اين طريق از رجال اسناد كامل الزياره‌اند و آن زمان ايشان اين مبنا را قبول داشته‌اند. سپس اين محقق مى‌گويد و هو و إن عدل عن ذلك الا أن الظاهر أن عدوله في غير محله على ما أوضحناه في جواب سؤال وجه الينا حول ذلك. [4] و نتيجه‌اى كه مى‌گيرند اين است كه على ذلك يتعين البناء على وثاقة الرجال المذكورين في الكتاب المذكور.

از مدرسه قم صاحب تفصيل الشريعة [5] همين مبنا را قبول دارند كه وجود راوى در اسناد كامل الزياره علامت اعتبار است.

مرحوم خوى سه نظريه طولى در مباحث فقهى‌شان ارائه كرده‌اند:

نظريه اول: يُستفاد از بعض مطالبشان كه در برهه‌اى از زمان قائل بودند [6] رواياتى كه در كامل الزياره به معصوم منتهى مى‌شود چه روايتش امامى باشند چه غير امامى، نقل در كامل الزياره علامت وثاقت است. [7] در چاپ اول تا چهارم معجم رجال الحديث راجع به عبدالله بن مسعود مى‌فرمايند إن عبدالله بن مسعود لم يثبت أنه والى علياً عليه السلام و قال بالحق و لكنه مع ذلك لا يبعد الحكم بوثاقته لوقوعه في أسناد كامل الزيارات و الله العالم. [8]

نظريه دوم: در مرحله دوم مقدارى مبنايشان مضيق مى‌شود و مى‌گويند رواياتى كه منتهى به معصوم شود و سلسله سند متصل باشد و راوى هم امامى باشد با اين قيود وجود چنين راوى در اسناد كامل الزياره علامت وثاقت است.

نظريه سوم: در اواخر عمر شريفشان از مبناى دومشان عدول مى‌كنند و مى‌فرمايند توثيق فقط شامل مشايخ ابن قولويه و راويان بدون واسطه شان است.

شهيد صدر در مباحث الأصول [9] بحث لاضرر در بررسى سندی يكنى از روايات لاضرر مى‌فرمايند نعم، يوجد هنا طريق يصح الاعتماد عليه في توثيق السعدآبادى و هو: رواية الشيخ المحدث الجليل جعفر بن قولويه عنه في كامل الزياره مع ذكره في أوله: أنه لا يروى فيه إلّا عن الثقات، فإنّ هذا الكلام و إن كان لا يظهر منه أزيد من توثيق الرواة الذين نقل عنهم مباشرة و ابتداء في الكتاب، لكن هذا المقدار يكفينى، لأنّه قد نقل عن السعدآبادى في الكتاب مباشرة و ابتداء.

ما هم بارها در فقه اشاره کردیم همین نظریه اخیر مورد قبول است و توثیق ابن قولویه فقط شامل مشایخ مستقیم او می‌شود.

کلام محقق خوئی نسبت به روات کتاب کامل الزیارات

ابتدا مطالبی که مرحوم خوئی به عنوان استدراک از نظریه قبلی‌شان مطرح کرده‌اند را اشاره می‌کنیم سپس پاسخی را که صاحب مصباح المنهاج حفظه الله از این مطالب دادند بیان می‌کنیم و در پایان نظر خودمان را توضیح می‌دهیم تا نتیجه بگیریم مبنای اخیر مرحوم خوئی صحیح است.

نوشته ای از مرحوم خوئی چاپ شده با این عنوان استدراک حول اسناد کامل الزیارات.[10] انتساب این مبنای جدید به مرحوم خوئی هم مسلم است چند نفر از شاگردان ایشان برای خود بنده نقل کردند یکی مرحوم آیه الله میرزا علی آقای فلسفی رحمه الله علیه استاد درس سطح و مکاسب ما و دیگران.

مرحوم خوئی می‌فرماید ظاهر کلام ابن قولویه دو نکته را در بر دارد:

یکم: ابن قولویه در کتابش از غیر ثقه نقل نمی‌کند.

دوم: در مقدمه ای که معلوم می‌شود بعد از تدوین کتابشان نگاشته‌اند مطلبی دارند که ظاهرش این است که جمیع من وقع فی اسناد کامل الزیاره ثقه هستند.

لکن می‌فرماید بعد از ملاحظه روایات کتاب و تفتیش روات و سندهای موجود در کتاب کامل الزیاره برای ما روشن شد که تعداد زیادی از روایات این کتاب لعلها تربو علی النصف اوصافی را که در مقدمه مؤلف می‌آورد بر روایات و روات منطبق نیست به این جهت که در این کتاب بسیاری از روایات مرسله، مرفوعه و مقطوعه است و روایاتی که به معصوم منتهی نمی‌شود، در سند روایات این کتاب رواتی هستند من غیر اصحابنا یا رواتی که مهمل هستند که در کتب رجال نامی از آنها نیست، یا رواتی هستند که مشهور به ضعف هستند، مانند حسین بن علی بن ابی عثمان، محمد بن عبدالله بن مهران، امیه بن علی القیسی و دیگران، به روشنی می‌بینیم واقعیت کتاب منطبق بر مقدمه نیست و اگر بگوییم مقصود مؤلف این است که جمیع روات در اسناد کتاب ثقه‌اند و تصریح می‌کنند یک حدیث از رجال شاذ غیر معروفین به روایت نیاوردم، لذا اگر بخواهیم کلام این عالم جلیل القدر را حفظ کنیم از خدایی نکرده خلاف واقع چاره‌ای نداریم و می‌گوییم مقصودشان این است که روایاتی را که نقل می‌کنند از مشایخ ثقات نقل می‌کنند چون نقل از ضعیف هم شایع بوده است. لذا مرحوم خوئی می‌فرماید ما از مبنای قبلی مان عدول کردیم و ملتزم می‌شویم توثیق ایشان فقط شامل مشایخ شان است.

کلام صاحب مصباح المنهاج نسبت به روات کتاب کامل الزیارت

صاحب مصباح المنهاج مطالب مرحوم خوئی را می‌آورند چند نکته را مطرح می‌کنند و سپس می‌فرمایند باید تأیید کنیم که کل روات موجود در کتاب کامل الزیاره ثقه‌اند:

نکته اول: اشتغال کتاب بر مرسله، مرفوعه و مقطوعه منافاتی با کلام این عالم جلیل القدر و تعهد ایشان ندارد. چه اشکالی دارد این روایاتی که مرسله است و از راوی نقل می‌کند که او به ارسال از امام نقل کرده و ابن قولویه اطمینان پیدا کرده که این روات لایرسلون الا عن ثقه. این در بین قدماء مألوف بوده است، مواردی داریم که قدماء تصریح می‌کنند مشایخ ثلاثه لایرسلون الا عن ثقه حالا رواتی هم داشته باشیم ابن قولویه اطمینان پیدا کرده اینان لایرسلون الا عن ثقه و این اشکال ندارد پس خللی به شهادت ایشان وارد نمی‌شود.[11]

نکته دوم: می‌فرماید[12] چه اشکالی دارد گاهی روایات مرسله از کتابهایی اخذ شده که قرائن خارجی بر صحت اخبارش و عرضه اخبار بر ائمه یا بر خواص اصحاب ائمه بوده است لذا ابن قولویه از این کتابها روایات مرسله را نقل کرده و اعتماد دارد به این روایات. پس وجود روایات مرسله خللی به شهادت ابن قولویه وارد نمی‌کند.

مصباح المنهاج را مطالعه کنید. ادامه بحث خواهد آمد.

[2]. كامل الزيارات، ص 3 و 4: إنما دعاني إلى تصنيف كتابي هذا مسألتك و تردادك القول على مرة بعد أخرى تسألني ذلك و لعلمي بما فيه لي من المثوبة - و التقرب إلى الله تبارك و تعالى و إلى رسوله و إلى علي و فاطمة و الأئمة صلوات الله عليهم أجمعين و إلى جميع المؤمنين ببثه فيهم و نشره في إخواني المؤمنين على جملته فأشغلت الفكر فيه و صرفت الهم إليه و سألت الله تبارك و تعالى العون عليه حتى أخرجه و جمعته عن الأئمة صلوات الله عليهم أجمعين من أحاديثهم و لم أخرج فيه حديثاً روى عن غيرهم إذا كان فيما روينا عنهم من حديثهم ص - كفاية عن حديث غيرهم و قد علمنا أنا لا نحيط بجميع ما روى عنهم في هذا المعنى و لا في غيره لكن ما وقع لنا من جهة الثقات من أصحابنا رحمهم الله برحمته و لا أخرجت فيه حديثاً روى عن الشاذ من الرجال يؤثر ذلك عنهم عن المذكورين غير المعروفين بالرواية المشهورين بالحديث و العلم

[3]. آية الله سيد محمد سعيد حكيم.

[4]. مصباح المنهاج (كتاب التجارة)، ج 1، ص 461.

[5]. در موارد بسیار زیادی از تفصیل الشریعة چنین استدلالی وجود دارد از جمله در کتاب الحج، ج 3، ص 52: جعفر بن محمد بن حکیم من رجال کامل الزیارات الذین ورد فیهم التوثیق العام و هو حجة مع عدم تضعیف خاص فی مقابله

[6]. معجم رجال الحديث، ج 1، ص 50 در مقدمه سوم با عنوان التوثیقات العامة می فرمایند: نحکم بوثاقه جمیع مشایخه الذین وقعوا فی إسناد کامل الزیارات ایضاً ... اللهم إنا أن یبتلى بمعارض.

[7]. مقرر: شاید بتوان یک مرحله قبل از این هم تصویر کرد، یعنی مرحوم خوئی ابتدا قائل به وثاقت روات در اسناد کامل الزیارات نبودند سپس عدول کردن و قائل به وثاقت شدند و در پایان هم از این مبنا برگشتند. شاهد بر این مطلب کلام آیه الله غروی تبریزی مقرر مباحث طهارت مرحوم آیه الله خوئی در چندین موضع از مباحث طهارت کتاب تنقیح در پاورقی می فرمایند: الأمر و ان كان كما قررناه إنا ان الرجل ممن وقع فی أسانید کامل الزیارات و قد بنی - أخیراً - سیدنا الأستاذ - دام ظلّه - علی وثاقه الرواة الواقعیین فی أسانید الکتاب المذكور و من هنا عدل عن تضعیف الرجل و بنی علی وثاقته إذا فالروایة موثقة. التنقیح فی شرح العروة الوثقی، ج 1، ص 188 و 316 و 346.

[8]. معجم رجال الحديث، (چاپ چهارم)، ج 10، ص 323.

دو نمونه از موارد عمل بر اساس این نظریه در فقه ایشان: 1. موسوعه مرحوم خوئی، ج 2، ص 167، نسبت به عثمان بن عیسی می فرمایند: أضف إلى ذلك أنه مَن وثقه ابن قولويه لوقوعه فی أسانید کامل الزیارات. و مع الوثوق لا یقدح كونه واقفياً أو غیره. نعم، بناء علی مسلک صاحب المدارك (قدس سره) من اعتبار كون الراوی عدلاً إمامياً لا یعتمد علی رواية الرجل لعدم كونه إمامياً. 2. موسوعه مرحوم خوئی، ج 14، ص 240، نسبت به سلیمان بن حفص مروزی: أما السند: فالظاهر أنه لا بأس به، فإن سلیمان موثق، لا لتوثیق العلامة إياه «1»، لما نراه من ضعف مبناه فی التوثیق، فإنه یعتمد علی كل إمامی لم یظهر منه فسق، اعتماداً علی أصالة العدالة «2»، و هو كما ترى، بل لوقوعه فی أسانید کامل الزیارات «3».

[9]. مباحث الأصول (مقرر: آیه الله سید کاظم حائری)، ج 4، ص 500.

[10]. در کتاب مشایخ الثقات (غلامرضا عرفانیان)، در صفحه 153 چنین می نویسد: انا اذكر نص عذره قدس سره فی العدول المنسوب إليه لكي نرى صدره معكم. استدراك (حول أسناد کامل الزیارات) ذكر ابن قولويه (قده) فی دیباجة كتابه (كامل الزیارات) ما لفظه: (و قد علمنا باننا لا نحيط بجميع ما روى عنهم فی هذا المعنى ولا فی غيره لكن ما وقع لنا من جهة الثقات من أصحابنا رحمهم الله برحمته، و لا أخرجت فيه حديثاً روى عن الشاذ من الرجال يؤثر ذلك عنهم عن المذكورين غير المعروفين بالرواية المشهورين بالحديث والعلم...). والظاهر من هذه العبارة هو انه لا يروى فی كتابه رواية إلا عن المعصومين عليهم السلام وقد وصلت إليه من طريق الثقات من أصحابنا. ولا شبهة فی أن مقتضى الجمود علی ظاهر العبارة ولا سيما بعد التعبير بصيغة الماضي فی قوله: (و لا أخرجت الخ) الكاشف عن تحرير الديباجة بعد الفراغ عن التأليف هو الاخبار عن وثاقه جمیع من وقع فی اسناد الکتاب حسبما أشرنا إليه فی ص 45 من الجزء الأول من کتابنا (معجم رجال الحديث) واعترف به صاحب الوسائل قدس سره. ولكن: بعد ملاحظة روایات الکتاب والتفتيش فی أسانیدها ظهر اشتماله علی جملة وافرة من الروایات (لعلها تربو علی النصف) لا تنطبق علیها الأوصاف التي ذكرها قدس سره فی المقدمة. ففي الکتاب: الشئ الكثير من الروایات المرسله والمرفوعة والمقطوعة والتي تنتهی إلى غير المعصوم والتي وقع فی اسنادها من هو من غير أصحابنا كما أنه يشتمل علی الكثير من روایات أناس مهملين لا ذكر لهم فی كتب الرجال أصلاً بل وجماعة مشهورين بالضعف كالحسن بن علی بن أبی عثمان ومحمد بن عبد الله بن

مهران وأمية بن علي القيسي وغيرهم ، ومعلوم ان هذا كله لا ينسجم مع ما أخبر قدس سره به في الديباجة - لو كان مراده توثيق جميع من وقع في اسناد كتابه - من انه لم يخرج فيه حديثاً روى عن الشاذ من الرجال غير المعروفين بالرواية المشهورين بالحديث والعلم . فصونا لكلامه قدس سره عن الاخبار بما لا واقع له لم يكن بد من حمل العبارة على خلاف ظاهرها بإرادة مشايخه خاصة . وعلى هذا : فلا مناص من العدول عما بنينا عليه سابقا والالتزام باختصاص التوثيق بمشايخه بلا واسطة .

* نویسنده کتاب نظریه استادشان مرحوم خوئی را قبول ندارند و در نقد آن نکاتی دارند از جمله در صفحه 155 می‌نویسند: التنبيه الثالث : ان الروایات المودعة فی کتاب کامل الزیارة باستثناء الطريق المزبور هي : 724 رواية منها 124 رواية مرسله بالمعنى الأعم ، والرجال المذكورون فی أسانید تلك الروایات هم 681 شخصاً منهم : 315 نفرًا مسلم الوثاقه والاعتبار ، ومن لم يذكر بمدح ولا بقدرح أى لم يعرف حاله فی أوساطالرجاليين بعد ابن قولويه عددهم : 327 نفرًا وكل الضعفاء عند أقوام كذلك 14 نفرًا ومن أمره مردد ومختلف فی ضعفه عددهم عندهم 25 نفرًا ، وأى مانع من كون المجموع ممن نوعناهم بالأنواع الأربعة عند ابن قولويه بحسب سبره وتحقیقه محسوسا وملموسا بأنهم معروفون بالرواية والمشهورون بالحديث والعلم وانهم لم يكونوا معدودين فی زمرة الشاذ من الرجال ولم يكونوا فی عداد غير المعروفين بالرواية والحديث والعلم.

در پایان بعد از اشاره به اختلاف بین شاگردان مرحوم خوئی در پذیرش کلام ایشان در جلسه‌ای در حضور استادشان مرحوم خوئی، می‌نویسد: وبالجمله يستكشف من جوابنا هذا حلا ونقضا أن التراجع المسطور على صفحة الاستدراك ليس من عمل سيدنا الأستاذ قدس سره وإنما هو نتيجة الدغدغة و الوسوسة الراسية في أذهان بعض الباحثين والمناقشين ، عصمنا الله تعالى عن الخطأ والزلّة .

البته با توجه به تصریح بعض بزرگان که حضرت استاد نقل فرمودند و اصلاحاتی که روى معجم رجال ایشان توسط سایر شاگردانشان انجام شده تحقق رجوع از مبنا را قطع می‌کند.

خود مرحوم خوئی در کتاب صراط النجاة که مجموعه استفتائات ایشان است و به همراه تعلیقه مرحوم آیه الله تبریزی به چاپ رسیده در ج2، ص457، سؤال 1427 می‌فرمایند: اما بالنسبة الى من ورد في أسانيد كامل الزيارات فقد رأينا أخيراً اختصاص التوثيق بخصوص المشايخ المروى عنهم بلا واسطة، و عليه فلم تثبت وثاقه الجوهرى أيضاً.

جالب است که مرحوم تبریزی در تعلیقه بر این کلام استادشان بیانی از ادعای مرحوم ابن قولويه در مقدمه کامل الزیارة دارند که به هیچ وجه با ظاهر عبارت کامل الزیارات سازگاری ندارد. ایشان می‌فرمایند: التبریزی: أما رجال كامل الزيارات فما ذكره في مقدمة الكتاب فهو راجع الى عناوين الأبواب و يكفى في ثبوت ما ذكره في عناوين الأبواب أن تكون رواية واحدة من روايات الباب رجالها ثقات، و هذا مبني على التغليب، كما يظهر ذلك لمن تتبّع سائر الكتب المؤلفة في الأدعية و الزیارات.

[11]. مصباح المنهاج (كتاب التجارة)، ج1، ص461: اشتمال الكتاب على الروایات المرسله والمرفوعة والمقطوعة لا تنافي تعده، فإن من القريب اطلاعه على أن الشخص الذى أرسل من لا يرسل إلا عن ثقة، حيث لا يبعد مألوفية ذلك عند القدماء كما وصل ذلك إلينا من بعضهم صريحاً، أو على الكتاب الذى اشتمل عليه الخبر المذكور منه من الكتب التى قامت القرائن الخارجية من صحة أخبارها لعرضها على الأئمة (عليهم السلام) أو على خواص أصحابهم ممن يحسن التمييز ونحو ذلك مما قد يتيسر له ولأمثاله من قدماء الأصحاب وذوى المقام منهم الاطلاع عليه وإن خفى علينا الكثير من ذلك لبعد العهد وإثارة الشبه ونحو ذلك.

[12]. همان: انتهاء الروایات إلى غير المعصومين (عليهم السلام) إنما يكشف عن أن تعده بالاعتصار على رواياتهم مبني على الغالب، لكونه المقصود بالأصل وكون المقصود من ذكر غيره للتأييد والاستظهار، على أنه إنما التزم بذلك فيما إذا كان في الرواية عنهم ما يغنى عن الرواية عن غيرهم. حيث قال: "ولم أخرج فيه حديثاً روى عن غيرهم إذا كان فيما روى عنهم من حديثهم (صلوات الله عليهم) كفاية عن حديث غيرهم. وعلى كل حال فلا دخل لذلك بالمهم فيما نحن فيه من وثاقه رجال السند ومثله الحال في الرواية عن غير أصحابنا إذا كان المراد منهم من هو بعيد عن أصحابنا أما لو أريد به منهم من هو يختلط بهم كالسكوني، وأبي الجارود، وطلحة بن زيد، فهم ملحقون بأصحابنا في عرف أهل الحديث كما هو ظاهر.

نکته سوم: سومین نکته در کلام صاحب المصباح المنهاج این است که میگویند احتمال کتاب کامل الزیارات بر روایتی که مهمل اند و در کتب رجالی ذکری از آنها نیست مشکلی در کلام ایشان ایجاد نمی‌کند زیرا کتب رجال بسیاری از روایات را به اجمال واگذار کرده‌اند.

نکته چهارم: می‌فرمایند اینکه مرحوم خوئی فرمودند کتاب مشتمل است بر روایتی که جمعی از آنان از ضعف هستند بلکه مشهور به ضعف هستند اگر مقصودشان این است که روایتی داریم که بعضی از رجالیان تضعیفشان کرده‌اند، ابن قولویه با نقل روایت از آنها توثیقشان می‌کند و می‌شود اختلاف بین جراح و معدّل و چنین اختلافی هم زیاد داریم، و اگر مراد این است که ابن قولویه از جماعتی از ضعفاء نقل کرده که عند الأصحاب قاطبة اینها ضعیف هستند توجیهش این است که روایتی داریم که دو حالت داشتند در برهه‌ای از زمان ثقة بودند ما مثال می‌زنیم به علی بن ابی حمزه بطائنی، اما در برهه‌ای دیگر به جهت عروض مسأله‌ای از وثاقت ساقط شدند، ممکن است این تعداد را ابن قولویه دیده در وقت نقل روایت اینان وثاقت داشته‌اند و اصحاب که اینان را تضعیف می‌کنند پس از نقل روایت است یا تخلیط برایشان پیش آمده یا غلوی یا خروج از دین که اینها سبب شده اصحاب اینها را از وثاقت خارج بدانند.

نتیجه می‌گیرند که هیچکدام از نقدهای مرحوم خوئی باعث نمی‌شود ما از توثیق مطلق روایات کتاب کامل الزیارات توسط مرحوم ابن قولویه دست برداریم بلکه ملتزم می‌شویم همه ثقة اند الا مواردی که تصریح به عدم وثاقت شده باشد.

نقد کلام صاحب المصباح المنهاج

عرض می‌کنیم: نسبت به مطالب این محقق که ادامه مکتب مرحوم حکیم هستند در فقه و اصول چند تأمل وجود دارد:

نکته اول: فرمودند مرسلات در کامل الزیارات ضرر نمی‌زند به ادعای ابن قولویه که فرمود من روایات را از رجال ثقات نقل می‌کنم زیرا روایتی هستند که لایرسلون الا عن ثقة، چه اشکالی دارد ابن قولویه مرسلاتی را که نقل می‌کند از یک راوی از امام علیه السلام و واسطه‌ها نقل نمی‌شود، این مرسل کسی باشد که لایرسل الا عن ثقة چنانکه راجع به ابن ابی عمیر و بزنی همین است.

این نکته ایشان فی غایة الضعف است زیرا گفته می‌شود احصاء شده کسانی که در کامل الزیارات به ارسال احادیثی را نقل کرده‌اند حدود شصت نفرند در بین اینها تعدادی داریم که تصریح شده به ضعفشان مانند سلمة بن خطاب، محمد بن جمهور العمی، عبدالله بن عبدالرحمن اصم، در بین اینها بعض افراد هستند که رجالیان نقدشان کرده و میگویند یروی عن الضعفاء اصلاً روشش این است که از ضعفاء حدیث نقل میکند بعد چگونه مرحوم ابن قولویه به چنین نتیجه‌ای رسیده‌اند که لایرسل الا عن ثقة. مثل احمد بن محمد خالد برقی. بعضی هم مهمل یا مجهول هستند اگر 60 نفر داریم که لایرسل الا عن ثقة باید نسبت به اینها در مصادر دیگر هم گزارشگری بیاید که لایرسل الا عن ثقة. مخصوصاً با عنایت به اینکه راوی که لایروی الا عن ثقة محط نظر بوده است، و این مهم بوده نزد رجالیان، شصت نفرند که مرسل هستند در کامل الزیارات چگونه میتوانیم ادعا کنیم مرحوم ابن قولویه به این نتیجه رسیده‌اند که لایرسل الا عن ثقة و در هیچ منبع دیگری هم ذکر نشده باشد.

نکته دوم: فرمودند شاید روایات این کتاب متخذ است از کتبی که عرضه بر ائمه یا اصحاب مورد تأیید ائمه شده است، می‌گوییم:

اولاً: کاش یک شاهد هم اقامه می‌کردند ایشان.

ثانیاً: اگر چنین باشد عرضه کتاب بر ائمه یا اصحاب سرّ سبب اعتبار روایات می‌شود نه وثاقت جمیع روایات پس نمی‌توانید بگویید دلیل میشود بر وثاقت روایات.

نکته سوم: ایشان فرمودند احتمال کتاب بر روایت مهمل مشکلی ندارد روایتی هم عند ابن قولویه ثقة هستند و دیگران به اجمال واگذار کرده‌اند. می‌گوییم اگر تنها ابن قولویه چنین می‌فرمود که من از روایات ثقات نقل می‌کنم جای این ادعایشان بود که بگوییم 50 نفر نزد دیگران مهمل و نزد ابن قولویه ثقة اند لکن ابن قولویه کما ذکرنا اُمس در مقدمه می‌فرمایند من روایت می‌کنم از ثقات اصحاب المعروفین بالروایة المشهورین بالحديث و العلم. می‌گوییم دهها راوی مهمل که هیچ فرد دیگری نامی از اینها نمی‌برد چگونه مشهور به علم و حدیث‌اند.

نکته چهارم: اینکه ادعا میکنند وجود ضعاف اشکال ندارد زیرا اگر راوی نزد بعض اصحاب ضعیف باشد می‌تواند نزد مرحوم ابن قولویه ثقة باشد و از تعارض جراح و معدّل است. می‌گوییم ما قبول داریم بعض روایات هستند که بعضی از رجالیان تضعیف میکنند بعضی توثیق می‌کنند، شما نسبت را بین رجال نجاشی و کشی و رجال شیخ طوسی و ابن غضائری نسبت موارد اختلافی را بررسی کنید خیلی نسبت مهمی

نیست لکن به اسناد کامل الزیارة که می‌رسیم دهها نفر داریم که قاطبه رجالیان تضعیف کرده اند اگر نقل ابن قولویه علامت وثاقت او باشد یک تفاوت فاحش بین رجالیان و ابن قولویه است و این بعید است اشد البعد که دهها نفر داشته باشیم ضعفه سایر رجالیان و توثیق ابن قولویه شاملشان شود. به چند نمونه اشاره می‌کنم:

1. حسن بن علی بن ابی عثمان نجاشی میگوید ضعفه اصحابنا شیخ میگوید غال ضعفه اصحابنا، ابن غضائری میگوید ضعیف فی مذهبه ارتفاع. در یکی از روایات کامل الزیارات حسن بن علی بن ابی عثمان آمده نقل او علامت توثیق باشد در مقابل همه تضعیف اصحابنا و شیخ و ابن غضائری است.

2. سلمة بن خطاب نجاشی میگوید ضعیفا فی حدیثه ابن غضائری میگوید ضعیف لکن در اسناد کامل الزیارات آمده است.

3. عبدالرحمن بن کثیر، نجاشی میگوید کان ضعیفا غمز اصحابنا علیه، و قالوا کان یضع الحدیث.

4. عبدالله بن عبدالرحمن الأصبم نجاشی میگوید ضعیف غال لبس بشیء. ابن غضائری میگوید ضعیف مرتفع القول له کتاب فی الزیارات ما یدل علی خبت عظیم و مذهب متهافت و کان من کذابة اهل البصرة.

5. علی بن حسان هاشمی، ابن فضال میگوید کذاب واقفی، نجاشی میگوید ضعیف جدا فاسد الاعتقاد، ابن غضائری میگوید غال ضعیف رأیت له کتاب سفاہ تفسیر الباطن، لایتعلق من الإسلام بسبب.

6. محمد بن جمهور قمی که نجاشی میگوید ضعیف فی الحدیث فاسد المذهب و قیل فیہ اشیاء الله أعلم بها من عظمها. قال ابن غضائری غال فاسد المذهب لایکتب حدیثه رأیت له شعراً یحلل فیہ محرّمات الله عزوجل.

7. محمد بن حسن بن شقون، نجاشی میگوید واقف ثم غلی، کان ضعیفا جدا فاسد المذهب. ابن غضائری میگوید ضعیف متهافت لایلتفت الیه و الی مصنفاته و سایر ما ینسب الیه.

و دهها مورد دیگر که نتیجه می‌گیریم در نکته چهارم اگر مقصود ابن قولویه وثاقت جمیع الروات مذکور در کتابش باشد دهها مورد که قاطبه رجالیان مضعّف هستند یا بعض رجالیان مضعّف هستند حتما ایشان ادله ای بر اعتماد به همه اینها داشته‌اند.

نکته پنجم: نکته عجیبی که ایشان فرمودند این است که اگر رواتی داریم که قاطبه اصحاب تضعیفشان کرده اند و ایشان نقل کرده از آنها توجیهش این است که این روات دو حالت داشته اند حالت استقامت در نقل روایت و حالت تخلیط و غلو، ابن قولویه که می‌گوید اینان ثقه اند نگاه به حالت نقل روایت داشته است. جمهور اصحاب نگاه به حالت اخیر داشته اند لذا اشکال ندارد در برهه ای از زمان ثقه باشند. می‌گوییم برای این ادعا که شامل موارد انبوه می‌شود چند قرینه هم می‌آوردید. اگر کسی دو حالت داشته باشد اصحاب حالت دوم را فقط می‌گویند و ابن قولویه فقط حالت اول را می‌گوید، اصحاب که دأبشان این نیست در بسیاری موارد می‌گویند فلانی چنین بوده چنان شده، در یک مورد از مواردی که مشهور تضعیف می‌کنند و نقل کامل الزیارات علامت وثاقت باشد نمی‌بینیم کسی گزارشگری دو حالت کرده باشد.

لذا این نکاتی که شاهدی هم ندارد نمی‌تواند استدلال مرحوم خوئی را زیر سؤال ببرد و حق با مرحوم خوئی است که توثیق ابن قولویه شامل کل روات موجود در کتابش نمی‌شود بلکه می‌خواهد بفرماید من احادیثی را که نقل می‌کنم از مشایخ ثقاتم نقل می‌کنم که معروف و مشهور اند و واسطه بعدی ام را می‌گویم. پس چنانکه شهید صدر هم می‌فرماید به نظر ما این توثیق فقط شامل مشایخ ابن قولویه است لذا برخی از این مشایخ هر چند توثیق خاص ندارند اما کاملاً می‌بینیم اینان جزء مشاهیر و معاریف هستند مثلاً علی بن حسین بن سعدآبادی از مشایخ ابن قولویه است توثیق خاص ندارد ولی در حدود 47 طریق از طرق کتب شیخ صدوق هم علی بن حسین بن سعدآبادی آمده است. احمد بن محمد بن مهدی ابن صدقه یکی از مشایخ ابن قولویه است در رجال ترجمه نشده اما نگاه کنید در طرق روایات دیگر غیر از طریق ابن قولویه فراوان آمده است، کتاب کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنا عشر، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، بشارة المصطفی لشیعة المرتضی در اسنادشان ابن صدقه آمده است.

نظر مختار در مورد روایت کتاب کامل الزیارات

به نظر ما مشایخ مستقیم ابن قولویه به جهت شهادت مقدمه کتابشان ثقه اند، اگر هم تعداد اندکی از آنان از معاریف نباشند در این تعداد اندک مشکلی ایجاد نمی‌شود.

به نظر ما غیر از کامل الزیارات، سایر کتبی که صاحب وسائل و بعض دیگر ادعا می‌کنند در مقدمه‌اش گفته شده ما از ثقات نقل می‌کنیم اگر مؤلف ثقه باشد و صحت انتساب کتاب به مؤلف صحیح باشد، مقصود مشایخ مؤلف است. مثلاً کتاب بشاره المصطفی را ببینید که در مقدمه‌اش می‌فرماید: و لا اذكر فيه الا المسند من الاخبار عن المشايخ الكبار و الثقات الاخير.

هذا تمام الكلام در بررسی اسناد کامل الزیارات. بعض اعلام نجف [2] حفظه الله در کتاب قاعده لاضررشان توجیه دیگری برای کلام مرحوم ابن قولویه بیان میکنند که به نظر ما قابل قبول نیست مطالعه کنید و مکتوب کنید و در مباحث پنجشنبه ان شاء الله بیان خواهیم کرد. ان شاء الله ادامه بحث چهارشنبه هفته آینده

[1]. جلسه 74، مسلسل 766، سه‌شنبه، 97.11.16.

[2]. قاعدة لاضرر (آية الله سيستاني) ص 21: فأما علي بن الحسين السعدآبادي فهو ممن لم يوثق وإن بنى جمع على وثاقته استناداً إلى بعض الوجوه الضعيفة: (منها) كونه من مشايخ ابن قولويه في كتاب كامل الزيارات بناءً على استفادة توثيق جميع رواة هذا الكتاب أو خصوص مشايخ مؤلفه من الكلام المذكور في مقدمته. ولكن الصحيح ان العبارة المذكورة في المقدمة لا تدل على هذا المعنى بل مفادها انه لم يورد في كتابه روايات الضعفاء والمجروحين ، لذا لم يكن قد اخرجها الرجال الثقات المشهورون بالحديث والعلم ، المعبر عنهم بنقاد الاحاديث كمحمد بن الحسن بن الوليد وسعد بن عبد الله واضرابهما وأما لو كان قد اخرجها بعض هؤلاء سواء كانوا من مشايخه أو مشايخ مشايخه فهو يعتمدهما ويوردها في كتابه ، فكأنه قدس سره يكتفي في الاعتماد على روايات الشاذ من الرجال - على حد تعبيره - بإيرادها من قبل بعض هؤلاء الاعاظم من نقاد الاحاديث. وهذا المعنى مضافاً إلى كونه ظاهر عبارته المشار اليها - كما يتبين عند التأمل - مقرون ببعض الشواهد الخارجية المذكورة في محلها. فليس مراده وثاقة جميع من وقع في أسانيد رواياته فإن منهم من لا شائبة في ضعفه وليس مراده وثاقة عامة مشايخه فإن منهم من لا تنطبق عليهم الصفة التي وصفهم بها قدس سره وهي كونهم مشهورين بالحديث والعلم.

آية الله سيستاني می‌فرماید: مرحوم ابن قولویه در صدد توثیق تمام روات کتابشان نیستند زیرا بعضشان قطعاً ضعیفند، همچنین در صدد توثیق تمام مشایخشان هم نیستند زیرا بعض آنان قطعاً از "المشهورين بالحديث و العلم" نیستند، بلکه مرحوم ابن قولویه فرموده من در صدد نقل از ثقات هستم لکن نسبت به روایات ضعیف معیار من در نقل حدیث این است که اگر رجال ثقات مشهور به حدیث و علم مانند محمد بن حسن بن ولید و سعد بن عبدالله که نقاد احادیث‌اند روایت ضعیفی را نقل کرده باشند من هم نقل می‌کنم، راوی آن از مشایخ من باشد یا نباشد، اما اگر اینان روایت ضعیفی را نقل نکرده باشند من هم نقل نمی‌کنم. پس نقل روایت ضعیف منحصر است در اعتماد نقاد احادیث. دلیل بر این برداشت هم ظاهر عبارت و شواهد مذکور فی محلها است.

مقرر: ابهامی در کلام ایشان به نظر می‌رسد که برای توضیح آن ابتدا باید به عبارت کامل مرحوم ابن قولویه در صفحه 4 مقدمه کامل الزیارات دقت نمود. عبارت چنین است: " سألت الله تبارك و تعالى العون عليه حتى أخرجه و جمعته عن الأئمة صلوات الله عليهم أجمعين من أحاديثهم و لم أخرج فيه حديثاً روى عن غيرهم إذا كان فيما روينا عنهم من حديثهم من - كفاية عن حديث غيرهم و قد علمنا أنا لا نحيط بجميع ما روى عنهم في هذا المعنى و لا في غيره لکن ما وقع لنا من جهة الثقات من أصحابنا رحمهم الله برحمته و لا أخرجت فيه حديثاً روى عن الشاذ من الرجال يؤثر ذلك عنهم عن المذكورين غير المعروفين بالرواية المشهورين بالحديث و العلم " مرحوم ابن قولویه دو نکته کلی می‌فرماید:

الف: در صدد نقل روایاتی هستم که از اهل بیت صلوات الله عليهم به ما رسیده است. ب: دو طائفه از روایات را نقل نخواهم کرد:

طائفه اول: روایاتی که از غیر اهل بیت نقل شده باشد. البته احاطه به جمیع روایات اهل بیت در باب زیارات هم نداریم لکن روایاتی را ذکر می‌کنیم که نقل اصحاب ثقات ما باشند و به این طریق روایات اهل بیت را از غیرش تمیز می‌دهیم.

طائفه دوم: روایات راویان ضعیفی که نقل کنند آن معنا (باب زیارات) را از اهل بیت از نقله احادیث که معروف به روایت و مشهور به حدیث و علم نیستند.

با این تبیین از کلام مرحوم ابن قولویه عبارت ظهور در برداشت آیه الله سیستانی ندارد. البته باید با تحقیق بیشتر روایاتی که کلام ایشان را نقض می‌کند پیدا نمود و ثابت کرد که در کامل الزیارات روایاتی از راویانی موجود است که حتی نقاد حدیث مانند ابن ولید و سعد بن عبدالله هم از آنان نقل نکرده‌اند یا آنان را تضعیف نموده‌اند. هر چند مشابه این نقض را استاد در نقد نکته چهارم و سایر نکات جلسه امروز اشاره فرمودند.

در مقاله‌ای با عنوان "کامل الزیارات و شهادت ابن قولویه به وثاقت راویان" که جمعی از شاگردان آیه الله شبیری زنجانی به گردآوری آراء ایشان و آقازاده شان پرداخته‌اند، به تصحیفاتی در عبارت مورد بحث از مقدمه کامل الزیارات اشاره شده که ظاهراً تأثیر آنچنانه ای در برداشت های متعدد از عبارت کامل الزیارات ندارد. یکی از شواهد آیه الله زنجانی بر وجود تصحیف و نهایتاً تبیین متن صحیح تر در عبارت مذکور، نقل مرحوم شیخ حر عاملی صاحب وسائل در "الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة" ص 327 از عبارت مذکور است که کلامشان قابل پذیرش نیست زیرا صاحب وسائل در صدد نقل مضمون عبارت کامل الزیارة است نه نقل عین عبارت. پس نمی‌توان نسخه مصححه عبارت مذکور را از نقل به مضمون مرحوم شیخ حر عاملی به دست آورد.

